# صهیونیسم

یوری ایوانف

ترجمهٔ ابراهیم یونسی

چاپ سوم



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۲۵۳۶




ایوانف، یوری
صهیونیسم
ترجمهٔ ابراهیم یونسی
چاپ اول: ۱۳۵۱ – چاپ دوم: ۱۳۵۳
چاپ سوم: ۲۵۳۶
چاپ وصحافی: چاپخانه سپهر – تهران

## فهرست:

# دیباچه

روزهایی که دشمنان حکومت جوان ما با اشتیاق، چشم انتظار اضمحلال نخستین حکومت کارگران ودهقانان بودند اینک سپری شده است. کشور ما قابلیت خویش را درمـواجهه با مداخلهٔ مسلحانه به‌اثبات رساند و کار شکـوهمندش در مبارزهٔ مرگ و زندگی علیه ارتشهای نازی، اینك جزء تاریخ شده است. آری، به راستی بسیاری از رؤیاها وخیالاتی که دشمنان ما درسرمی‌پختند نقش برآب گشته اماکینه و عزمشان به ادامهٔ مبارزه با تمام قوا همچنان باقی‌است.

بنیادگذارحکومت مامعتقدبود که‌وظیفهٔ اساسی‌مطبوعات ما این است که تجزیه وتحلیلی واقع بینانه ازنیروهایی که علیه ما عمل می‌کنند به‌عمل آورند ـ هـرچند این نیروها در بادی امر ناچیز بنمایند. این کتاب پژوهشی است دربارهٔ صهیونیسم نوین، یکی از سرسخت‌ترین انواع دشمنان نقابدارما.

مایرویلنر Meir Vilner دبیر دفترسیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب پیشرو اسرائیل در ۱۹۶۸ درنامه‌ای به‌عنوان روزنامه‌نگاران ما نوشت «صهیونیسم، دریغا، مسأله‌ای است فراموش شده، امابا این همه بسیار واقعی...» سخنی است بسیاردرست!

مدتها مدافعان صهیونیسم مجدانه تلاش می‌کردند که آنرا در حد یك عبارت مهجور جلوه دهند. ناسنجیده است اگـر تصور کنیم که این نیروی ارتجاعی جنگجو تصادفاً توانسته است تا این اواخر از توجه عامه به دور ماند. بی گمان این یکی از عوامل اساسی ومهمی بود که موجودیت صهیونیسم جهانی که به‌سود ارتجاع امپریالیستی عمل می‌کند بدان بستگی داشت.

زمانی که سازمان جهانی صهیونیسم درشرف تأسیس بود بنیانگذار حکومت ما به‌قوهٔ پیش بینی دریافت که جریانی است ارتجاعی ومربوط به بورژوازی یهود.

آیا حقایق تاریخی یا اطلاعات تازه‌ای در دست است که لزوم تجدید نظر دراین ارزیابی را ـ این چیزی که سالها است صهیونیستها و حامیانشان سعی و توجه خویش را مصروف و معطوف بدان داشته‌اند ـ ایجاب کند؟ چنین حقایقی وجـود ندارد. درحقیقت صدها مورد به‌خلاف این دلالت می‌کند: این موارد را می‌توان نخست‌درمدارك واسناد سیاسی صهیونیستی بازیافت که خودگواهی‌گویا براین‌اندکه تعریفی که پیشوای ما از این جریان به‌دست داده هنوز همچنان معتبراست. بعلاوه، صهیونیسم که از جانب همهٔ نیروهای امپریالیستی، بالاتفاق، حمایت می‌شود در حالی کـه بیشتر تمایلات قومی بورژوازی یهود را جذب کرده خود به‌صورت تمـایل عمدهٔ او درآمده و خصوصیات ارتجاعی تازه یافته است.

صهیونیسم‌نوین، ایدئولوژی ودستگاه‌کثیرالشعب سازمانها و سیاست عملی بورژوازی ثروتمنـد یهود است کـه با محافل انحصاری ایالات متحدهٔ امریکا ودیگرکشورهای امپریالیستی دست

اتحـاد داده است. محتوای اساسی صهیونیسم عبارت است از «شووینیسم»[1] جنگجو وضدکارگری

صهیونیسم که برجامعهٔ سوسیالیستی وجنبش طبقهٔ کارگر می‌تازد در حقیقت با جنبش آزادی ملی نیز مخالفت می‌ورزد. گواه بارز این مدعا تجاوز اسرائیل علیه ممالك عربی‌است که در ژوئن ۱۹۶۷ صورت گرفت.

دو طبقهٔ مشخص و متمایز از نتایج این تجـاوز سخت متأثر شدند: گروهی مردم تنگ فکـر و کوته بین در پاره‌ای ممالك، و تلافی جـویان «بن»[2] کـه هنوز از خیال «حملات برق آسا»[3] لذت می‌برند.

اما تراژدی خاورمیانه اکثریت مـردم را، که کاری با ارزیابیهای سطحی ازجریانات روز ندارند، ناگزیرساخت برای پرسشهای اساسی چند درجستجوی پاسخ برآیند:

چه‌نیروهایی این احساس را به‌وجود آوردندکه‌اسرائیل «یکه وتنها» باگروهی ازکشورهای عرب مصاف‌داد؟ چه‌کسی مقدمتاً ذهن قسمتی ازعامهٔ مردم‌کشورهـای اروپای غربی و ایالات متحدهٔ امریکا را به‌سود اسرائیل آماده کـرد؟ چه‌کسی اطلاعات لازم راگردآوری نمود وبرخی اسرار نظامی وسیاسی ممالك عرب راکشف کـرد؟ چه‌کسی به‌اسرائیل کمك کرد که معاملات مالی ونظامی را درخفای کامل صورت‌دهد؟

۱– Chauvinism میهن پرستی افراطی (شوون نام کهنه سربازی بود در ارتش ناپلئون، که میهن پرستی‌پراز تظاهر وعلاقهٔ شدید وی‌به‌ناپلئون همیشه مورد تمسخرهمقطارانش بود.)

۲– Bonn پایتخت آلمان فدرال.

۳– اشاره به‌حملات برق‌آسای ارتشهای نازی درجنگ جهانی دوم.

چون انجام همهٔ این کارها از ادارهٔ جاسوسی اسرائیل و دستگاه تبلیغاتی اوساخته نبود لذا به‌سهولت می‌توان دریافت کـه دراین زمینه بین محافـل حـاکمهٔ قدرتهای امپریالیستی و اسرائیل همکاری نزدیك وجود داشته است. این فرض هرچند هم درست باشد توضیح کافی[1] وجامعی نیست واشاره بروجود حلقهٔ واسطی داردکه به‌اسرائیل کمك کرد تا درخفا برای اقدام توسعه طلبانهٔ اخیرخود وکوشش دربرانداختن نظامهای مترقی درکشورهای جمهوری متحدهٔ عرب وسوریه از طریق اعمال زورتدارك ببیند. این نقش را دستگاه جهانی صهیونیستها ایفا کردکه درمقام رابط بین مرتجع ترین نیروهای ممالك امپریالیستی، خاصه ایالات متحدهٔ امریکا و جمهوری فدرال آلمان وبریتانیا از طرفی واسرائیل از طرف دیگر، عمل می‌نمود.

اما به‌هرحال خطاست اگر نقش صهیونیسم جهانی را در مناقشهٔ خاورمیانه منحصراً نقشی واسط تصورکنیم. بطورکلی وضع وابستگی و سلسله مراتب شرکت‌کنندگان دراین تجاوز چنین است: میلیتاریستهای اسرائیل، صهیونیسم جهانی ومحافل امپریالیستی غرب به‌رهبری ایالات متحدهٔ امریکا.

محافل حاکمهٔ اسرائیل دراین «کنسرن جهانی صهیونیستها»[2] شرکای فرودستند: و این در حقیقت یکی از شرایـط مهم وجودشان درمقام حاکم است. «کنسرن صهیونیستها» که سازمان

۱- فی‌المثل در تجاوز اخیر، دستگاه تبلیغات رسمی فرانسه به‌علت سیاست خارجی حکومت دوگل جانبدار اسرائیل نبود. تبلیغات موافق اسرائیل را شعبهٔ سازمان جهانی صهیونیستها درفرانسه اداره می‌کرد.

۲- Concern به‌معنای نوعی شرکت است (درصفحات بعد دراین‌باره توضیح بیشتری داده خواهد شد)

جهانی‌صهیونیستها و کنگرهٔ یهودیان جهان ـ که خود شعبه‌ای ز سازمان اخیرالذکر است ـ و عدهٔ زیادی ازشعبات دیگری که نمایندگیان‌آنند کارشان‌گاه به‌مراتب مهمتراز وظایفی‌است که‌ظاهراً بایدبه‌انجام رسانند. این‌دستگاه خودیکی‌ازبزرگترین دستگاههای مالی جهان و«وزارتخانه‌ای» است مبعوث ازخود برای سروصورت دادن به امور مربوط به «یهودیان» جهان و بالاخره‌یك مرکزجهانی‌اطلاعات ویك‌دستگاه‌منظم‌تبلیغات‌وجعل وقلب‌اخبار. هدف‌بخشها یا«ادارات» این‌دستگاه‌که عملیاتشان از مرکز واحدی هدایت می‌شود تحصیل سود وثروت سرشار به‌منظور تأمین قدرت وتحصیل رفاه به‌طفیل دیگران، دردرون نظامهای امپریالیستی، است. لازم به‌گفتن نیست‌که دفاع از مواضع امپریالیسم وتحکیم آنها جزء لاینفك چنین هدفی‌است.

سازمان جهانی صهیونیستها ازلحاظ اقتصادی پیوندهای نزدیکی با انحصارات ممالك عمدهٔ سرمایه‌داری علی‌الخصوص ایالات‌متحدهٔ‌امریکا دارد. کنسرن‌صهیونیستهانیزمانندانحصارات ایالات متحده منافع و علائق مالی وسیع و دیرینه‌ای در خاور میانه دارد ولهذا نقش او دراین بخش ازجهان بیش از وظیفهٔ یك «پادو» است. این دستگاه در مقام کارفرما با محافل حاکمهٔ اسرائیل‌رفتارمی‌کند، درحالی‌که درمعاملات خود باانحصارات امریکا و درکوشش برسرتقسیم غنایم مالی هیچگاه درنقش یك شریك فرودست نیست.

«جنگ شش روزه» نخستین اقدام صهیـونیسم جهانی، که دامنهٔ نقشه‌ها ومنافعش محدود به‌منطقهٔ کانال سوئزنیست، نبوده وبه‌احتمال زیاد آخرین‌کوشش وی نیزنخواهد بود. اما

تجاوز ژوئن ۱۹۶۷ یکی ازآن موارد نادری بود کـه طی آن صهیونیسم از قواعد دیرینه ومعهود بازی خویش تخلف کردو پرده‌ای راکه فعالیتش را ازانظار مخفی داشته بود اندکی بالا زد. لوی اشکول Levi Eshkol نخست وزیر اسرائیل با اعلام رقم پولی که سازمانهای صهیونیستی اندکـی پس از جنگ در اختیار محافل حاکمهٔ اسرائیل گذارده بودند پرده از روی راز برداشت. بعلاوه، کنفرانس جهانی میلیونرهای یهوددراسرائیل تشکیل شد و صهیونیستهای پاره‌ای کشورها در برابر چشمان حیرت زدهٔ هم میهنانشان پیروزی نیروهای مسلح اسرائیل را وسیعاً جشن گرفتند. اما به‌هرحال‌باید تأکیدکردکه این‌واقعه‌در تاریخ دستگاه صهیونیسم جهانی کـه اشکال پوشیدهٔ فعالیت را ترجیح می‌دهد پدیده‌ای نادر بود.

در دههٔ اخیر، کارشناسان ومتخصصان صهیونیست، در پس پردهٔ استتار، بحث پیرامون اضمحلال کامل صهیونیسم را مدام پیش می‌کشیدند ودامن می‌زدند. آه وناله وسوز وزاری ازکرسیهای خطابهٔ اجتماعات صهیونیستی مدام به‌گوش می‌رسید؛ مطبوعات صهیونیستی نیزآتش این‌مدعا را بامهارت تیز می‌کردند. من‌باب نمونه، روزنامهٔ صهیـونیستی می‌بی‌فنیم Mibbifnim در فاصلـهٔ بین دو تجاوز ۱۹۵۷ و ۱۹۶۷ چنین نوشت:

«صهیونیسم با بحران شدید وبی‌سابقه‌ای روبرو است. این‌بحرانی‌است سه‌جانبه، متضمن ایدئولوژی، وجنبش وعمل؛ وعمق و وسعت آن نشان می‌دهد که پدیدهٔ موقت و گذرایی نیست که از دشواریهـای اقتصادی وسیاسی ویا مناقشه برسر

مسائل جاری ناشی شده باشد. این بحران بـرقلب نهضت و مرکز مسألهٔ یهود تأثیر می‌کند... و ازاین لحاظ مهم است که از درون وبطن نهضت واز مـرکز دستگاه رهبـری سیاسی و فکری آن سرچشمه می‌گیرد»(۱)

اما اشتباه است اگـر منظور واقعی نـویسندگان چنین سخنانی را از نظردور داریم.

صهیونیسم یك دستگاه ارتجاعی عقاید و نظریات ونیز مجموعهٔ سازمانهای ارتجاعیی است که به امپـریالیسم خدمت می‌کنند. به سخن دیگر، صهیونیسم یك نمود طبقـاتی است. صهیونیسم نیزمانند همهٔ نظام امپریالیستی با بحرانی عمیق‌دست به‌گریبان است.

مع هذا براساس حقایقی که از نیرنگهـای تبلیغاتچیان صهیونیست پرده برمی‌گیرد تنها نتیجه‌ای کـه بایدگرفت این است که استعداد وامکانات وآزادی عمل وسرنوشت و غایت‌کار صهیونیسم مستقیماً و بلافاصله وابسته به‌امکانـات وسرنوشت و نهایت کار استثمارگران و بالاخره سرنـوشت محتوم امپریالیسم است.

طبیعی است که صهیونیسم درعصر وروزگار ما دراقدام به‌اعمال مورد نظرخود بادشواریهای فراوان روبرو است،اما هنوز دشمن محیل و کارآزمودهٔ دوستی و برادری بین ملتها و وسیله‌ای است خطرناك در دست ارتجاع.

مردمی که ازصهیونیسم اطلاع چندانی ندارند ویا خود چیزی از آن نمی‌دانند اغلب آنرا یا بطور کلی با حـکومت اسرائیل ویا با یهودیان در مجموع، مربـوط می‌دانند. همین

تصور خطاست کـه رهبران صهیونیسم جهانی می‌پسندند و دستگاههای تبلیغاتی ایشان دراشاعه‌اش می‌کوشند.

چون عدهٔ قابل ملاحظه‌ای از یهودیان زحمتکش ممالك دیگر و ازآنجمله زحمتکشان اسرائیل، نظریات صهیونیستی‌را بی پرده رد می‌کنند وبه‌دور می‌افکنند لذا رهبران صهیونیست سخت مشتاقندکه‌کلیهٔ یهودیان را در هرجاکـه هستند وبا هر نظر وعقیده‌ای‌که دارند به‌عنوان صهیونیست طبقه‌بندی‌کنندو بدین وسیله مردّان را به‌خدمت هدفهای‌تبهکارانهٔ صهیونیستی برانند.

# فصل اول
## واقعیت و افسانه

صهیونیسم به عنوان یك ایدئولوژی و سازمان دراواخر قرن نوزدهم ظهورکرد،که دوران جنگهای طبقاتی کارگران جهان وهنگامی بودکه تحول سرمایه‌داری، درانتقال به امپریالیسم، به مرحلهٔ نهایی خود وارد شده بود.

به‌ظاهر امرهدف‌ایدئولوژی‌صهیونیستی،تشکیل«حکومت یهود»بود، ولذاپیداست‌که دربادی‌امر سیمایی‌بسیار رقت‌انگیز وناتوان وازنظر ادبی بسیار ساده‌بود وباجملات مطنطنی ازاین گونه‌که «اگرکتاب‌کتابها، یعنی‌توراتی‌هست، واگرقوم‌مقدسی هست سرزمین مقدسی نیز باید باشد...» تأثرانگیز نیز بود.

اما باید خاطرنشان کردکه این سخنان ، که جنبه‌ای از برنامهٔ صهیونیسم‌را ازابهام به‌درمی‌آورد، برزبان بنیانگذاران صهیونیسم که مدتهاست از جهان رفته‌انـد جاری نگشته بود. این سخنان‌را ژنرال موشه دایان Moshe Dayan ضمن‌گفتاری برزبان راندکه درآن الحاق بی‌قید وشرط سرزمینهای متصرفی را خواستار می‌گردید. (۲)

درآثار متقدمان صهیونیست، این موضوعها کراراً آمده

است: ادعای ارضی؛ تبلیغ صلح و صفای طبقاتی درمیان یهودیان و وحدت براساس اصول نژادی درممالك مختلف و نیزدرمقیاس جهانی؛ قرار دادن مردم جهان درمقابل یهودیان به عنوان ضد یهود؛ وعظ وتبلیغ دربارهٔ خلوص و پاکی نژادی وتخصیص حق انحصاری «قوم برگزیده» به‌خود؛ رد و انکار همبستگی جهانی کارگران و زحمتکشان ولزوم ایجادشکاف درجنبش کارگری وضدیت آشکار بافلسفهٔ راهنمای آن، درقالب و به مدد نظریات تئوریك[1]. صهیونیسم در مقام زایدهٔ ایدئولوژی امپریالیستی نمودار شد، و لذا عجب نیست اگر اشکال این «تعلیمات» با محتوای حقیقی آن مطابقت نکند.

سازمان جهانی صهیونیستها درماه اوت ۱۸۹۷ درشهر «بال» درنخستین کنگرهٔ جهانی صهیونیستها بنیاد نهاده‌شد. چندی پس‌ازآن سازمان مزبور «تراست مستعمراتی یهود» را که یك شرکت سهامی جهانی بود به‌وجود آورد.

صهیونیسم از همان آغاز فعالیت خویش را با نیرنگ آغاز کرد. محافل صهیونیستی و دستجات هواخواه ایشان که این «تاریخ تولد» را مناسب نمی‌دانستند باکوشش زیاد به‌نشر

۱ــ باید توجه کرد که یکی ازشیوه‌های عوامفریبانهٔ دفاع ازصهیونیسم دربرابر هرحمله‌ای این است که چنین حملاتی را به عنوان اقدامات ضد یهود وصف کنند. صهیونیستها حملاتی‌راکه علی‌الخصوص برایدئولوژی صهیونیسم صورت می‌گیرد به‌عنوان تجاوز به حق ملت اسرائیل به استقلال معرفی می‌کنند (براین اساس‌که ایدئولوژی مزبور رسماً اعلام می‌کندکه هدفش تشکیل یك‌حکومت یهودی است). مااین شیوه‌های فرومایه را باقاطعیت تمام رد می‌کنیم، با همان قاطعیت‌که موجودیت حکومت ونیزحق ملت اسرائیل‌را به‌رهایی ازخدمت رهبران صهیونیست، که آینده‌اش را به‌خطر می‌افکنند، تأیید می‌کنیم.

این افسانه پرداختندکه صهیونیسم که هدفش تشکیل «حکومت یهود» است جریانی است بسیار قدیم، زیرا از هزاران سال پیش «یهودیان همیشه امید بازگشت به فلسطین را درخاطر می‌پرورده‌اند» (بدیهی است نشر و اشاعهٔ این افسانه برای دیگران‌بود.) امروزه هم پخش واشاعهٔ این‌افسانه باهمان‌علاقه دنبال می‌شود.

پروفسور نورمن بنت ویچ Norman Bentwich یکی‌از صهیونیستهای انگلیس که مطالب بسیاری را دربارهٔ فلسطین نگاشته و اما ترجیح داده بود بیشتر اوقات عمر را دربریتانیا بسر آورد نوشت: «صهیونیسم همانقدر قدیم است که اسارت ملت یهود، آنگاه که بخت‌النصر، هیکل[1] رابه ویرانی کشید.» (۳)

هاوارد مورلی‌ساکار Howard Morley Sachar یکی‌از مورخان صهیونیست، از مردم انگلیس، تأکید می‌کند که «صهیون... تنها وهم وخیال زندگان مرده‌نبود. وی درقلوب یهودیان سرتاسر جهان جای داشت.» (۴)

ناهوم ساکالو Nahum Sokolow متفکر برجستهٔ صهیونیست ادعا می‌کندکه صهیونیسم «غایت‌آمال هزاران‌سال بوده ودر راه آن بهترین فرزندان قوم ماکوشیده ومبارزه‌کرده ورنج برده وجان داده‌اند...» (۵)

قاضی.ل. براندیز L. Brandeis یکی‌ازمعمرترین‌رهبران صهیونیست مقیم امریکا گفتهٔ وی را تأیید می‌کند ومی‌گوید:

۱ـ صیون یاصهیون نام‌کوهی است دراورشلیم‌که هیکل یا معبد بنی‌اسرائیل برآن ساخته شده بود، لذا معنی لغوی صهیونیسم «هواخواهی از اصول تمرکز دادن بنی‌اسرائیل است درفلسطین».

«ازهنگام ویران شدن هیکل، یعنی قریب به دوهزار سال‌پیش، آرزوی بازگشت به فلسطین همیشه بایهودیان بوده‌است.»(۶)

این سخنان از نسلی بـه نسلی منتقل گشته و در اسناد تحقیقی و دایرةالمعارفها وکتب دانشگاهی آمده‌اند.

باری، لحظه‌ای فراموش‌کنیم‌که دراین‌سخنان ونیزدرعدهٔ کثیری ازگفته‌های صریحتر ازاین یهودیان، خارج از زمان و مکان ومستقل ومجزا از متن تاریخی خاص جوامع پیرامون خویش‌درنظر گرفته شده‌اند ومسألهٔ طبقاتی یکسرنادیده‌انگاشته شده است. به سراغ صهیونیسم درسال ۱۸۹۷ بازآییم وفرض کنیم‌که دقیقاً همان‌بودکه ادعا می‌کرد: یعنی چیزی مرکب از یك دستگاه نظریات‌وعقاید، یك سازمان سیاسی ومالی‌که هدف ومنظور آن تشکیل یك «حکومت یهود» بود.

اگر بپذیریم‌که قضیه جز این نبوده دراین صورت طرح قدمت صهیونیسم به شیوه‌ای که صهیونیستها عنوان می‌کنند، یعنی این مطلب‌که چکیده وماحصلش این است‌که بازگشت به فلسطین آرزوی دیرینهٔ یهودیان بـوده و هست، سخت پوچ و بی‌معنی می‌نماید. زیرا موفقیت هدف صهیونیستها در تشکیل «حکومت یهود» درفلسطین، درآن زمان، مشروطبراینکه پول لازم را در اختیار می‌داشتند (و ناگفته نماندکه بانك روچیلد Rothschild به‌تنهایی پول موردنیاز ده فلسطین رانیز دراختیار داشت) درتئوری به‌انجام دوشرط بستگی داشت: اول‌آمادگی بخش قابل ملاحظه‌ای‌از یهودیان به‌مهاجرت به فلسطین، دوم امکان استفاده از حمایت لازم، علی‌الخصوص حمایت نظامی قدرتهای فائقهٔ امپریالیستی در زمینهٔ استعمار فلسطین.

اما اگر این راست بودکه یهودیانی‌که در ممالك دیگر می‌زیستند قرنهاآرزویی جزبازگشت به‌تپه‌های بیحاصل‌فلسطین را نداشتند دراین صورت «تز» قدمت صهیونیسم مسلماً برای ایشان عنوان نشده‌بود: چون بااین آرزو برای ایشان چه‌فرق می‌کردکه صهیونیسم درعصر انحصار سرمایه ظهورکرده یا در قرن ششم پیش از میلاد؟ لذا می‌توان احتمال دادکـه افسانهٔ مربوط‌به قدمت صهیونیسم برای‌جلب حکمرانان‌امپراطوریهای اواخر قرن به موافقت بااستعمار فلسطین وتشکیل «حکومت یهود» درآنجاساخته وپرداخته شده‌باشد. مع‌ذلك مشکل بتوان تصورکردکه رهبران صهیونیست‌که درکار سیاست وبانکداری مردمی ماهر وکارکشته‌اند چندان ساده بـوده باشندکه گمان کنند اشاره‌به شجره‌نامه‌ها ونسب‌نامه‌ها ویا یادکردن ازآرزوها وآمالها بتواند امپریالیسم را به‌موافقت با نقشه‌های اشخاص برانگیزد.

لذا به سراغ پرسشی‌که پیش‌کشیده بودیم باز می‌آییم: این افسانه را برای چه‌کسانی وچرا ساختند؟

یافتن پاسخ درست برای این سؤال حائز اهمیت فراوان است، چون ادعای به‌ظاهر معصومانـهٔ صهیونیستها درحقیقت پرده‌ای است‌که مسألهٔ مهمی را از انظار پنهان می‌دارد.[۱]

۱– البته دراینجا صهیونیستهایی که مسائل اخلاقی و اجتماعی را از روی کتاب دینی یا برحسب قضاوت شخصی خود حل می‌کنند می‌توانند مارا متهم «به‌ساده‌کردن» مفهوم‌صهیونیسم وابتذال‌مسألهٔ قدمت آن‌کنند. اینان خواهندگفت: «صهیونیسم فقط به‌این‌جهت قدیم‌نیست که یهودیان هزاران سال امید بازگشت به فلسطین را در خاطر می‌پرورده‌اند بلکـه به‌این
←

«نورمن بنت ویچ» و بسیاری از همکارانش تاریخ نسبتاً دقیقی‌را برای ظهور صهیونیسم معین می‌کنند: دوران «اسارت مردم یهود»، آنگاه‌که «بخت‌النصر» هیکل‌را ویران‌کرد، یعنی قرن ششم پیش‌از میلاد.

اگر بنا باشد که منطق مؤلفان صهیونیست را بپذیریم باید تاریخ ظهور صهیونیسم را دو قرن دیگر و به زمانی عقب ببریم‌که اسرائیل یعنی بخشی‌از قلمرو سلیمان (که بخش دیگر آن یهودیه بود) مورد حملهٔ سارگن دوم پادشاه آشور واقع شد (قرن هشتم پیش‌از میلاد) وهزاران اسرائیلی برای اقامت درآشور از زادگاه‌خویش رانده شدند، چنانکه شیوهٔ کارفاتحان آن روزگار بود. باید درنظر داشت که اسرائیلیها بطور عمده به‌کشاورزی و داد و ستد اشتغال داشتند. اسرائیل بافنیقیه و سوریه داد وستد وسیع داشت و «چون برسر راه آسیا و بین‌النهرین ومصر واقع‌بود به‌بازرگانی گراییده وشهرنشینی درآن

→ علت نیزکه اندیشهٔ بازگشت به‌فلسطین را از خلال قرون واعصار زنده نگه داشته است.»

تئوریسینهای صهیونیست با وقاحت تمام منحنی تکامل «دیالك‌تیك»ای را اختراع می‌کنندکه ابراهیم را به رهبران صهیونیست قرنهای ۱۸ و ۲۰ پیوند می‌دهد. از آنجمله ناهوم ساکالو،که می‌نویسد «رشتهٔ ناگسسته‌ای از بدو تاریخ یهود، ازخلال‌نسلها، از ابراهیم تا ازمنهٔ ما امتداد داشته است.»

اما وقتی به‌اظهارات بی‌پردهٔ برخی از رهبران بی‌پروای صهیونیست درگذشته مراجعه کنیم دیوار این مدعا فرو می‌ریزد. تئودور هرتصل **Theodor Herzel** بنیانگذار سازمان جهانی صهیونیستها در سال ۱۹۰۰ نوشت: «بازگشت ما به‌سرزمین پدرانمان، چنانکه درکتاب مقدس وعده داده‌شده است، از بزرگترین مسائل سیاسی مورد علاقهٔ قدرتهایی است‌که در آسیا چیزی را می‌جویند.»

رونق یافته‌بود، حال‌آنکه یهودیه... به‌صورت سرزمین شبانان تهیدست ومحافظه‌کار باقی مانده بود.» (۷)

چنانکه ناتان ازوبل Nathan Auzubel اظهار می‌کند سارگن‌دوم نه فقط یهودیان‌رابه عنوان برده دربازارهابه‌فروش رسانید بلکه همچنین ایشان‌را «برای اقامت به‌نواحی‌خاصی از امپراطوری وسیع خود» گسیل داشت. (۸) وچون‌حتی‌درعهد سلیمان نیز رعایای او ونیز صوریها وفنیقیها در سرتاسر قلمرو وسیع خاورنزدیك ومیانه اقدام به تشکیل جوامعی‌کرده بودند لذا موجبی نیست‌که درسخن ازوبل مذکور شك‌کنیم‌که معتقد است پس‌از تسخیر یهودیه توسط بخت‌النصر و مهاجرت بخش قابل ملاحظه‌ای از یهودیـان بـه بابل، گروه اخیرالذکر «در سرزمینی‌که بدان به اسارت برده شده بودند جماعات عظیم و ریشه‌داری از یهودیان را یافتندکه از قرن هشتم پیش‌از میلاد درآنجا مستقر گشته بـودند و تازه واردان... فقط انـدکی برشمارهٔ ایشان افزودند.» (۹)

ازنظربسیاری‌از مورخان، ترکیب طبقاتی جوامع یهود مقیم بابل همان تـرکیب طبقاتی رایج درمحل بـود. جامعهٔ ایشان مرکب بود از برزگـران، صنعتگران، زمینداران و سوداگران خرده پا وثروتمند ـ وبردگی نیز معمول بود.

اصولاً اشتراك زبان ومذهب وشیوهٔ زندگی‌برای حفظ به‌هم پیوستگی جامعه‌کفایت می‌کرد. اما این پیوندها ناگزیر درنتیجهٔ تأثیرات خارجی یعنی‌تأثیر فرهنگهای مجاور وبالنتیجه ازدواجهای خارج‌ازجامعه ونیزاخراج عبریان توسط آرامیان، که باشدت وخشونت اعمال می‌شد، تضعیف می‌گردید.

دلایل وجهات عدیـده‌ای دردست است تا براساس آن بپنداریم کـه درجوامع یهودی بابل سوداگران و رباخواران ازلحاظ اقتصادی نفوذ بسیار داشتند. بسیاری از مورخان این موضوع را خاطرنشان می‌کنند. دانشمند آلمانی لوجوبرنتانو Lujo Brentano می‌نویسد: «متون میخی‌ای‌که اخیراً به‌دست آمده نشان می‌دهدکـه یهودیان انتقال یافته در امر بازرگانی فعالیت درخوری داشته‌اند: رباخواری را کـه درمیان بابلیها شایع‌بود پیشهٔ خودکرده وسوداگرانی ثروتمند بودند.» (۱۰)

باری، قشر ثروتمند جامعهٔ یهودیان بابل جریان یکی شدن یهودیان را بامردم محیط باترس و وحشت می‌نگریست وآنرا تهدیدی علیه قدرت خویش می‌دید: امیدی نمی‌توانستند داشت‌که درجامعه‌ای باز و آزاد وحتی قدری بیگانه بتوانند آنچنانکه درجامعه‌ای بسته ومحدود میسر ومقدور است اِعمال قدرت و نظارت‌کنند. ولذا به‌گفتهٔ جیمز پارکس (۱۱) James Parkes علت تأسیس نخستین کنیسه دربابل روشن است، زیرا منافع شخصی رؤسای جامعهٔ مزبور ایشان‌را شاید بیش‌از سایر جاها به لزوم منفرد ساختن و محدودکردن همکیشان‌گردنکش خویش واقف ساخته بود.

تأسیس کنیسهٔ مذکور بـرکیفیت اجتماعی اجرای شعائر ومراسم دینی‌یهود افزود وجوامع یهودی‌را درقید مراسم دینی باز هم سخت‌تری فشرد. لازم به‌گفتن نیست‌کـه قدرت کنیسه منحصراًدرجهت پیشبردمنافع‌اقلیت ثروتمندبه‌کارگرفته می‌شد. طبیعی است دگرگونی و تبدیل کنیسه‌ها بـه مراکز مذهبی و روحانی جوامع یهود جریانی تدریجی بود وبه‌هرحال مانعی

در راه منافع طبقات حاکم نبود و حتی بـه پیشرفت جریانات مالی و بازرگانی ایشان مساعدت نیزمی‌نمود. برخی‌از مورخان برآنندکه پیدایش کنیسه من‌غیرمستقیم تحول برزگران یهود را درمحلهای سکنای خود وجریان شهرنشینی ایشان‌را تسریع کرد.

جوامع یهود درمدت نسبتاً کوتاهی دربابل عمیقاً ریشه کردند: این حقیقت در دعوتهای ارمیای نبی نیز انعکاس یافته است: «برای خود خانه‌هایی بسازید، درآنها سکنی گزینید؛ باغها بنشانید وثمره‌شان را بخورید. همسرانی اختیارکنید، و پسران‌ودخترانی بیاورید... وتکثیرشوید و کاهش‌نیابید» (۱۲)

در ۵۳۸ پیش از میلاد کورش پارسی، فاتح بابل، که بنابر ملاحظاتی می‌خواست فلسطین را تقویت کند طی فرمانی به یهودیان اجازه داد به اورشلیم باز گردند. اما همانطورکه خاخام اعظم بریتانیای کبیر در ۱۹۱۷ نوشت: «پس‌از فرمانی که‌کورش صادرکرد عمدهٔ مردم یهود همچنان دربابل ماندند» (۱۳)این‌نکته مورد تأیید ا.ت.المستد A.T. Olmstead مورخ امریکایی نیز هست‌که می‌نویسد: «مشکل می‌شد انتظار داشت که یهودیانی‌کـه اینك ثروتمند بودند مرزمین حاصلخیز بابل را بخاطر تپه‌های بیحاصل یهودیه ترك کنند...» (۱۴)

سالو ویتمایر بارون Salo Wittmayer Baron مورخ صهیونیست امریکایی بـه نکتهٔ بسیار مهمی اشاره می‌کند کـه مبین احساسات بابلی‌هاست. نامبرده در وصف دوره‌ای بالنسبه نزدیکتر ودر سخن از زندگی جامعهٔ یهودیان بابل می‌نویسد: «رهبران بابلی مصر بودند براین‌کـه درهمهٔ ملك، نخست نام

علمای بابل در ادعیه ذکر شود.» (۱۵) کثرت تعداد و ثروت «آبـاء روحانی» یهود در بابل بـدیشان امکان داد که به گفتهٔ «بارون» ادعا کنند که «سلسلهٔ حکمت و نبوت درهمین جاست (نه در اورشلیم ـ ی.ا) واز اینجاست کـه تورات برهمهٔ قوم پرتو می‌افکند.» (۱۶)

از اینقرار، حقایق مربوط به قرن اول میلادی، افسانهٔ آرزو و اشتیاق همیشگی یهودیـان را به بازگشت به فلسطین باطل می‌سازد.

تاریخ کمبریج در بارهٔ دوران باستان٭ در سخن از دورهٔ مذکور می‌گوید: «به جز این یهودیا نی‌که جلای وطن‌کرده و در بابل رحل اقامت افکنده بودند بعید نیست‌که تااین وقت یهودیان دیگری نیزخواه با یا بی‌ارتباط بابرادران فنیقی خود برجهان شناختهٔ آنروزگار پراکنده گشته باشند.» (۱۷)

علی‌رغم تمایل پارسیان به بازگشت یهود به فلسطین، مهاجرت یهودیان از فلسطین در دورهٔ تسلط پـارسها همچنان ادامه‌یافت. سوداگران یهودی، همراه‌باهمکیشان وابستهٔ خود به عنوان «اردوبازارچی» درپی سپاه ایران روان می‌شدند ودر سرزمینهای متصرفی اقامت می‌گزیدند. (۱۸)

فیلوجودائوس Philo Judaeus فیلسوف و مورخ قرن اول میلادی دربارهٔ مهاجرت یهودیان در عصر سلطهٔ تمدن و فرهنگ یونان چنین نوشت:

«شمارهٔ نفوس یهودیان چندان زیاد است‌که یك مملکت

٭ The Cambridge Ancient History

به تنهایی گنجایش ایشان‌را ندارد وعلی‌هذا دربسیاری‌از ممالك خاصه درممالك مرفه‌آسیا واروپا خواه‌درجزایر ویادر سرزمین‌های اصلی اقامت می‌گزینند.» (۱۹)

صهیونیستها به منظور ترغیب یهودیان به بازگشت به فلسطین (ما غرض و منظور مبتکران این جنبش را بعدها به تفصیل بازخواهیم نمود) از روی تأمل وتعمد مسألهٔ غلبه وسلطهٔ روم بویژه قیام علیه استبداد روم دریهودیه (۶۶-۷۳ میلادی) وسرکوبی قیام وهمراه‌باآن انهدام اورشلیم را توسط رومیان بسیار بزرگ‌کردند و منتهای استفاده را از آن بعمل آوردند، ودر این زمینه به امید افشاندن بذر مردم گریزی و نفرت از دیگـران در دل یهودیـان، بویژه بـراین نکات تکیه می‌کنند:

۱- سرکوبی وحشیانهٔشورش یهودیه و ویرانی اورشلیم توسط رومیان، بـه مثابـه یکی‌از حلقه‌هـای زنجیر رنجهـای فوق‌العاده‌ای کـه یهودیان باید متحمل شوند؛ و نیز به مثابه یکی‌از اقدامات وحشیانه و فوق‌العاده علیه یهودیان درطول تاریخ مدّون.* (این تـز صهیونیستی هم اینك متضمن عنصر کاذب «تفکیك وتحدید» ی است‌که خود لازمهٔ تقابل یهود و غیر یهود است.)

۲- سرکوبی قیام‌یهودیه وفشارهای متعاقب‌آن به‌مثابه یکی ازحقایق بارز ومسلم در اثبات «اخراج یهودیان به جبر از فلسطین.»

در اینجا اظهار این مطلب بی‌مناسبت نیست‌که باتوجه

* این موضوع در فصول آینده به‌تفصیل مورد بحث قرارخواهد گرفت.

به‌انهدام «کارتاژ» وسرکوبی‌شورش «آخائیها»* ومعدوم‌شدن «قرنت»** از صفحهٔ گیتی و نیز مبارزهٔ سر سختانه و دلیرانهٔ «گلها»*** و «بریتون»ها**** علیه رومیان، قیام یهودیان درسلسلهٔ‌مبارزات علیه‌سلطهٔ روم واقعه‌ای پهلوانی‌تر ازوقایع بیشمار دیگر وعواقب‌آن‌خونین‌تر ازعواقب سایروقایع نبود.

واما راجع به‌اخراج‌یهودیان به‌جبر ازفلسطین ـ به‌نظر ما لئونارد اشتاین Leonard Stein در بحث از سالهای بلا‌فاصله پیش از قیام یهودیه نکتهٔ جالبی را خاطرنشان می‌کند: «جوامع شکوفان یهود از مدتهـا قبل در مصر و سیرنائیك و سوریه وبین‌النهرین وایتالیا و یونان وجود داشتند.» نامبرده درادامهٔ سخن می‌گوید: «یهودیان‌مدتها پیش ازسقوط‌حکومت یهود پراکنده‌گشته‌بودند، و درحقیقت‌گفته می‌شودکه درآغاز عصر مسیحیت از قریب به‌چهار میلیون یهودیانی که تنها در قلمرو امپراطوری روم می‌زیستند درحدود هفت صد هزار نفر در فلسطین بودند.»(۲۵)

وینسنت م. اسکراموزا Vincent M. Scramuzza و «پل‌ل.مکن‌دریك Paul L. Mackendrick»دراثرخویش به‌نام جهان باستان می‌نویسندکه چهل درصد از پانصد هزارجمعیت اسکندریه یهودی بود.(۲۱) دو مورخ امریکایی مذکور بـه نکتهٔ جالبی اشاره می‌کنند و می‌گویند پس از یکـی از چندین برخوردی‌که به‌علت رقابت‌های اقتصادی و سیاسی بین جامعهٔ

* Achaia آخائی یکی‌از سرزمینهای باستانی شمال یونان.
** Corinth یکی از شهرهای باستانی یونان.
*** Gauls مردم‌کشور باستانی‌گل (فرانسه)
**** Britons بریتانیاییها.

یهودیان ویونیان اسکندریه روی داد «کلودیوس» امپراطور روم‌فرمان دادکه آزادیهایی که امپراطور اغسطوس به‌یهودیان اعطاکرده بود محترم شمرده شود ودر عین حال به‌یهـودیان اخطارکردکه هم از ایجادآشوب به‌منظورکسب مزایای بیشتر دست بکشند و هم... از تشویق مهـاجرت پنهانی یهودیان فلسطین به‌مصر خودداری کنند. (۲۲)

پیدایش جوامع جدید یهـود در دوران بسط و توسعهٔ خلافت نیز (قرن هفتم میلادی) با همان شدت ادامه یافت. این‌چیزی است آشکار که سلاطین‌سلسله‌هایی که‌درحوزهٔ مدیترانه جانشین یکدیگر می‌شدند مردم سرزمین‌هایی راکه تسخیرمی‌کردند، ازآن جمله یهودیان را، سخت مورد استثمار وجور و تعدی قرار می‌دادنـد. اما این حقیقتی‌است تاریخی که ظهور خلافت موجب تجدید حیات جامعهٔ یهودیان بغدادگردید، که در عهد سلطهٔ فـرهنگ یونان وضعی زار و رقتبار داشت. سیسیل روث Cecil Roth در اثر خـود تحت عنوان تاریخ یهود نشان می‌دهد کـه جامعهٔ مذکور سر انجام بسط و رونق یافت وبه‌مرکز روحانی ومعنوی‌یهودیان داخل وخارج قلمرو خلافت تبدیل شد.

بنا بـر گفتهٔ مؤلفان تاریخ کمبریج در بارهٔ قرون وسطی این عصرهمچنین‌شاهدامواج عظیم مهاجرت یهودیان به‌اسپانیا و مصر و بین‌النهرین یعنی پررونق‌ترین سرزمینهـای قلمرو خلافت بود. بعلاوه، این طایفه درقرن نهم میلادی در مقـام سوداگر نیز رقبای چندانی نداشتند و شواهدی در دست است

که نشان‌می‌دهدکه هم اینان مدام بین فرنگ° وچین در رفت وآمد بوده‌اند. ابن خرداد به صاحب البرید دارالخلافه دراثر خود به‌نام کتاب المسالك (۱۸۴۷) تصویرجالبی ازفعالیتهای این‌یهودیان سوداگر راکه درقرن نهم میلادی ازچین به‌اسپانیا در حرکت بودند به‌دست می‌دهد... لغت یهودی و بازرگان در اصطلاح تقریباً مترادف هم‌اند.(۲۴)

حقایق‌تاریخی درقرون‌بعد نیزبرتکرارچنین‌وضعی‌دلالت دارد،که پسند طبع صهیونیستها نیست، بدین معنی‌که راههایی که بنابرعقیده ونظر آنها از زمان سلطهٔ بابلی‌ها به این طرف می‌باید یهودیان‌را به‌فلسطین‌رهنمون‌می‌گشت‌باراههای‌تجارتی که‌اینك یهودیان ازطریق‌آنهابرجهان می‌پراکندند منطبق‌نبود.

چنانکه‌گفتیم پیش از قرون وسطی نقش اساسی را در جوامع یهود، بازرگانان ایفا می‌کردند، وترکیب طبقاتی این جوامع بطورکلی با ترکیب جوامع بزرگتری که در میانشان می‌زیستند فرقی نداشت. روحانیت جداً علاقه‌مند به حفظ موجودیت جوامع بود وبه‌یاری «کنیسه»که نخست در بابل پدید آمد به‌چنین کاری توفیق یافت. باید توجه داشت که در دوران‌غلبهٔ فرهنگ یونان ونیز در دوران سلطهٔ روم و درتمام طول تاریخ خلافت، جوامع یهود در امور داخلی از استقلال کامل‌برخوردار بودند، زیرا این امرهم به‌سودرهبران جوامع وهم به سود محافل حاکمهٔ وقت بود.

چنانکه «ناتان ازوبل» به حق اشاره می‌کند این خود-

° Franks

مختاری ازلحاظ جمع آوری مالیات، که از نظرطبقات حاکمه در درجهٔ اول اهمیت بود، برای قشرهای حـاکم جوامع یهود نیز از این نظرکه بدان وسیله می‌توانستند قوانین ومقررات خود را در «گتو»* اعمال‌کنند حائزاهمیت ومورد علاقهٔخاص بود.(۲۵)

به عقیدهٔ بسیاری از مورخان بورژوازی، جوامع یهود که پیش از قرون وسطی دربسیاری ممالك پدیدآمدند انجمنها ومجامعی بازرگانی بیش نبودند. اما به‌نظر ما این نتیجه‌گیری فقط هنگامی‌درست‌است‌که به‌قشر ثروتمند بالای جامعه مربوط باشد، که فعالیتش بطور عمده تعیین کنندهٔ خصوصیات جوامع بود وتمام اعضای جامعه‌را به‌حکم وابستگی اقتصادی و به‌یمن انفراد وانزوای نسبی به خدمت خویش گماشته بود.

مدت این‌انزوا در«مهاجرنشینهای» یهودی پیش ازقرون وسطی به‌مراتب‌کمتر از اینها بود. (کسانی‌کـه افسانهٔ قدمت صهیونیسم را به‌یاری «آرزوی همیشگی» بازگشت به فلسطین ابداع‌کردند خواستند از این هم به‌سود خویش استفاده‌کنند و بدان‌وسیله درباب «پاکی‌وخلوص» نژاد یهود و وحدت‌روحانی ایشان‌که فوق «تعصبات طبقاتی» است ونیز احساس وانگیـزهٔ ایشان به ادامهٔ این وضع تا بازگشت آتـی به‌سوی «صهیون» مقدس سخن سازکنند.)

در آن روزگار دو تمایل در زندگی جوامع یهود باهم

* Ghetto محلهٔ کلیمی‌ها. دراصل به‌معنای‌بخشی ازشهراست درحکومتهای سرمایه‌داری یا نظامهای پیش از آن،که اعضای نژاد یا پیشه یامذهبی در محدودهٔ آن می‌زیستند.

درتعارض بود: یکی تمایل‌طبیعی اعضاء به آمیختن با مردمی که در میانشان می‌زیستند و دیگری سیاست دانسته و سنجیدهٔ دورداشتن‌ایشان‌ازآمیزش‌بامردم محیط،که‌توسط‌قشرهای‌فوقانی جوامع وبه‌منظور حفظ وتأمین منافع طبقاتی اعمال می گردید. این کشمکش، گاه با پیروزی این یا آن یك از طـرفین ادامه داشت، تا قرون‌وسطی ـ که شرایط اقتصادی واجتماعی موجب تعصبات شدید ولجام گسیختهٔ مذهبی گردید و (یکبار دیگر) منافع اقتصادی و سیاسی قشرهای فوقانی، حصارهای تسخیر ناپذیری را برگرد جوامع یهود بالاآورد.

حقایق زیر نشان می‌دهدکه پیش از قرون وسطی جوامع یهود به هیچ وجه محصـور نبودند و ادعای صهیونیستها در خصوص «خلوص وناآلودگی» نژاد یهودکه بنای آن تاحدی بر«محدودیت» و نیامیختن جوامع با مردم محیط است به‌هیچ وجه معتبر نیست.

بنابه‌گفتهٔ «المستد» اعضای جامعهٔ یهودیان بابل‌بامرور زمان ازبه‌کار بردن زبان عبری دست‌کشیدند و زبان‌آرامی را اختیارکردند. (۲۶)

یهودیانی که در خـارج از فلسطین می‌زیستند از لحاظ زبان به‌دوگروه عمده تقسیم شدند: گروهی که به‌زبان آرامی تکلم می‌کردند، چنانکه یهودیان فلسطین می‌کردند، و گـروه دیگرکه به زبان یونانی سخن می‌گفتند. (۲۷)

«سیسیل روث» در بحث از دوران سلطهٔ فرهنگ یونان می‌نویسد: «دراین زمان مصر بزرگترین مرکز فرهنگ یونان بود، ویهودیان از این تأثیر برکنار نمی‌توانستند بود: وچون

چنین بود به‌سود زبان یونانی از زبان آباء و اجدادی خویش دست کشیدند وقاطبةً اسامی یونانی اختیارکردند. اضافات و ملحقات کتاب مقدس نیزبه‌زبان یونانی تصنیف شد... درحالی که صبغه و رنگ تنداندیشه‌های فلسفی‌محل را داشت.»(۲۸)

بنا به گفتهٔ تاریخ کمبریج در بارهٔ قرون وسطی متنفذ‌ترین جماعت یهودیان مقیم اسپانیا، یعنی یهودیان جامعهٔ «کوردووا Cordova» لباس و زبان و رسوم اعراب را اختیار کرد. (۲۹)

نظیراین‌مواردبسیاراست‌ومی‌توان‌سخن‌رابه‌درازاکشاند، اماهمین چند مورد منظور راکفایت می‌کند.

«فیلوجودائوس» مذکور مسألهٔ مهاجرت یهودیان را پیش از عصرمسیحیت به شیوه‌ای در خور به‌اجمال چنین بیان می‌کند:

«و در عین حال‌که شهرمقدس (یعنی اورشلیم) را که معبد مقدس خدایتعالی درآن قراردارد میهن و زادبوم خویش می‌دانند شهرهایی را نیزکه از پدران و نیاکان خویش به‌ارث برده‌اند میهن و زادبوم خویش می‌شمارند.»(۳۰)

این مطلب در قرن اول پیش از میلاد نگارش یافته است.

یکی ازعلمای قرن بیستم‌آلمان تأکید می‌کردکه «بقای یهودیت نه برغم تاریخ بلکه به‌موجب آن بوده است.»(۳۱)

قوم پرستان کوته فکر یهود در این که به این دانشمند برچسب «ضد یهود» بزنند تردیدی به‌خود راه نمی‌دهند در حالی‌که برادران هوشمندترشان سعیشان براین است

که مراد و منظور وی را ازکلمهٔ «یهودیت» به «دوره‌گردی» تحریف کنند ـ یعنی دوره‌گردی و خرده‌کالا فروشی بورژوازی که منحصراً در محدودهٔ عصر سرمایه داری کـه مورد بررسی دانشمند مزبور بود عمل می‌شد.*

بی‌گمان این مردمی که باکلمات‌بازی‌می‌کنند می‌پندارند که‌کسی متوجه نیرنگشان نخواهدشد. اما ببینیم این دانشمند چه گفته است. او می‌نویسد:

«یهودیت نه فقط در مقام یك انتقاد مذهبی از مسیحیت ونیزنه‌تنها به‌عنوان تجسدتردید درتبار مسیحیت درکنارمذهب مسیح به‌موجودیت خود ادامه داده بلکه همچنین‌بدین‌سبب که خودراحفظ‌کرده وحتی درحاشیهٔ جامعهٔ مسیحی به‌اوج گسترش خویش نیز رسیده است.» (۳۲)

اما بدیهی‌است فقط وقتی‌می‌توان‌گفت‌که فلان یابهمان چیز به موجودیت خود ادامه داده که تا لحظه‌ای کـه مسألهٔ موجودیت مداوم یانیستی آن عنوان شده به‌حیات خویش‌ادامه داده باشد. بالنتیجه، مفهوم «یهودیت» ـ که مسلماً نباید به دوره‌گردی بورژوازی توصیف شود ـ از حاشیه و مرز موقت جامعهٔ سرمایه‌داری‌درمی‌گذرد و دراعصار پیشترنفوذ می‌کند.

اصطلاح «دوره‌گردی» در زبان آلمانی چنان تعریف‌شده است‌که عنداللزوم می‌تواند برای توصیف‌کلیهٔ فعالیتهایی کـه ارمنی‌ها و فنیقی‌ها ویهودیان و دیگر سوداگران عصرپیش از

* نکته‌ای‌که بایدمورد توجه دانشمندان ما قرارگیردکلمهٔ **Judentum** است که وی به‌کار برده‌است و ترجمهٔ آن به‌پاره‌ای زبانها اشتباهاتی را پیش می‌آورد.

سرمایه‌داری انجام می‌داده‌اند به‌کار رود. لیکن دانشمند مزبور به هرحال آنرا بدین مفهوم به‌کار نمی‌برد و در حقیقت یکی از علل تنفر صهیونیستها ازاو همین است. مفهوم «یهودیت»ی که وی به‌کار می‌برد صرفنظراز مفهوم «اجتماعی و گروهی»ای که داردمتضمن وحاوی شرح و وصف اتهام‌آمیزی‌است ازفعالیت سردمداران جوامع‌یهود به‌عنوان کاملترین‌نمونهٔ «دوره‌گردی» ـ یعنی‌پرچمداران صهیونیست.

«سیسیل ورث» می‌نویسد: «به‌هرحال نباید پنداشت که مهاجرت یهودیان به‌اروپا در اصل ناشی ازبردگی‌بود. عامل تجارت نیرومند ترازجنگ است»(۳۳)

در آغاز قرون وسطی محل‌های یهودی نشین در بیشتر ممالك اروپا پدید آمد. دشوار بتوان ـ آنطورکه صهیونیستها علاقه‌مندند ـ این واقعه را به‌تعقیب وآزاریهودیان اسناد داد، زیرا همه می‌دانندکه امپراطوری عثمانی‌که درآن هنگام قوام واستحکام یافته بود همهٔ کسانی راکه به‌علل وجهات مذهبی در اروپا مورد تعقیب و آزار واقع می‌شدند با آغوش باز می‌پذیرفت.

بن‌هالپر Ben Halper مورخ صهیونیست امریکایی می‌گویدکه در دوران حکومت عثمانی اتباع سلطان «آزادانه به فلسطین می‌آمدند ویا ازآنجا به‌سایرنقاط امپراطوری وسیع وی ـ از شمال افریقا تا بالکان ـ می‌رفتند... امپراطوری عثمانی علی‌الخصوص نسبت به‌پناهندگانی که ازممالك اروپای مسیحی می‌آمدند روی خوش نشان می‌داد. لیکن مهاجران واتباع یهودی بیشتر به‌قسطنطنیه و دمشق وقاهره که وضع اقتصادی

وسیاسی مساعدتری‌داشتند جلب می‌شدند تا به‌فلسطین» (۳۴)
بسیاری ازمورخان‌بورژوازی معتقدندکه‌به بهره گذاردن پول اینك به‌عنوان فعالیت رهبران جوامع یهود قرون وسطی جایگزین داد وستدگشته بود.

درقرن ششم میلادی‌کلیسا رباخواری‌را منع کرد؛وعلی‌الخصوص در قرن دوازدهم قوانینی که برای رباخواری‌کیفر مقرر می‌داشت به‌شدت گـرایید (مراجع اسلامی نیز اینگونه فعالیت‌مالی‌را خارج ازحفاظت وحمایت قانون اعلام داشتند) (۳۵)

علیهذا به‌گفتهٔتاریخ کمبریج دربارهٔ قرون وسطی«هرچند موفقیت این مقررات کامل‌نبود مع‌ذلك کار به‌بهره‌گذاشتن‌پول را بیش ازپیش در دست‌کسانی که این مقررات شامل حالشان نمی‌گردید، به‌عبارت‌دیگردر دست‌یهودیان Judaists ، متمرکز ساخت».* (۳۶)

قوانین قرون وسطایی دربسیاری ممالك، یهودیان را از عضویت در اتحادیه‌های صنفی منع‌می‌کرد واین‌امر نیزبه‌نوبهٔ خود موجب‌شدکه سردمداران یهود به‌رباخواری روی برند؛ ضمناً چنانکه پیشتر گفتیم وضع و موقعیت جامعه را فعـالیت قشر فوقانی و مرفهی تعیین می‌کـردکه از مساعدت و حمایت بسیاری از همکیشانی بهره‌مند بودکه با دسایس وفعالیت طبقهٔ حاکم آشنایی و پیوندی نداشتند.

تاریخ کمبریج در بارهٔ قرون وسطی می‌گوید: «درواقع،

* «مؤمن، پول را بیش ازگوشت تن‌خود دوست می‌دارد... پولت را با خود داشته باش» بابامزیا (Sota XIIa) Bada Mezia 42a

رؤسای عمدهٔ خانوارها ممکن بود پولدار باشند، اما این بهر حال معرف جزءِ ناچیزی ازجامعه بود. اینان خواه مستقیم یا غیرمستقیم عدهٔ کثیری در پیرامون خود داشتند: نظیرعاملان ومنشیان که ایشان را درکار یاری کنند، و اعضای کنیسه که با انجام‌مراسم دینی بدیشان خدمت کنند، ومحرّرانی که‌اسنادشان را تهیه وتنظیم ویا متون ادبی را استنساخ کنند و مربیانی که کودکانشان را تعلیم دهند و طبیبانی که بیمارانشان را مراقبت و درمان کنند و خدمهٔ منزل... و بالاخـره نانوا و قصاب که خوراکشان را برطبق مراسم وآداب دین تهیه کنند...» (۳۷)

نظام اجتماعی و اقتصادی اروپای فئودال کـه موجب اختلاف طبقاتی بسیار وانزوای برخی قشرها و گـروههادر داخل هرطبقه بود بطـور عمده مسئول انزوا وانفراد مطلق یهود وبالاخره‌بالارفتن حصارهای‌محکم«گتو» برگرد آنان‌بود.

باید توجه داشت که طبقات حاکم جوامع یهود هیچگاه مخالف چنین جدایی اقتصادی و اجتماعی نبودند زیرا این‌امر موجبات حفظ مذهب‌یهود وهمهٔ‌آنچه را که این مذهب دربر می‌گرفت در اختیار ایشان می‌نهاد. (۳۸)

بنا به گفتهٔ مـورخ صهیونیست انگلیسی ه. م. ساکار «... ایجاد نخستین‌گتوهای سیسیل و اسپانیا در اوایل قرون وسطی بنا به درخواست خود یهودیان بود.» (۳۹)

ا. لیلینتال A. Lilienthal مورخ‌وروزنامه‌نگارامریکایی بانقل قول از«سالوبارون» نوشت‌که خاخامها بنابرعلل‌سیاسی و مذهبی در جدا ساختن مردم از محیط اجتماعی خود اصرار داشتند ولذا قوانین اولیه‌ای که زندگی درچهار دیواری گتورا

در پرتقال مقررداشت بنا به‌درخواست یهـودیانی ازتصویب گذشت که خود درآنجا می‌زیستند.

جوامع یهود مقیم بریتانیا و فـرانسه و آلمان و دیگر ممالك اروپایی از «حمایت» و توجه سلاطین وقت برخوردار بودندزیر امالیاتی که ازایشان اخذ می‌شد مستقیماً به‌خزانهٔشاهی می‌رفت. تاریخ کمبریج دربارهٔ قرون وسطی می‌نویسد: «متوسط عوایدی که از یهودیان ممالك شمال اروپا تحصیل می‌شد به مبلغی در حدود $\frac{1}{12}$ کل‌درآمد سلطنت‌تقویم شده‌است.»(۴۰)

تعقیب وآزار یهودیان درقرون وسطی، به‌علل مذهبی، بطورعمده‌ناشی ازعلل‌وانگیزه‌های اقتصادی‌بود. ت. گیلیك‌من T. Geilikman که درتدوین دائرةالمعارف شوروی سهمی دارد می‌گوید:

«مقامات دستگاه سلطنت‌که به‌وضع مالیات‌های کلان بر یهودیان قانع نبودند با سفته‌هایی کـه بدیشان می‌دادند آنچه می‌خواستند می‌کردند. من‌باب نمونه، در اواخرسلطنت هنری دوم اموال «هارون لینکلن»که یکی‌ازبانکداران بسیارثروتمند یهود بود و شاه صد هزار لیرهٔ استرلینگ به‌وی بدهی داشت همراه باسفته‌ها ورهن‌نامه‌هاتوسط خزانهٔ شاهی ضبط شد. رفتار طبقات‌حاکم‌نسبت به‌یهودیان علی‌الخصوص درجریان «غارت» شب جهاد سوم سال ۱۱۹۰ تجلی‌کردکه طی آن اعیان انگلیس مدیون به رباخواران یهود، سفته هـای خود را سوزاندند.» (۴۱)

«ت. گیلیك‌من» مذکور درجای دیگرخاطرنشان می‌کند

که: «در قرن سیزدهم رقابت «لمبارده° » نیاز به سرمایه‌های یهود را منتفی کرد... در اواخـر همین قرن کلیسا برمخالفت خویش با یهودیان افزود و درسال ۱۲۹۰ همهٔ یهـودیان به موجب فرمان «ادوارد» اول ازانگلستان اخراج گردیدند.»(۴۲)

باری، مسیر مهاجرت جوامع یهود در قـرون وسطی و متعاقب تعقیب وآزار یهودیان در پرتقال واسپانیا وانگلستان و برخی ممالك دیگر برای صهیونیستهـا قدری ناراحت‌کننده است. چنانکه «سیسیل روث» می‌نویسد در حالیکـه در قرون هشتم ونهم دره‌های فرات مرکز مذهب یهود بود درحـوالی قرن شانزدهم این مرکز به‌لهستان منتقل‌گشته بود.(۴۳)

صهیونیستها اگرچه‌براین‌حقایق (وخاصه مسائل مربوط به قرون وسطی) آگاهی و وقوف کامل دارندمع‌هذا درعرصه‌هایی‌گام نهادندکه حتی خاخام‌های متعصب پاره‌ای ممالك و از آنجمله اسرائیل تا به‌امروز کوشیده‌اند ایشانرا از آنجـاها برانند. اینان یعنی صهیونیستها چون درسخن ازقرون وسطی نمی‌تـوانستند ازاصطلاحات وجملاتی نظیر «اسارت بابل» یا «انهدام هیکل توسط رومیان» استفاده کنند به مسألـهٔ مسیح چسبیدند- مسألهٔظهورمسیح‌وبازگشت «جلای وطن‌کردگان»- ومدعی شدند که این اندیشه از سویی «بیان روح ملی یهود» و از سوی دیگر تأیید اشتیاق همیشگی ایشان به بازگشت به‌فلسطین است.

° Lombard نام خیابانی است در لندن که مرکز بانکداران است. این خیابان نام خود را از «لمبارد»ها گرفت‌که نخستین بانکداران اروپای نوین‌اند و در قرون ۱۲ و۱۳ پاگرفتند و در زمان سلطنت ملکهٔ الیزابت از انگلستان اخراج شدند.

اما در این زمینه سخنان حکیم یهود موسوم به «مناسه بن اسرائیل Menasseh Ben-Israel» (۱۶۰۶-۱۶۵۷) مایهٔ آزار صهیونیستها است. زیراهم او که اندیشهٔ ظهور مسیح را درسرداشت‌از«کرومول* »تقاضاکرد اجازه دهد جوامع یهود به انگلستان‌بازگردند. استدلالش چیزی دراین حدود بود: «تا به حال مسیحی ظهور نکرده، وخدا خود می‌داند چه‌وقت ظهور خواهدکرد، اماکتاب‌مقدس می‌فرمایدیهودیان‌پیش ازبازگشت به «ارض‌مقدس» باید برپهنهٔ عالم پراکنده باشند ـ واین‌امری است که نمی‌توان انجام یافته‌اش تلقی نمود، چون یهودیی در انگلستان نیست.» (۴۴) آنگاه یهودیان اجازه یافتند به انگلستان بازگردند.

اندیشهٔ ظهور مسیح که مسیحیت واسلام ازیهود اقتباس کرده‌اند (و یهود خود تصور اولیه و اساسی آنرا از مذهب زردشت گرفت) اینك روشن است که بدین منظور ابداع شد تا جامعهٔ طبقاتی و نظام بهره‌کشی را جاودانی‌کند ومردم استثمار شده را از اندیشهٔ اقدام به مبارزهٔ موفقانه برای آینده‌ای بهتر محروم سازد. صهیونیستها به هرحال می‌کوشند اندیشهٔ ظهور را به‌عنوان یك امر«مادی ومعنوی» حاکی ازعلاقه‌و دلبستگی یهودیان به‌فلسطین ودر مقام گواه براشتیاق وآرزوی همیشگی ایشان ارائه‌کنند.

علایق عاطفی، خاصه درسخن ازمیلیونها مردمی‌که در

* Cromwell الیورکرومول سردار و سیاستمدار انگلیسی وملقب به لرد حامی (۱۵۹۹ ــ ۱۶۵۸) که مجلس نمایندگان را منحل‌کرد و دستورداد جملهٔ مشهور را برسر درآن نوشتند: این خانه به اجاره داده می‌شود.

قاره‌های مختلف زندگی می‌کنند و به زبان‌هـای مختلف سخن می‌گویند ودرمعرض نفوذها وتأثیرات مختلف‌اند چیزی‌نیست که مانند صهیونیستها، که با وقاحت تمام آنرا وسیلهٔ کار خود ساخته‌اند، بتوان درآن باره به اظهارقاطع ومعینی مبادرت‌کرد.

اما درباب وابستگی مادی به فلسطین ـ باری، بطوری که حقایق نشان مـی‌دهد چنین علاقـه‌ای وجود داشته، اما به‌صورتیکه برای‌صهیونیستها قدری دلسرد کننده‌است: برطبق مقررات، برای اقدام به معاملات مالی لازم بود هـر یهودی مؤمنی مالك قطعه زمینی درمحل باشد. به‌همین جهت یکی از معلمان اولیهٔ جامعهٔ یهود بابل فتوایی داد کـه به‌موجب آن هریهودی سوداگری مکلف بود ازحق معنوی هریهودی به‌تملك چهار ذرع از خاك فلسطین استفاده کند (۴۵) . وقـایع بعدی مربوط به«اسارت بابل» را همه می‌دانند.

«سالوبارون» نوشت: «در حالی که تلاطمها وهیجانات بزرگ جهانی بازار تأمل دربارهٔ ظهور مسیح را گرم می‌کرد در ادوار آرامتر اندیشهٔ ظهورگرمی بازار نداشت وحتی شاید کسانی اندك اندك در ضرورت آن برای حفظ مذهب یهـود تردید هم می‌کردند.» (۴۶)

بگذار برسراین‌مسأله صهیونیستها همچنان به‌جدل‌خویش با خاخامهای متعصب و «سالوبارون» ادامه دهند.

باری، گروههای یهودی از لهستان به روسیه مهاجرت کردند، که این نیز خود تلخکامی دیگری بود برای مدافعان «اشتیاق وآرزوی‌همیشگی» به‌بازگشت به فلسطین. بنا به گفتهٔ

ا. م. هایامسن A. M. Hyamson «در سال ۱۷۷۰ از میلیونها یهودیی که در جهان می‌زیستند بیش از تقریباً پنجهزار نفر در فلسطین نبودند.» (۴۷) درهمان زمان عدهٔ اتباع یهودی تبار روسیه به‌تنهایی چندین بار بیش ازاین بود.

دستگاه تزاری روس یهـودیان بی چیز را مانند دیگر گروههای ملی تحت انقیاد خود مورد آزار و بهره‌کشی شدید قرار می‌داد. مقامات تزاری آنچه را کـه اینك به «محدودهٔ» یهودیان مشهور است برقرار کـردند. «گیلیك من» تاریخچهٔ استقرار«محدوده» را بدین شرح بازمی‌گوید:

«تجار مسکو در عرضحال خـود به تزار شکوه دارند از این بابت‌که یهودیان اجناس خارجی‌راکه واردمی‌کنند به‌بهای کمتر از قیمت بازار می‌فروشند و به این ترتیب صدمه وزیان قابل ملاحظه‌ای به‌کسب و کار می‌زنند. فروش اجناس به‌بهای نازلتر از آنچه تجار روسی مطالبه می‌کنند خودگـواه بارزی برقاچاق بودن اجناس مزبور وشانه خالی کردن از پرداخت مالیات است.»

«گیلیك‌من» به‌سخن ادامه داده می‌افزاید: «تجار روس حتی لازم ندانستند به‌تقاضای‌خود رنگ مذهب بزنند. برعکس تأکید می‌کردندکه درخواست دارند یهودیان از داد وستد منع شوند و آنهایی راکه در مسکو سکنی گـزیده‌اند تبعیدکنند و کسانی را کـه مخفیانه به‌تجار یهودی مقیم مسکو پیوسته‌اند اخراج‌نمایند، آنهم نه‌به‌علت خصومت مـذهبی بلکه صرفاً به سبب خسارت وزیان مالیی‌که وارد می‌آورند.»

این عرضحال بی‌نتیجه نبود: کاترین دوم مقررداشت‌که

یهودیان مجازند فقط در بلوروسی و نایب‌السلطنه نشین «یکاترینوسلاو» و «توریك‌گوبرنیا» به تجارت اشتغال ورزند. همین قانون بود که در۱۷۹۶ به‌اصطلاح «محدودهٔ»* یهودیان را مقرر داشت. (۴۸)

اماچندی برنیامدکه خانواده‌های پولیاکوف وگینزبرگ وسایرتجار متنفذ وثروتمند براین مانع غلبه‌کردند ودرعمارات فاخر مسکو و سن‌پطرزبورگ اقامت‌گزیدند و دهها وصدها و هزاران یهودی جاهل وبی‌چیز وزحمتکش را درآنسوی دیوار محدودهٔ مقرر برجای‌گذاشتند.

در اینجا اندك انحرافی از موضوع ضرور می‌نماید. ما جداً براین عقیده‌ایم‌که این ادعاکه یك ملت یاگروه ملی معین «در طی تاریخ بشریش ازدیگران رنج برده وصدمه دیده‌است» نه‌تنها درحکم سوء تعبیر وارائهٔ تعمدی حقایق تاریخی‌به‌سود آرزوهای تنگ نظرانهٔ قومی است بلکه به‌معنای اتخاذ یك موضع نژادی وارونه واقدام به برانگیختن‌احساس خصومت ونفرت نسبت به‌دیگران وافشاندن بذرکینه ونفاق نیزهست.

واین سیاستی است‌که رهبران صهیونیست درکوششهای خود به‌جهت «گردآوری پولیاکوفها واپنهایمرها وروچیلدهاو دیگر میلیاردرها وکارگران و صنعتگران یهودی تحت لوای جملات وعبارات‌کتاب مقدس: «قومی که خداوند کیفر داده و در عین حال برگزیده است» و نیزبه‌منظور قراردادن‌کارگران یهود در مقابل‌کارگران غیریهود اتخاذکرده‌اند.صهیونیستها، عصرتحدید حدود نواحی یهودی نشین را فقط به‌چشم مصالح

* Jewish Pole

مناسبی می‌نگرند که براساس آن از رنجهای مردم زحمتکش یهود، که در واقع در بعضی ادوار تاریخی در پاره‌ای ممالك فوق‌العاده‌نیز بود، سوءاستفاده کنند. ایشان‌همان را به‌عنوان حجتی به‌کارمی‌برندتابه‌یاری آن ثابت‌کنندکه رنجها ومصائب هیچ ملتی با رنجها ومصائبی‌که ملت یهود درطول تاریخ، در سرتاسرگیتی، تحمل‌کرده است قابل قیاس نیست.

همه می‌دانندکه‌تاریخ جنگها ومبارزات درجوامع‌طبقاتی متخاصم، محتوی وصف بیدادگریهای بسیاری است. خاطرهر ملتی مشحون از سلسله وقایعی است حاکی از جـور وستم و آمیخته‌به‌توحش‌وانتقامکشی‌های‌خونین ومصائب ومحرومیت‌ها. ناله‌هاوسوز وگدازهای‌تعزیه‌گردانان صهیونیست درکسانی که حوادث دردناکی چون کورکـردن بلغارها و «نشاندن بر استخوان» و انتقال میلیون‌ها بردهٔ افریقایی به‌امریکا را به‌یاد دارند کمترین احساسی بـرنمی‌انگیزد، (نا گفته نگذاریم که بعضی از همین کشتیهایی‌که همانند زندانهای شناور برده‌های افریقایی را به‌امریکا می‌برد متعلق به‌سوداگـران وبانکداران یهودی‌بودکه خودنیاکان وبرادران طبقاتی‌همین حضرات‌اند.) باری، زندگی زحمتکشان‌یهود سیاه‌تراز روزگار مردم‌زحمتکش ممالکی نبودکه در میانشان می‌زیستند و از طریق‌کار ومبارزهٔ مشترك علیه بیدادگران، مدام درایشان می‌گداختند.

و این واقع امر، نه افسانه‌هـای صهیونیستی، بود که «لئونارد اشتین» را درسخن از سال‌های بلافاصله پیش ازظهور صهیونیسم برآن داشت اعلام کند کـه از نظر قاطبهٔ یهودیان «فلسطین‌دیگرملموس‌ومحسوس‌نبود،ودرباره‌موقعیت‌جغرافیایی

و وضع طبیعی‌آن اطلاعی نداشتند ویا اگرداشتند اندك بود؛ علایقی عـاطفی و شخصی ایشان را به‌فلسطین نمی‌پیوست و ذهنشان مأوی وجولانگاه مناظر واصوات آن نبود... اگراین جلای وطن‌کردگان روزی باز می‌گشتند این بازگشت در نظر ایشان معنا ومفهوم خاصی نمی‌داشت، وبهرحال حاصل‌کوشش ومجاهده‌ای خاص نبود، بلکه چیزی بودکه به‌ارادهٔ خداوندو با ظهور مسیح روی نموده بود.» (۴۹)

به‌عبارت دیگر، «اشتین» چیزهایی را تکرار می‌کند که «فیلوجودائوس» درهیجده قرن پیش ازاوگفته بود، و در واقع هم جزاین نمی‌توانست بود، چون حقایق تاریخی فوق‌العاده لجوج و گردنکش‌اند.

تأثیر دگرگونیهای بزرگ اجتماعی و پیشرفت‌هایی که متعاقب زوال فئودالیسم در زندگـی مردم جهان روی داد و نیزبسط وتکامل سریع سرمایه‌داری ورشد طبقهٔ کارگر دراروپا و وقوع انقلاب فرانسه چنان نیرومند بودکه دیوارهای‌قرون وسطایی «گتو» های یهود را فروریخت.

«هاوارد ساکار» می‌نویسدکه «اگر چه‌درآن دوره بیشتر جوامع یهود هنوز یکپارچگی مذهبی و فرهنگی وقضایی‌خودـ را همچنان حفظ می‌کردند مـع‌ذلك درآستانـهٔ تجزیه و جنگ طبقاتی آشکار بودند.» (۵۰)

در عصرسرمایه‌داری دیوار«گتو»ی یهودیان فروریخت و راه را برای جذب یهودیان درمردم محیط (جریانی‌کـه در قرون وسطی به‌مدتی نسبةً کوتاه قطع شده بود) هموار کرد.

یکی از دانشمندان بزرگ روس دراین زمینه نـوشت:

«درسرتاسراروپا، زوال رسوم وعقاید قرون وسطایی وبسط و گسترش آزادی سیاسی یهودیان ودست کشیدن ایشان از زبان «یدیش»* به سود زبانهای ملی که در میانشان می‌زیستند و بطورکلی جذب انکار ناپذیر ومترقیانهٔ ایشان در مردم محیط همگام پیش می‌رفت.» (۵۱)

«لئوناردا‌شتین» دربررسی این دوره دراثرخویش به‌نام صهیونیسم می‌گوید: «یهودیان آزاد شدهٔ غرب دیگر خویشتن راتبعیدیانی‌که در جهانی مجزا زندگی‌کنندنمی‌پنداشتند. اینان درممالك زاد بومی خویش ریشه‌کرده بودند و نه‌تنها به‌وسیلهٔ تابعیت سیاسی بلکه بانزدیکترین پیوندهای عاطفی بدین ممالك دل بسته بودند... اینان دیگریهودی نبودند بلکه درمقام‌افراد انگلیسی وفرانسوی و آلمانی وغیره به میل ودلخواه خود می‌زیستند ورفتارمی‌کردند ودیگرنمی‌توانستند به عقاید جهان باستان درخصوص «تبعید» و«بازخرید»که یهودیان را درمقام اجزاء پراکندهٔ مردمی بی‌خانمان می‌دید خرسند باشند.»

آزادی سریعی که دانشمند مزبوربدان اشاره می‌کندکلیهٔ موانع را ازسرراه روفت وضربهٔ سختی برپیکر «یهودیت» که تکیه‌گاه عمدهٔ بانکداران وکارخانه‌داران و سوداگران یهود بود واردآورد.

نمایندگان اعزامی به‌کنفرانس سرتاسری «مجمع اصلاح یهودیت»که درسال ۱۸۸۵ درپیتسبورگ Pitsburg تشکیل‌شد بالاتفاق اعلام‌داشتند: «ماانتظار بازگشت به‌فلسطین رانداریم»

* یدیش Yiddish ، زبانی آمیخته که کلیمیان آلمان و ممالك اروپای شرقی بدان سخن می‌گویند .

دوازده سال بعدکنفرانس مرکزی خاخام‌های امریکا قطعنامه‌ای را تصویب کردکه هرگونه اقدام در جهت تأسیس یك حکومت یهودی رانکوهش می‌کرد ومی‌افزود: «امریکا صهیون ماست» (۵۳). پیشتر از آن یعنی درسال ۱۸۱۸ طبق دستور خاخام «اسرائیل یاکوبسن Israel Jacobson» ارگهایی‌درکنیسه‌های هامبورگ نصب گردید وسرودهای مذهبی به زبان آلمانی خوانده‌شد (۵۴). بعلاوه، ازمدتی قبل‌کلمهٔ صهیون ازادعیه حذف شده و یکی از رهبران یهود آلمان اعلام داشته بود: «اشتوتگارت... اورشلیم ماست.» (۵۵) گراییدن نیروها به قطبهای مخالف،درآن جوامع یهودی‌که درزیرفشار پیشرفتهای جدید متلاشی‌می‌شدند، همچنان باآهنگی تند ادامه داشت. در میان پانزده هزارشورشی‌که پس ازانقلاب‌سال ۱۸۴۸ به‌دستور مقامات فرانسوی بدون محاکمه وبازپرسی تبعید شدند عده‌ای کارگر یهودی بودند، در حالی که وامهای روچیلدو «بتمان Bethmann» بی‌هیچ تبعیض وتمایزی شامل پاپ وژنرال‌لویی اوژن‌کاونیاك Louis Eugène cavaignac سرکوب‌کنندهٔ‌شورش کارگران فرانسه ومترنیخ* دراتریش می‌گردید.» (۵۶)

«ما (یعنی‌کارگران یهودی ـی. ا) به‌ارتش سوسیالیسم می‌پیوندیم...» (۵۷) این‌ندایی‌بودکه درروزاول ماه مه۱۸۹۲ به‌گوش‌رسید، وتنها حرف هم‌نبود، زیرا شمارهٔ دائم التزایدی ازکارگران یهودی هرروزبه نهضت‌های اعتصابی‌اروپا وامریکا می‌پیوستند، در حالی که سرمایه‌داران یهود برای سرکوب اعتصابیون ازپلیس‌یاری می‌خواستند وخاخام‌ها باوعظ درمنابر

* Meternich صدر اعظم اتریش (۱۷۷۳—۱۸۵۹)

ومحکوم‌ساختن «اخلالگران»دریاری به‌پلیس شتاب می‌کردند.
درهمان‌احوال که هوراشیو گینزبرگ Horatio Ginzburg که خود یکی ازصاحبان معادن طلای «لنا»° و پدرش یوصل گینزبرگ Yevzel G. سلطان میخانه‌های روسیه بود هدایایی به سپاس ازقتل عام شورشیان اعتصابی به تزار تقدیم می‌داشتند کارگران یهودی که در «محدودهٔ» مقرر می‌زیستند به‌نشان همدردی باکارگران «لنا» اعلام اعتصاب‌کردند...» (۵۸)

آنچه گذشت به حدکفایت روشن می‌داردکه صهیونیستها بیشترعلاقه‌مندند به این‌که به‌لباس روزگار باستان درآیند. اما هرگونه استنتاجی دربارهٔ علل وموجباتی‌که محرك ایشان در اختراع افسانهٔ قدمت صهیونیسم‌بوده است دورازکمال خواهد بوداگرسایرجریانهایی‌را ازنظردورداریم که‌ازلحاظ اهمیت‌دست کمی ازعلل وجهات مزبورندارند وخود مستقیماً به موضوع مربوطاند.

مدتها پیش ازآنکه تئودور هرتصل و شرکاء، اندیشهٔ تأسیس‌حکومت یهودرا پیش‌کشند نداهای‌دیگری به‌گوش‌رسیده بود: صدای صهیونیستهای تمام‌عیار، که نه فقط نخستین‌کسانی هستندکه این‌نظررا عنوان می‌کنندبلکه نخستین‌کسانی‌نیزهستند که‌طرح‌استعمار نقاطمختلفی‌ازجهان رابانیروی‌انسانی‌یهود،در مقام راهگشایانی‌که مصائب ورنجهای مهاجران اولیه راتحمل کنند، پیش کشیدند. همین صهیونیستهای‌غیر یهودی بودند که ضرورت‌کارهای نظیراین راتبلیغ می‌کردند و یهودیان متنفذی را می‌جستندکه بتوانندکیفیتی «ملی» براندیشهٔ گرد هم‌آوردن

° Lena از نواحی زرخیز روسیه.

و اسکان مجدد مردم یهـودی تبار بیفزایند ـ آری، نخستین صهیونیستها محافل حاکمهٔ قدرتهای استعماری بودند.

«چارلز. پی.دالی Charles p. Daly » می‌نویسد: «در سال ۱۶۵۲ بااجازهٔکمپانی هلندی هند غـربی قطعه زمینی در جزیرهٔکورا ساأو Cura sao به«ژوزف نونزدافونسه‌کا Joseph Nuuez da Fonseca»ودیگران داده شد که‌مستعمره‌ای یهودی نشین را درجزیرهٔ مزبور تأسیس کنند... اما این اقدام موفقیت نیافت...» (۵۹)

درسال ۱۶۵۴ انگلستان در نظر داشت یهودیان را در مستعمرهٔ خـود بنام «سورینام»* اسکان کند؛ فرانسه نیزنقشهٔ مشابهی برای «که ین»**داشت.

اقدام به استعمارفلسطین بااسکان یهودیان نخستین‌باردر سال ۱۷۹۹ ازناحیهٔ ناپلئون بناپارت وبنابر ملاحظات سوق‌ـ الجیشی بود. اما این اقدام نیزمانند کوشش‌های سلف خود به شکست انجامید.

«ناهوم ساکالو» در سخن از این مـوضوع مـی‌نویسد: «... اماچون لشکر کشی(یعنی تعرض‌ناپلئون ازمصربه سوریه ی.ا.) به‌شکست انجامید درعقیدهٔ یهودیان‌ـ نه‌نسبت به اصل موضوع بلکه درخصوص زمان ووسیلهٔ عمل‌ـ اختلاف افتاد.» (۶۰)

اندکی پیش ازطرح مورد نظر نـاپلئون دربارهٔ استعمار فلسطین، نامهٔ بی‌امضایی درفرانسه منتشرشدکه ظاهراً یکی‌از

* Surinam
** Cayenne

اعضای جامعهٔ یهود فرانسه به دوستی نوشته بود واشعارمی‌داشت:

«منطقه‌ای که مادرنظرداریم اشغال کنیم(البته به ترتیبی که موافق نظردولت فرانسه نیزخواهدبود)شامل مصرسفلی است، به اضافهٔ قسمتی ازناحیه‌ای که حدآن خطی است که از «عاقر» می‌گذرد و بــه «دریاچهٔ قیر» یا بحرالمیت می‌پیوندد وازنقطهٔ جنوبی دریاچه به بحراحمر منتهی می‌گردد.»

این نویسندهٔ گمنام در توجیه اشغال محل مذکور چنین استدلال می‌کرد: «این‌موقعیت، که ممتاز است، باکشتیرانی از طریق دریای احمر مارا مالك‌الرقاب تجارت هند وعربستان و جنوب‌وشرق افریقا، یعنی حبشه‌واتیوپی خواهدکرد، که آن‌همه طلا وعاج واحجارکریمه را دراختیارسلیمان نهادند...» (۶۱) در این نامه طبعاً پیشنهاد می‌شدکه فرانسه نیز در این ثروت سهیم باشد.

حتی «ساکالو» هم قبول داردکه انتشار این‌نامه به‌ابتکار زمامداران وقت فرانسه بوده است. (۶۲) بهرحال، اگر هم کوششهای استعمارگران فرانسوی دراستفاده از یهودیان، در پیشبرد منافع خویش در خاورمیانه، صرفاً به عنوان یك حادثهٔ تاریخی تلقی شود اقداماتی راکه محافل حاکمهٔ انگلیس دراین زمینه بعمل آورده‌اند باید مبتنی برطرحی بسیاردقیق ومستمر دانست.

درسال ۱۸۴۰ قدرت‌های بزرگ استعماری اروپا کــه می‌کوشیدند درامپراطوری روبه زوال عثمانی رخنه کنند مسألهٔ آیندهٔ سوریه‌راکه آنزمان دراشغال‌قوای مصربود پیش‌کشیدند.

درماه اوت سال ۱۸۴۰ روزنامهٔ تایمزمقاله‌ای تحت این‌عنوان انتشار داد: «سوریه- بازگرداندن یهودیان.» قسمتی از این مقاله می‌گفت: «پیشنهاد استقرار یهودیان در سرزمین آباء واجدادی خود، تحت حمایت پنج قدرت بزرگ، اینك دیگر یك مسألهٔ ذهنی و خیالی نیست بلکه موضوعی است از نظر سیاسی درخوراعتناء.»-والبته‌تا آنجاکه دانسته است تا آن‌وقت کسی دراین زمینه پیشنهادی راعنوان نکرده بود.

اما درحالی‌که «تایمز»به عنوان‌اندام‌نیمه رسمی‌حکومت انگلیس‌می‌باید به‌زبان سیاست سخن‌گوید واحساس سایراستعمار-گران رامنظور دارد محافل دیگری هم بودند که دلیلی نمی‌دیدندانگیزه‌های واقعی ونظریات خویش را دراین باره پنهان دارند ویا درلفافه بیان کنند.

«ارل شافتس بری Earl of Shaftesbury » یکی از سیاستمداران برجستهٔ انگلیس درنامه‌ای به‌تاریخ بیست وپنجم سپتامبر ۱۸۴۰ بعنوان‌وایکانت‌پالمرستنViscount Palmerston وزیر خارجهٔ وقت نوشت‌که لازم‌است سوریه را به صورت‌یکی ازدومینیون*های انگلیس درآورد وتأکید می‌کرد که نیل بدین منظورمستلزم‌سرمایه وکارخواهدبود ومی‌افزودکه:«...جریان سرمایه به‌هرکشوری‌که درآن مال وحیات اشخاص را نتوان مصون و مأمون پنداشت مسأله‌ای است حساس...» شافتس-بری درپایان این مطلب را پیش می‌کشید ومی‌گفت:

«اگربازگشت ایشان، یعنی یهود، را درپرتو وضع‌جدید فلسطین یااستعمارآن مورد توجه قراردهیم خواهیم دیدکه‌این

* Dominion

طرح واقدام ارزانترین و مطمئن‌ترین راه تدارك نیازمندیهای این نواحی کم جمعیت است.» (۶۳)

مبارزهٔقدرتهای استعماری برای‌رخنه درخاورمیانه‌خاصه دردورهٔ بلافاصله قبل وبعد ازساختمان ترعهٔ سوئز فوق‌العاده شدید بود. دکتر«ادوارد رابینسن»* درتوصیف رقابتهای شدید وسبعانهٔ ایشان در این بخش از جهان مـی‌نویسد: «فـرانسه مدتهاست حامی‌رسمی‌مذهب کاتولیك رومی‌است... درتعدادی کلیساهای یونانی روسها حتی هواخواهانی با حـرارت‌تر از فرانسویان دارند ... اما کجا هستند هواخواهان انگلیس در قلمروعثمانی؟» (۶۴)

انگلستان هم، بهرحال، با گذراندن قانون حمایت از ایشان درصددجلب هواخواهی‌یهودیان شرق وترغیب‌یهودیان اروپایی به‌مهاجـرت به فلسطین (البته با حمایت خود وی) برآمد.

دربیست و پنجم ژانویهٔ سال ۱۸۵۳ سرهنگ جورج‌ـ گاولر George Gauler که‌حکمران‌سابق استرالیای جنوبی‌ولذا درامور مستعمراتـی صاحبمنصبی مجرب و کارکشته بـود در پارلمان اعلام‌داشت: «عنایت‌پروردگار، سوریه ومصررادرست درمیان‌شکاف موجود بین‌انگلستان ومهمترین نواحی‌مستعمراتی وتجارت خارجی، یعنی هندوستان وچین وجزایر هند واسترالیا قرارداده است... ازاینرو پروردگارازاومی‌خـواهد مساعی‌خود را دربهبود وضع‌این دوسرزمین‌به کاربرد... واینك برانگلستان است‌که بااستفاده ازتنها مردمی که توانایی و نیروشان دراین

* Dr. Edward Robinson (۱۸۶۳–۱۷۹۷)

مهم به منتها درجه به‌کارگرفته خواهد شد، یعنی بااستفاده از اولاد اسرائیل‌که فرزندان‌حقیقی این سرزمین‌اند، درنوسازی و تجدید حیات سوریه اقدام‌کند.» (۶۵)

جالب این است‌که دکترن. ادلر N. Adler خاخام‌اعظم بریتانیای‌کبیر درنامهٔ مورخ ۱۸۵۴ خود به عنوان حوزه‌های دینی قلمرو نفوذ خود با اینگونه اقدامات مخالفت ورزید و نوشت‌که سرنوشت یهودیان دردست خداست‌که بدیشان فرمان داده دربرانگیختن قهرومهرش اقدامی نکنند تاروزی‌که خود اراده‌کند...» (۶۶)

اما با مرور زمان عدهٔ بیشتری برصحنه ظاهر شدندکه می‌خواستند «یهوه» پیررا ازخواب بیدار کنند. درسال ۱۸۶۶ هانری دونان Henry Dunant بنیانگذارکمیتهٔ جهانی صلیب‌ـ سرخ پیشنهاد تأمین «انجمن بین‌المللی شرق» برای آبادانی و عمران فلسطین‌را با«مشارکت مردم اسرائیل» عنوان کرد و خاطرنشان ساخت که «رجال متنفذ فرانسه و انگلستان وسایر ممالك نسبت به این طرح نظرمساعد دارند.» (۶۷)

اما این «مالکیت جمعی» به هیچ‌وجه باب طبع انگلستان نبود. «ارل‌شافتس‌بری» درپایان خدمت سیاسی‌خود درمطبوعات خاطرنشان‌ساخت‌که«درآنصورت‌سوریه ازلحاظ تجارت‌موقعیتی بس‌ممتازخواهدداشت،امابازرگانان ممتاز جهان چه‌کسانی‌اند؟ ووقتی تغییرات منظورحاصل آمد برای جولان نیروواستعداد یهودیان جایی‌مناسبترازآن می‌توان یافت؟ وآیاانگلیسیان در کمك به «چنین بازگشتی» ذی علاقه نیستند؟ تصاحب سوریه توسط هریك ازممالك رقیب ضربه‌ای برپیکرانگلستان خواهد

بود.»

قبول این مطلب دشوار است که یك روحانی مسیحی، شخصی چون عالیجناب جیمزنیل James Neil ، نداندکه بنابر شریعت یهوداین خداست که توسط مسیح خود باید یهودیان‌را درسایهٔ «کوه مقدس صهیون» گردهم‌آورد. عالیجناب، که این موجبات مایهٔ تشویش‌خاطرش‌نبود، به‌رعایت منافع طبقهٔ‌حاکمه انگلیس در۱۸۷۷ در اثر خویش موسوم به نوآبادی فلسطین یا تجمع اولاد پراکندهٔ اسرائیل نوشت که به علت گرما و مشکلاتی‌که اعراب ایجاد خواهندکرد ونیزفقدان حمایت مؤثر ودشواریهایی ازاین دست دراین تردیدهست‌که بتوان فلسطین را باموفقیتی‌نظیرآنچه درامریکا عمل شدازطریق مهاجرت‌مردم عادی اسکان کرد، ولذا پیشنهاد کردکه برای نیل بدین منظور ازیهودیان استفاده شود.

هربرت اسکویث * نخست‌وزیر بریتانیا دردفتریادداشت روزانهٔ خود نوشت‌که جانشین وی لویدجورج**نیزبیش وکم همین‌منطق رابه‌کارمی‌برد. اسکویث دربحث ازیکی ازطرحهای متعدد به‌منظور تصاحب فلسطین اظهارمی‌دارد:

«عجب آنکه تنها هواخواه دیگراین پیشنهاد لویدجورج است، که لازم‌نمی‌بینم‌بگویم‌که یك جوپروای یهودیان‌وگذشته وآینده‌شان را ندارد بلکه فکرمی‌کند هتك حرمت خواهد بود اگر بگذاریم «اماکن مقدسه» به‌دست«فرانسهٔ ملحد» بیفتد ویا درحمایت وی قرارگیرد.» (۶۸)

* Herbert Asquith (۱۸۵۱–۱۹۲۸)

** Lloyd George

درسالهای ۱۸۷۰ «انجمن استعمارسوریه وفلسطین» در انگلستان‌تأسیس شد. هدف ازتأسیس این انجمن کمك به اسکان سوریه وفلسطین و ممالك مجاورایشان بـا مردم نیکوخصال، خواه یهودی یامسیحی بود.(۶۹)

اینك موقع بـرای ظهور صهیونیسم مناسب بود؛ وآن زمان فرارسید.چنانکه‌ماکس‌نوردوMax Nordau یکی‌ازرهبران صهیونیست اوایل قرن بیستم گفت: «آن زمان فرا رسیده بود که اگر هم صهیونیسمی وجود نمی‌داشت بریتانیای کبیر آنرا اختراع کند.» (۷۰)

چنانکه دیدیم‌سازمان جهانی صهیونیستها درسال۱۸۹۷ تأسیس یافت. در ۱۹۰۲ «تراست مستعمراتی یهود» به وجود آمد که خود یك شرکت سهامی صهیونیستی و به‌گفتهٔ ناهوم ساکالو «ابزار مالی صهیونیسم وهدف اساسی آن عمـران و توسعهٔ صنعتی و بازرگانی فلسطین و ممالك مجاورآن است.» (۷۱)

نامبرده در بحث از این توسعه و عمران مـی‌نویسد : «موفقیتهای عظیم ناشی از فتوحات صلح آمیز (؟) بریتانیا، صهیونیسم رادراقدام به کارهای‌مالی خود دلگرم‌ساخت. سیسیل رودس‌Cecil Rhodes که دربدوکاربیش‌ازیك‌میلیون‌پاوندنداشت رودزیا را بـه مساحت ۷۵۰ هزار میل مربع به وجود آورد. کمپانی انگلیسی «برنئوی‌شمالی»باهشتصدهزارپاوندبر۲۱هزار کیلومترمربع حکومت می‌کند؛ کمپانی انگلیسی افریقای‌شرقی که بر۲۰۰ هزار میل مربع حکم می‌راند با مبلغی در حدود سرمایهٔ «تراست مستعمراتی یهود» یعنی با ۲۵۰ هزار پاوند

آغاز به کارکرد.» (۷۲)

«تراست مستعمراتی یهـود» ابتدا سهامی به مبلغ دو میلیون‌لیرهٔ انگلیسی انتشار داد. پیرامون این اقدام استعماری سروصدا وجنجال بسیار به‌راه‌افتاد. رهبران صهیونیست کوشش فراوان به کاربردند تاشرکتی‌راکه به‌وجودآمده بود هم ازلحاظ مالی و هم از نظـر ترکیب اعضاء، شرکتی متعلق به «قاطبهٔ مردم یهود» جلوه دهند. اما هدف این جنجال مردم ساده لوح بود.

چنانکـه از اعترافـات صریح «ناهوم ساکالو» پیداست صهیونیسم نه به‌عنوان یك نهضت وعلی‌الخصوص یك نهضت ملی بلکه به عنوان یك اقدام مالی و سرمایـه‌ای ظهور کرد. سهامداران شرکت جدید، سوداگران ثروتمند ممالك مختلف و فروشندگان سهام، رهبران صهیـونیست بودند. صهیونیسم از لحاظ تشکیلاتی و سازمانی در مقام جـریانی استعماری شکل گرفت که از نزدیك با محافل امپریالیستی مربوط بود و نیازمندیهایش راسازمان‌جهانی صهیونیستها تأمین می‌نمود.

این‌وضع بود که«بارون‌ادموندروچیلد»* رابرآن‌داشت که‌پیش ازجنگ‌اول جهانی‌اعلام‌کندکه اگراو نبودصهیونیستها قدمی‌نمی‌توانستند بردارند وبی‌وجودصهیونیستها نیز اقدامات وی عبث وبی نتیجه می‌بود.

صهیونیسم نه فقط در نظـر زحمتکشان یهود، کـه به منظور تأمین‌آیندهٔ بهتر همدوش زحمتکشان سایرممالك مبارزه می‌کردند، پدیده‌ای بیگانه بود بلکه درنظراکثریت قاطع‌مردم

* Baron Edmond de Rothschild

یهودی تبارکه در ممالك مختلف جهان می‌زیستند نیز چنین بود، وهمین بودکه موجب شد «لئونارد اشتین» اعلام کندکه: «درنظریهودیانی که‌آزادی‌یافته بودند وچیزی که اصلا نمی‌خواستند جلب توجه بود این شیئ، یعنی صهیونیسم، طفلی‌کج خلقت و وحشتناك بود؛ در نظر طرفداران «اصلاح یهودیت» نیزکه در وجود آن نه فقط ناراحتی بلکه تهدیدی را نسبت به ارزشهای معنویی بازمی‌دیدند که خود صمیمانه ارج می‌نهادند همانقدرزشت ونفرت‌انگیزبود. از لحاظ‌مؤمنین متعصب هم‌که در کفهٔ مقابل قرار داشتند تقریباً وضع وموقع آدم بی‌ایمانی را داشت که با دلیری وگستاخی «قادرمتعال» را برخلاف میل و ارادهٔ خویش به اقدام برمی‌انگیخت.»

مع هذا ظهور کرد. اما علل ظهور آن چه بود؟ با تلخیص آنچه گذشت علل وجهات مزبور را به اجمال ارائه‌ـ کنیم:

۱ـ رقابت بین بریتانیا وفرانسه در خاورمیانه،که هنوز درمحدودهٔ قلمرو امپراطوری سست و روبه زوال عثمانی بود (بعدها آلمان نیزمتعاقب نیل به وحدت ملی خود در این رقابت وارد شد)، وتلاش به منظور جدا ساختن آن هر یك از قدرتهای استعماری را ناگزیر ساخت معاذیر موجهی را برای بسط قلمرو نفوذ خود بجوید. (می‌دانیم که در اواخر قرن، روزگار استعمار بی‌مانع و رادع سپری شده بود و تحصیل مستملکات جدید چه بسا موجب اقدامات مسلحانهٔ رقبا می‌ـ گردید.)

اندیشهٔ اسکان مجدد یهودیان در فلسطین ( یاچنانکه

خواهیم دید درهرجایی‌که سودمند تشخیص می‌شد) که محافل حاکمهٔ انگلیس مدتها در خاطر پرورده بودند ظـاهراً بهترین فرصت را برای استعمار «آبرومندانه» بدست می‌داد، (حتی بیسمارك‌نیز که درنظرداشت یهودیان را در امتداد خطراه‌آهن برلـن ـ بغداد اسکان کند چنین نقشه‌ای را در سرمـی‌ـ پروراند). اما به هرحال چنین طرحی بدون منابع انسانی‌قابل اجرا نبود و انگلستان خود سالها به عبث در جستجوی چنین منبعی بود.

بالنتیجه ممالك بریتانیا وفرانسه وآلمان سخت متمایل به یاری نیروهایی بودند که آماده بودند فلسطین، یا چنانکه بیسمارك می‌خواست هرجایی ازامپراطوری عثمانی را استعمار کنند.

۲ـ تشدید مبارزات طبقاتی در اواخر قرن، امپریالیسم را ناگزیر ساخت کلیهٔ نیروهایی را که به نحوی از انحاء بـا جنبش جهانی زحمتکشان و همبستگی طبقاتی و مبارزهٔ ایشان مخالفت می‌ورزیدند به‌هم بپیوندد وتقویت کند.

از این مطلب چنین برمی‌آیدکه فرمانروایان کلیهٔ‌ممالك معتبر اروپا، بدون استثناء درجریاناتی نظیرصهیونیسم علاقه‌ـ مند بودند.

۳ـ جریان اختلافات طبقاتی در جوامع یهود وتجزیه و تلاشی جوامع مزبور و تمایل مـردم زحتمکش یهود در کلیهٔ ممالك‌به خروج ازنظارت رهبران جوامع، مردم قشرهای بالای این جوامع را برآن داشت‌که برای استقرار و تحکیم ترکیب سابق، به هرصورت، با هم متحد شوند وبدان‌وسیله توده‌های

زحمتکش را در پنجه گیرند.

علی‌هذابرای تشکیل سازمان جهانی‌صهیونیستها شرایط سیاسی لازم موجودبود. به‌عبارت دیگر، صهیونیسم به عنوان اقدامی ازناحیهٔ بورژوازی یهود و بـه منظور استقرار مجدد حکومت از دست رفتهٔ رهبران جوامع ( و ادارهٔ جوامـع ) و نیز به تعویق افکندن جریان جذب تدریجی واجتناب نـاپذیر یهودیان درمردم محیط و ایجاد ذخیره‌ای سیاسی و مـادی در ممالك مختلفهٔ جهان سربلند کرد، تا عنداللزوم در تأمین‌منافع متحدعمدهٔ شریك ارشدخودیعنی نیرومندترین‌قدرت امپریالیستی وقت‌به‌کار رود. این‌اقدام در وجود «تراست‌مستعمراتی‌یهود» و «سازمان جهانی صهیونیستها » تجسد یافت.

روشن است که در شرایط و اوضاع خاص اواخر قـرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شعار تشکیل «حکومت یهود » صورت یك آلت و ابزار مناسـب را به خود گرفت. رهبران صهیونیسم تشکیل «حکومت یهود» را هرگز به عنوان چیزی که غایت آن بـه خود ختم شود ننگریسته بلکـه بـه چشم وسیله‌ای درنیل به هدفها ومقاصدی بزرگتر دیده‌اند: استقرار مجدد حکومت برمردم یهود، تحصیل حداکثر ثروت به‌خاطر تأمین‌قدرت ورفاه‌به طفیل دیگران وبالاخره دفاع‌ازامپریالیسم وتقویت او .

افسانهٔ قدمت صهیونیسم که تابه امروز هم ترویج می‌شود به این منظور خلق و ابداع شد که محتوای طبقاتی صهیونیسم و آرزوها ونقشه‌های آن را از انظار پنهان دارد وزاد روز واقعی آن ونیز عللی را که موجب ظهور آن گشت ازخاطرمردم بزداید

ویهودیان‌کلیهٔ کشورها را متقاعد سازد به اینکه صهیونیسم همان چیزی بوده است که خود در تمام مدت عمر می‌خواستند وآرزو ـ می‌کردند،هرچند به علل وجهاتی از درك وفهم این «چیز» عاجز بوده‌اند.

فصل دوم

# هرسخن جایی وهرنکته مقامی دارد *

چندی پیش دانشمند امریکایی، جورج. ر. تامارین George R. Tmarin که سالیانی دراز در اسرائیل زیسته بود اقدام به ـ تجربه‌ای کردکه نتایجی گویا به‌بار آورد.

وی پاسخهای کتبی ۱۰۶۶ پرسشنامه در بارهٔ (صحیفهٔ یوشع‌ابن‌نون» را که درکلاسهای چهار تاهشت اسرائیل‌تدریس می‌شود باهم مقایسه‌کرد. این پرسشنامه‌ها را ۵۶۳پسرو۵۰۳ دختری پرکرده بودندکه در کلاسهای مدارس مختلف تحصیل می‌کردند.

پرسشنامه می‌گفت: «شما باقطعات زیر ازصحیفهٔ یوشع‌ـ ابن نون خوب آشنا هستید:

«آنگاه قوم صدا زدند وکرناها را نواختند، وچون قوم آوازکرنا را شنیدند وقوم به‌آواز بلند صدا زدنـد حصار شهر برزمین افتاد وقوم یعنی هرکس پیش روی‌خود بشهر برآمد و

* اصل عبارت‌که درآیهٔ پنجم باب سوم‌کتاب جامعه آمده چنین است: «وقتی برای پراکنده ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها.»

شهر را گرفتند وهرآنچه درشهر بود ازمرد وزن وجوان و پیر وحتی گاو و گوسفند والاغ را به‌دم شمشیرهلاك کردند.» (باب ششم، آیه‌های ۲۰ و ۲۱).

«و درآن‌روزیوشع مقیده‌راگرفت وآن وملکش را به دم شمشیرزده ایشان وهمهٔ نفوسی را که درآن بود هلاك کـرد و کسی را باقی نگذاشت و بطوری که با ملك اریحا رفتار نموده بود با ملك مقیده نیز رفتارکرد...» (باب دهم، آیه‌های ۲۸تا ۳۰، صحیفهٔ یوشع ابن‌نون.)

«اینك، خواهشمند است به‌دو سؤال زیر پاسخ دهید:

«۱ـ به‌نظرشما آیا این عمل یوشع و اسرائیلیها صواب بود یا نه؟ درباب نظری‌که می‌دهید توضیح بدهید.

«۲ـ فرض‌کنیدکه ارتش اسرائیل یك ده عرب را تصرف کند، فکرمی‌کنید بهتر باشد با ساکنان آن همان عملی را بکنند که یوشع بامردم اریحا (ومقیده) کرد ویا نباید چنان عملی را بکنند؟ چرا ...»

«تامارین» اضافه می‌کندکه: «قتل‌عام یوشع درنوع خود تنها موردی نیست‌که از آن درکتاب مقدس سخن رفته باشد. ما این‌نمونهٔ خاص را صرفاً به‌سبب موقعیت ویژه‌ای‌که صحیفهٔ یوشع‌ابن نون درنظام‌آموشی اسرائیل دارد برگزیدیم...»(۱)

این‌پرسشنامه درمدارس«تل‌اویو» ودهی‌درحوالی رام‌الله Romle و شارون Sharon و نیز کیبوتس مـوچاد Meuchad وسایر جاها توزیع شد. اینك پاره‌ای از پاسخها:

یکی ازدانش‌آموزان شارون نوشت: «هدف این جنگهـا تسخیر سرزمین برای اسرائیلیها بود. بنابراین عمل اسرائیلیها

درتسخیر شهرها وکشتن ساکنانشان عملی صواب بـود، چون وجود یك سرزمین بیگانه دراسرائیل‌مطلوب‌نیست، زیرا مردم مذاهب مختلف می‌توانستند براسرائیلیها تأثیرکنند...» (۲)

دختر دانش‌آموزی ازکیبوتس موچاد نوشت: «چون او (یوشع) هنوزمی‌باید همهٔ‌کشوررا فتح می‌کرد لذا وقتی‌نداشت که صرف اسرا کند.» (۳)

لحن ۶۶تا۹۵درصدپاسخها،بسته به‌ده یا شهریا کیبوتس، چنان بودکه آوردیم.

سی‌درصدپاسخهای‌سؤال‌دوم به‌وضوح‌برله‌نابودی‌ساکنان ده عرب بود. چیزهایی‌که دانش‌آموزان نوشته بودنداینهاست:

«به نظر من این عمل خوب بوده، چون ما می‌خواهیم دشمنانمان را مغلوب بکنیم ومرزهایمان را توسعه بدهیم، وما هم اعراب را همانطور می‌کشیم‌که یوشع دشمنانش را کشت.» (۴) (کلاس هفتم)

یکی ازشاگردان‌کلاس هشتم نوشت: «به نظرمن ارتش اسرائیل درده عرب باید همان‌کاری را بکند کـه یوشع کرد، چون اعراب دشمنان ذاتی ما هستند، بنابراین ولو در اسارت باشند باز پی فرصت خواهند گشت که نگهبانانشان را به قتل برسانند».(۵)

اینها بخشی از ثمراتی است‌که «آمـوزش» صهیونیستی به‌بارآورده است، واین ثمر به‌خودی خود به‌بار نیامده، بلکه ازدرخت ریشه‌دار ایدئولوژی صهیونیسم‌که ما دراین فصل از نظرش خواهیم‌گذراند نتیجه شده است.

یکی از دانشمندان قرن بیستم روس نوشت: «آیـا این

حقیقت را می‌توان به‌تصادف اسناد داد که نیروهای ارتجاعی سرتاسراروپا وعلی‌الخصوص روسیه مخالف جذب یهودیان در مردم محیط هستند ومی‌کوشند انفرادشان را جاودانی سازند؟» (۶)

نحوهٔ طرح سؤال نشان می‌دهدکه دانشمند مزبور خود این موضوع را امری تصادفی نمی‌داند.

حصارگتوهای قرون‌وسطایی که به رهبران جوامع یهود امکان می‌داد برتوده‌های مردم نظارت‌کنند وایشان‌را دراختیار گیرندفروریخت، «یهودیت»که خود نیزحصاری «معنوی» بود دربرابرضربات‌مرگبارزمان‌ازپاافتادونیروهایی که‌سخت‌علاقه‌مند بودند به‌این‌که لااقل بخشی ازنفوذ واختیار وقسمتی از سلطهٔ سابق را حفظ‌کنندکوششهای خودرامتوجه ایجاد اشکال معنوی وسازمانی دیگری‌کردندکه با زمان سازگارتر باشد.

یکی ازاین اشکال سازمانی همانا «کنسرن» صهیونیستی بود که به صورت «سازمان جهانی صهیونیستها» و «تراست مستعمراتی یهود» جلوه‌گر شد، در حالی که ایدئولوژی صهیونیستی به‌صورت یکی ازاشکال «گتو»ی معنوی درآمد.

درنیمهٔ‌آخر قرن نوزدهم ۸۵/۶درصد ازیهودیان جهان دراروپا اقامت داشتند(۷)، ودرهریك ازممالك اروپایی‌درمیان یهودیان وغیریهودیان نیروهایی‌ظهورکردندکه‌به‌قول دانشمند مزبور موافق جذب مترقیانه و اجتناب ناپذیر یهودیان در جوامع اصلی بودند و نیز نیروهایی که با این کار مخالفت می‌ورزیدند.

«هیچ کشوری‌نیست که‌مابخواهیم‌به‌اندازهٔ این کشوربه‌آن

علاقه‌مند باشیم. چه‌میهن دیگری ازما می‌خواهدکه ازاودفاع کنیم؟ ما به‌صورت مهاجر به‌آلمان نیامده‌ایم، ما دراینجا به‌دنیا آمده‌ایم، ولذا یا آلمانی هستیم و یـا خود وطنی نداریم. ملیت را فقط بایك چیز می‌توان تبرك‌كرد وآن خونی است‌که درمبارزهٔ مشترك ودر راه آزادی سرزمین‌زادبومی ریخته می‌شود.» (۸)

این سخنان، درپایان قرن گذشته و درمقابله با اقدامات ضدیهود حکومت پروس برزبان‌آمد، و نـه فقط منعکس کنندهٔ احساسات اکثریت قاطع یهودیـان بلکه مبین طرز تفکر ایشان نیز بود.

«بن‌هالپرنBen Halpern»مورخ‌معاصرنوشت:«مخالفان غیر یهودی آزادی یهودیان نمی توانستند مستقیماً از تبعیض مذهبی‌ای که‌درنظام سابق بود دفاع‌کنند. ازاین‌روعلیه اعطای حق‌تابعیت به‌یهودیان مسائلی‌را پیش‌کشیدندکه برحسب‌اصول «لیبرالیستی» قابل‌دفاع‌بود. اینان مدعی‌بودندکه یهودیان... ملتی جدا از اکثریت مردمی هستند که در میانشان زندگی می‌کنند». (۹)

این همان نظریهٔ «ملت یهود» بود که چنانکه دانشمند مزبور تأکید می‌کرد نظریه‌ای مطلقاً دروغ و از لحاظ محتوی ارتجاعی ومستقیماً یا من‌غیرمستقیم حالت وکیفیتی ازمخالفت با جذب وآمیختگی درمردم محیط را به‌زحمتکشان یهود القاء می‌نمود: یعنی روحیه‌ای مناسب «گتو»(۱۰)که هم نقطهٔ‌آغاز اقدامات ضدیهود وهم پایه و اساسی برای بناهـای تئوریك و ایدئولوژیك صهیونیستی گردید.

مفهوم «ملت جهانی یهود» راکه صهیونیستها به‌کارمی‌برند تا سلطهٔ سیاسی و ایدئولوژیکی خودرا بر مردمٌ ممالك مختلف اعمال کنند نباید بامسألهٔ ملت اسرائیل (که درفصلهای بعد مورد بحث قرار خواهدگرفت) اشتباه کرد. این مسائل در سطوح کاملاً متفاوتی جای دارند وپیوند دادنشان به هم‌به‌هر حال خطاست. بسیاری از انگلیسیان و ایرلندیان مدتهاست استرالیایی یا«نیوزلندی» شده‌اند چنانکه‌بسیاری ازاوکراینیها وفرانسویها ویهودیها کانادایی شده وکلیهٔ خصوصیات یك‌ملت خاص را کسب کرده‌اند.

اینك، اهم دلایل صاحبنظران° صهیونیست‌را دردفاع از این‌فکرکه مردم یهودی‌تبارصرفنظرازهرکشوری‌که درآن‌سکنی گزیده باشندجزئی‌از«ملت‌جهانی‌یهودند» ازنظرمی‌گذرانیم°°.

° در این فصل نظریات و آراء صاحبنظران برجستهٔ صهیونیست را مورد بررسی قرار می‌دهیم، چون همین نظریات و آراء هستند که صهیونیسم جهانی درقالب اصلی خودبه‌کارمی‌برد.

°° محصلین بورژوازی «نهضت» صهیونیسم ، از آنجایی که علاقهٔ چندانی به‌حقیقت نداشته وبیشترخواسته‌اند برآشفتگی‌که برسرمحتوای صهیونیسم پدیدآمده است بیفزایندآنرا به‌عنوان ماحصل ونتیجهٔ جریانات‌گوناگون وحتی متضادی وصف می‌کنندکه «مستقل‌ازیکدیگر» روی داده‌اند. اینان بین مبلغین وهواخواهان صهیونیسم معنوی یا روحانی وصهیونیسم سیاسی فرق می‌نهند وازصهیونیستهای محلی ومنطقه‌ای وتجدید نظرطلب و غیره سخن می‌دارند . یك چنین طبقه بندی، که لابد بسیار نسبی هم خواهد بود، درمتنهای خود می‌تواند دربررسی تاکتیکهای صهیونیستی وشناخت ماهیت پندارهایی‌که صهیونیستهای ساده وفریب خورده درسرمی‌پرورانند سودمند افتد. حتی درصورتی‌که متنهای حسن نیت هم در کار باشد باز این مقوله سازی را وقتی می‌توان به‌انجام رساند که محتوای صهیونیسم به‌عنوان یك نمود کامل، مشخص گشته و هدفهای استراتژیکی عمده‌اش معلوم شده باشد.

موسی هس* Moses Hess یکی ازصاحبنظران اولیهٔ قوم می‌نویسد: «نکتهٔ بسیار مؤثر دربارهٔ نیایشهای عبری این‌است که درحقیقت بیان روح جمعی وگروهی یهودند؛ اینها مدافع وشفیع فرد نیستند بلکه بر همهٔ قوم نظر دارند . . . یهودی «متجددی» که وجود ملیت یهودی را انکار می‌کند نه فقط یك ملحد به‌مفهوم مذهبی است بلکه خائن بـه‌ملت و نژاد و حتی خانواده‌اش نیز هست.» (۱۱)

همین موسی هس، این انقلابی سابق ، متدرجاً و انکار چیزی باشدکه به‌خودی خود پیش‌آید، مفهوم «ملت جهـانـی یهود»را از«روح‌جمعی وگروهی» خصوصاً،و«یهودیت»عموماً، استنتاج می‌کند. ل.پینسکر** L. Pinsker ،یکی‌ازصاحبنظران صهیونیست درسخن ازهمین مسأله در اثرخویش به نام «خود ـ آزادی»*** نوشت که«هرچند یهودیان‌به‌سبب اینکه‌خصوصیات اساسی ولازمهٔ یك ملت را از دست داده بودنـد ملت به شمار نمی‌آمدند بااین حال معناً همچنان به‌صورت یك ملت به حیات خویش ادامه می‌دادند.مردم جهان در وجود این‌مردم، «شبح» مشئومی را می‌دیدکه درمیان زندگان آواره بود... اگر ترس ازدیدن اشباح دربسیاری کسان چیزی ذاتی و طبیعی باشد، و

* موسی هس‌که در ۱۸۱۲ درآلمان زاده شده‌بود یکی ازهواخواهان پرشور جذب یهودیان درمردم محیط بود. وی در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان شرکت جست وپس ازشکست انقلاب به‌فرانسه‌گریخت وچندی برلیامدکه در آنجا پاك تغییرعقیده داد. وی مؤلف کتاب «رم واورشلیم» است. (۱۸۶۲)

** ل. پینسکر (۱۸۲۱ـ۱۸۹۱) وی درروسیه روزنامه نگاربود. هم اوبنیادـ گذار ایدئولوژی صهیونیسم است .

*** Auto-emancipation

اگراین امر را بتوان تا حدی به عالم روان اسناد داد، در این صورت جای تعجب نیست که چنین هراسی بامشاهدهٔ این ملت مرده‌ای که هنوز جان درپیکرش هست جلوه کند.»(۱۲)

«پینسکر» می‌نویسد که یهودیان اگرچه ملت به‌شمار نمی‌آیند مع‌هذا به‌اتکای «روح جمعی» خودملت‌اند. اینان‌ملتی هستند درخود ومحدود به‌خود، درك ناکردنی واز«لحاظ روحی ومعنوی» ویژه،ملتی که موجب‌ترس ووحشت‌اقوام دیگراست.

احد هاآم Ahad Ha' am یکی‌دیگرازمتفکران برجستهٔ صهیونیست صرفاً به «تصور»کتاب مقدس از «قوم‌بر گزیده»که برسرتاسر جهان پراکنده وازجانب خدا واجد رسالتی‌ویژه‌است عطف می‌کند.

لئون سیمون Leon Simon برآن است که «این‌بیشترفکر فلسطین است که هدف ضروری واجتناب ناپذیر این پیوستگی ملی است.» (۱۳) ویهودیان را به‌صورت ملت درمی‌آورد.

وبالاخره مارتین بابر Martin Buber فیلسوف برجستهٔ صهیونیست از «فوق طبیعی بودن» ملت جهانی یهود سخن می‌دارد ومعتقد است که در جهان یهودیان تنها قومی هستند که درازمنهٔ بعیدهٔ تاریخ «همزمان»، هم در مقام یك ملت وهم به‌عنوان یك جامعهٔ مذهبی، شکل گرفته‌اند. بعلاوه، ازلحاظ او جامعهٔ یهود «سرگل‌آفرینش» است، در حالی که «ملت جهانی» یهود پدیده‌ای است صرفاً طبیعی وتبعی.

و این افکار و تصورات صهیونیستی را از منابر درگوش وکلهٔ مردم فرو می‌کردند. تصادفی نبود که تئودور هرتصل، Theodor Herzel ازآباء صهیونیسم، که خود بر سستی علمی

تئوریهای صهیونیستی نیك‌آگاه‌بود درآغازفعالیت خویش‌اشاره داشت براینکه برای تبلیغ واشاعهٔ افکار صهیونیستی نیازی به‌تشکیل انجمنها و سخنان مطنطن و توخالی نیست. هم او در ادامهٔ سخن گفت: «این تبلیغات خود جزء لازم و مکمل نیایش خواهد بود.» (۱۴)

صهیونیستهاکه خود را با ضرورت بنای حصار «گتو»ی معنوی تازه‌ای روبرو می‌دیدند طبعاً در صدد نبودند که گفتهٔ انگلس Engels را مشعر براین‌کـه : «کتاب مقدس یهودیـان چیزی‌جزضبط‌سنن قبیله‌ای ودین اعراب باستان‌نیست...»(۱۵) اشاعه و تبلیغ کنند. مسائل دیگری ذهنشان را به‌خود مشغول می‌داشت. ضمناً خلق افسانهٔ قدمت صهیونیسم‌علت و موجب دیگری هم داشت‌که در فصل پیش بدان اشاره‌ای نشد، و آن نیاز متفکران صهیونیست (این هواخواهان واقعی‌وپروپا قرص اصالت عمل) به‌این امربودکه خویشتن را با مذهب یکی‌کنند و درهیئتی واحد جلوه‌گرشوند. چون اگر چه مذهب بسیاری ازمواضع خودرا ازدست داده بود وبه «اصلاح» می‌گرایید بـا این‌حال هنوز وسیلهٔ پیوند مستقیمی برای ارتباط با عدهٔ قـابل ملاحظه، هرچندکاهش یابنده، ازمردمی‌بودکه اعتقادات مذهبی خویش‌را همچنان حفظ می‌کردند واما به تقدس صهیون اعتقاد وایمانی نداشتند ـ وحضرات، براین ضرورت نیك آگاه بودند.

این امریعنی جلوه دادن صهیونیسم و مذهب در قالبی واحد، هرچند ممکن است به‌نظریهودیان نادرست آمده باشد، هدف عمده‌اش‌منقادساختن مذهب یهود واستفاده ازآن به‌عنوان یك ابزارکمکی بود، زیرا مذهب دیگر قادر نبود وظایف یك

«گتوی» معنوی را به‌انجام رساند.

صهیونیستها خود براین منظوربی‌پرده اشاره می‌داشتند. پرفسورسولومون شختر Solomon Schechter درسال ۱۹۱۴ درمجمعی‌در «سین‌سیناتی»* Cincinatti گفت: «اگر بخواهیم که یهودیت، خواه رسمی یا اصلاح شده، بـه حیات خـویش ادامه دهـد ناگزیر از داشتن صهیونیسم هستیم. یهودیت اینك نه‌فقط درامریکا بلکه دراروپا نیزدروضع وموقعیت بسیارضعیفی است». (۱۶)

نیازی به‌گفتن نیست که راهنمای پرفسور فاضل درارائهٔ صهیونیسم به‌عنوان عامل‌اصلی واساسی حفظ یهودیت، زیبایی نیایش‌کنیسه‌ای‌نبود. اوآشکارا وبی‌پرده می‌گفت‌که دوام شکل قدیم «گتو»ی معنوی فقط وفقط بستگی به‌قوام شکل تازهٔ آن دارد.

یکی ازنخستین‌کسانی‌کـه از اضمحلال آتی اشکال قدیم «گتو»های معنوی خبرداده و اشاره داشته بود براین که فقط باابداع ابزارهایی می‌توان آنها را حفظ‌کرد که به‌یاری ایشان بتوان برافکار مردم تأثیر کرد «احد ها آم» فوق‌الذکر بود که نوشت: «این‌تنها یهودیان نیستندکه از«گتو»ها خارج شده‌اند؛ مذهب نیزازلاك‌وحصارخود به درآمده است. مهاجرت‌یهودیان منحصرومحدودبه‌ممالك معین ومستلزم‌گذشت ومساهله است، لیکن مذهب یهود، هرآنجاکه بافرهنگ نوین تماس یافته است به‌میل ورضای خود ازحصار «گتو» خارج شده است وهمچنان خارج می‌شود. این‌تماس بافرهنگ جدید، مواضع‌دفاع‌یهودیت

* شهری در اوهایوی امریکا .

را ازدرون به‌هم می‌ریزد، چنانکه یهودیت دیگر نمی‌تواند زندگی جدا از دیگران داشته باشد.»

هم او، بیمناك ازاین‌که یهودیت به سبب نفوذ جامع و فراگیرندهٔ اقوامی‌که در میانشان می‌زیست نتواند رشد و نمو کند درادامهٔ سخن گفت: «واو (یعنی یهودیت) وقتی ازحصار «گتو» خارج شود درمعرض این خطراست که به‌انواع یهودیت، هریك با اختصاصات وزندگی خاص خود و به‌تعداد ممالکی که یهودیان درآنها سکنی گزیده‌اند، تقسیم گردد.» (۱۷)

بنابراین گریزهایی که متفکرین صهیونیست به مذهب می‌زنند به‌منظورهای خاصی‌است. اینهادرمرتبهٔ نخست کوششی است درایجاد چیزی بینابین تئوری استعماری «سیسیل رودس» ومواعظ معمولی خاخامها، و استفاده از اولی به‌عنوان وسیلهٔ تعیین مجدد موقعیت وازدومی یعنی خاخامها ومواعظشان در مقام وسایل تأمین قوا.

صهیونیستهاهرچند بطورعمده مردمی‌تحصیل‌کرده وآشنا به‌کشفیات بزرگ علمی زمان وآگاه ازتئوری «ارزش اضافی» وآثارونوشته‌های بزرگان‌بودندبااین حال بیشرمانه در تعقیب مطالعات «تلمود»* ی اصرار می‌ورزیدند، زیرا می‌باید مذهبی می‌داشتند، منتها فقط درمقام یك‌ابزارکمکی‌نه به‌عنوان متحدی همپایه.

علی‌هذا به‌نظرما گفته‌های «احدهاآم» و«پرز اسمولنسکین Perez Smolenskin» و«مارتین‌بابر» ودیگران که هدفشان‌آشتی

* تلمود Talmud مجموعهٔ تعلیمات یهود.

دادن یهودیت و صهیونیسم بود همانقدر بی پایه است که کوششهایی که درارائهٔ آنها به‌عنوان‌دونیروی همپایه وهمسنگ به‌عمل می‌آید. اینها اقداماتی‌احتیاطی بیش‌نبود. دژ «یهودیت اصلاح شده» درامریکاکه یکی ازنیرومندترین دژهای یهودبود ازهمان اواسط سالهای سی دربرابرصهیونیسم تسلیم‌شد، واین تمکین نه‌دراثر موجبات عاطفی بلکه در نتیجهٔ فشار سرمایهٔ انحصاری بود.

صهیونیستهابرای‌کسانی‌که نمی‌توان‌با«عرفان» یامذهب فریبشان داد استدلالی برله وجود یك «ملت جهانی‌یهود» جور می‌کنند. حییم‌وایزمن* Chaim Weizmann وقاضی ل. براندیز L. Brandies وناهوم ساکالو و «بر بوروچوف Ber Borochov ودیگران درستایش ازفکر ماهیت فوق طبیعی و درك ناکردنی «ملت جهانی یهود» بیشتر « بر جامعهٔ فرهنگی یهودیـان » و «گذشتهٔ تاریخی خـاص» و «شیوهٔ خـاص تفکر» ایشان تکیه می‌کنندکه حتی زمانی هم‌که«مذهب دیگرنیروی زنده‌ای نباشد این‌چیزها همچنان‌خواهندبود» (۱۸) ودررأس همهٔ این چیزها، حضرات می‌خواهند ثابت‌کنندکه براین اساس‌که «جهان خارج ازایشان معتقد است که ملتی جداگانه‌اند لذا یهودیان «ملت جهانی یهود»ند. (۱۹)

درفصل پیش، سرنوشت جماعات مختلفهٔ یهود را بانقل قول ازدانشمندانی‌که حتی صهیونیستها نیز ایشان را درشمـار ضدیهودان نیاورده‌اند به اجمال ازنظرگذراندیم. بررسی‌مزبور

* دکتروایزمن ازیهودیان مقیم روسیه(۱۸۷۴–۱۹۵۳)، اززعمای صهیونیست ونخستین رئیس جمهور اسرائیل بود.

باهمهٔ اختصار و اجمال خود نشان می‌دهدکه جز درزمانهـای بسیاردور موجبی نیست تابراساس‌آن بتوان از«تاریخ مشترك» یهودیان سخن داشت.

نمونهٔ جالب عبث بودن چنین‌کوششی، یعنی‌کوشش در متحد ساختن‌جماعات مختلفهٔ یهود را می‌توان در «تاریخ‌یهود» اثر«سیسیل‌روث»که خود یکی ازآثار بسیار در این زمینه‌است بازدید. (۲۰)

واما راجع به«فرهنگ مشترك»، ماکس نوردو باسادگی وصراحتی «هرتصل» آسانوشت: «ما فرهنگ اروپایی را که‌طی دوهزارسال اخیر اندوخته‌ایم همچنان حفظ خواهیم کرد... ما به‌این فکرکه‌باید آسیایی شویم‌می‌خندیم... ما از نظر انسان‌ـ شناسی وفرهنگ همان‌قدرآسیایی‌خواهیم شدکه«انگلوساکسنها» درامریکا سرخپوست شدند. هدف ما باید این باشدکه در آسیای صغیر همان‌کاری را بکنیم‌که انگلیسیان در هند کردند...»(۲۱)

در پاسخ به‌نیرنگ صهیونیستهایی که دیگر قادر نیستند خواهش ومیل شدید خویش‌را به‌گردآوری اتباع‌ممالك مختلف درزیرپرچم «ملت جهانی یهود» پنهان‌دارند یکی ازدانشمندان قرن بیستم روس دربحث بارهبری «بوند»٭ که خود را با یك مشت افکار ونظریات صهیونیستی مجهزکرده بود ازالفردناکت Alfred Naquet بدینسان نقل قول می‌کند: «... آیا یهودیان یك ملت‌اند؟ اگرچه اینان درگذشته‌ای دور ملتی بودند پاسخ

٭ Bund حزب به اصطلاح سوسیالیست یهود که در کشورهای مختلف اروپا تشکیلاتی داشت.
تکیهٔ روی کلمات از ی. ا

بدین سؤال مطلقاً منفی است. مفهوم ملت مستلزم جمع‌شرایط چندی است که دراین مورد خاص وجود ندارد ... و یهودیان دیگر سرزمین یازبان مشترکی ندارند (این گفته راجع است به «ملت به‌اصطلاح جهانی یهود» واشاره‌به‌ملت‌اسرائیل‌نیست...) یهودیان فرانسوی وآلمانی با یهودیان لهستانی‌وروسی کاملاً فرق دارند. اختصاصات اساسی یهودیان حاوی چیزی که مهر یا نشان ملیت را برخود داشته باشد نیست ...»

دانشمند مزبورکه خود نیز دراین نظرسهیم است می‌ـ افزاید: « آنچه برای «بوندیستها» می‌ماند این است که‌تئوری یك ملت مجزای یهود روسی را بسط دهند که زبانش «یدیش» و سرزمینش منطقهٔ«محدوده»باشد.»(۲۲)

در میان تصورات و مفاهیم صهیونیستی ملت جهانی یهود، آیین « تئودور هرتصل » که مراد از آن تحت تأثیر قرار دادن عامهٔ یهودیان است جایی نمایان دارد. هم او نوشت: «درنظر من ملت عبارت است ازگروهی از افراد با پیشینهٔ تاریخی ودارای پیوستگی قابل‌شناخت و ناشی ازوجود یك دشمن مشترك . سپس اگر کلمهٔ «یهود» را بر این تعریف بیفزایید همان چیزی را خواهید داشت که من «ملت یهود»ش می‌دانم.» (۲۳)

هرتصل ظاهراً وجوه مشخصهٔ ملت را واجد اهمیت نمی‌داند، اگر می‌دانست طبعاً در صدد برمی‌آمد با تفصیل بیشتری بدان بپردازد. واما دشمن ـ بنا براستدلال هرتصل، «ملت یهود» وقتی به‌حیات خویش پایان خواهد داد که ضدیت با یهودیان پایان پذیرفته باشد، لیکن صهیونیستها پیش بینی

می‌کنند ومی‌گویندکه یهودآزاری یاضدیت بایهود چیزی است ازلی و ابدی.

اگر «ملت یهود» موجودیت و بقای خودرا به حضور مداوم دشمن خویش، یعنی ضدیت بایهود، مدیون باشد دراین صورت چنین برمی‌آیدکه یهودآزاری درمیان تمام مللی‌که در کنار یهودیان زندگی می‌کنند هست. وصهیونیستها اظهار می‌کنند کـه «آه، نه‌فقط هست، بلکه فعال هم هست . مللی که یهودیان درمیانشان زندگی می‌کنند بدون استثنا یاآشکارا ضد یهودند یا نهان» (۲۴)

دلیل این مدعا چیست؟ ل. پینسکر کراراً اظهار می‌دارد که ضدیت بایهود یك بیماری دماغی علاج‌ناپذیر است. هم او نوشت‌که: «ترس ازیهود بیماری دماغی است، و درهمین مقام موروثی شد ودرمقام یك بیماری طی هزاران سال به نسلهای متعدد به‌ارث رسید و درمان ناپذیرگردید.» نامبرده سپس به‌ـ سوی فلسفهٔ تبعیض نژادی می‌خزد ومی‌گویدکه: «علی‌العموم هیچ ملتی بانظرمساعد بربیگانه‌ها نمی‌نگرد، و چون این پدیده ریشهٔ قومی دارد هیچ ملتی‌را هم ازآن بابت نمی‌توان ملامت کرد.» (۲۵)

با این حال«لوسین ولف Lucien Wolf»یکی از یهودیان انگلیس نوشت‌که :«ضدیت با یهودصرفاً مساله‌ای است مربوط به‌سیاست اروپا و ریشهٔ آن را نه درکشمکش طویل‌المدهٔ بین اروپا وآسیا یا بین‌کلیسا و کنیسا ـ که بخش بزرگی از تاریخ عهد باستان وقرون وسطی را دربر می‌گیرد ـ بلکه درشرایط اجتماعی‌ای باز باید دید که خود ناشی ازآزادی یهودیان در

اواسط قرن نوزدهم بود.» (۲۶)

به‌هرحال، صهیونیستها به‌ارائهٔ مختصرومجمل موضوع خرسند نبودند. ازنظرایشان قبول مسألهٔ یهودآزاری (آنتی ـ سمیتیسم) به‌عنوان یك پدیدهٔ اجتماعی وگذرا چیزی بود در حکم اعتراف به‌سستی وبی‌پایگی استدلالشان دراثبات وجود «ملت جهانی یهود»، و لذا صهیونیستهایی که درجات عالی دانشگاهی داشتند (کسانی مانند حییم وایزمن) با سرسختی و لجاجی‌که درخور هدف بهتری بود ادعا می‌کردند که «یکی از علل و موجبات اساسی ضدیت با یهود همانا وجود یهودیان است.» (۲۷)

هم او در بسط این نظر مدعی شد که «ضدیت با یهود میکربی است‌که هر غیریهودی، هرکجا که باشدوهرچندکه خود منکر باشد، بدان آلوده است» (۲۸)

بدین ترتیب متفکرین صهیونیست دومین تصور اساسی یعنی اندیشهٔ «ضدیت ازلی با یهود» را که وجودش در بنای «گتو»ی معنوی جدید ضرورت داشت بنیاد نهادند. این تصور یا فکرنادرست فقط به‌این منظور ابداع شد که آگاهی طبقاتی مردم زحمتکش یهود را سست گرداند و بدیشان بقبولاند که خرپولهای یهودی ازلحاظ روحیه وفکر و نیز از نظر آمال و آرزوها ازکارگران روسی‌وآلمانی بدیشان نزدیکترند،وبالاخره این‌که یهودیان‌را دربرابرهمهٔ ملتهای جهان‌ـدرمقام ضدیهودـ قراردهند وبدین‌ترتیب تخم بدگمانی وبی‌اعتمادی را در دلها بیفشانند وخصومت یهودیان‌را علیه مردم غیریهود برانگیزند

تکیهٔ روی کلمات از ی.ا

وایشان‌راناگزیرسازندبه‌ارادهٔ«مسیحا»های تر وتازه‌قوم، یعنی صهیونیستها، تمکین کنند. ازاین گذشته مسألهٔ «ضدیت ازلی با یهود» چنان عالمگیر شدکه به زودی دردست کسانی که بنابر دلایل و جهاتی می‌خواستند مردم زحمتکش یهود را از هم‌ـ زنجیران خود جدا کنند به‌ابزاری مؤثرمبدل گشت.

بنیادگذار حکومت ما با پرده بـرگرفتن از این ابـداع ارتجاعی علیه‌کوشش «بوندیستها» در متهم ساختن پرولتاریای روس به‌داشتن‌تمایلات ضدیهود، بدینسان به‌مقابله برخاست:

«اگر بوندیستها به‌جای آنکه در کمیتهٔ «یکاترینوسلاو» به‌نحوی ابلهانه ومضحك به‌خشم آیند اندکی براین امر تأمل می‌کردند ومثلاً به‌جزوهٔ کائوتسکی **Koutsky** درباب انقلاب اجتماعی‌که خود نیز اخیراً نسخی از آن را بـه زبان «یدیش» منتشر ساختند مراجعه می‌کردند حلقه‌ای را کـه بی‌گمان بین یهودآزاری ومنافع بورژوازی ـ نه‌منافع قشرهای طبقات کارگرـ وجود دارد درمی‌یافتند. اگر اندکی بیش تأمل می‌کردند در ـ می‌یافتندکه امروزه ماهیت یهودآزاری (آنتی‌سمیتیسم) را این حقیقت‌که دهها وحتی صدها کارگرسازمان نیافته، که نه‌دهمشان درنادانی کامل بسرمی‌برند، در تالان یهودیان شرکت می‌کنند دگرگون نمی‌سازد.

«کمیتهٔیکاترینوسلاو به‌حق وبه‌جاعلیه‌افسانهٔصهیونیستی ازلی بودن یهودآزاری قیام‌کرده است اماهمین «بوند» بااظهار نظرخشماگین خویش مساله را بیش‌از پیش‌آشفته وافکاری‌را در ذهن کارگران یهود نشانده‌که ممکن‌است‌آگاهی‌طبقاتی‌ایشان را سست گرداند.» (۲۹)

مسألهٔ جایگیر ساختن فکر «ازلی بودن ضدیت با یهود» دراذهان مردم زحمتکش یهود درنظرصهیونیستها همیشه واجد اهمیت بسیار بوده است. «یهوهٔ» کهنسال و فرتوت و پیامبر مست و بی‌حالش که آشکارا تمایلی بــه ظهور نداشت، درازمنهٔ جدیده قادرنبودند امیدهایی را که درایشان بسته می‌شد تحقق بخشند (چنانکه دیدیم حتی رهبران صهیونیست نیز خود بدین امرمعترف بودند) حال‌که چنین بود به «آنتی‌سمیتیسم»، یعنی یهودآزاری، روی بردند وآن‌را معبود خویش ومایهٔ امید به‌ـ پیروزی وتنها ملجاء واتکای صهیونیسم ساختند.

حتی پیش‌از پیدایش سازمان‌جهانی صهیونیستها وتراست مستعمراتی یهود، هرتصل این فکر را در سر مــی‌پروراند: «برانگیختن این جنبش نیاز به مجاهدهٔ چندانی ندارد. یهود ـ آزاران خود این کار را می‌کنند.» (۳۰)

هرتصل‌خوددربرابر کمیسیون سلطنتی‌مربوط به‌مهاجرت بیگانگان‌که درسال ۱۹۰۲ اجلاس‌کرد درپاسخ به‌این پرسش‌که چه‌چیز یهودیان را ناگزیر به ترك ممالك خــود و کوشش در تأسیس حکومت یهــود مــی‌کند گفت: «آنتی‌سمیتیسم ـ یهود آزاری» (!) (۳۱)

نه فقط استدلال صهیونیستها موجداین فکرشدکه ایشان «ضدیت با یهود» را موهبتی بدانند بلکــه رهبرانشان بــی‌هیچ پرده پوشی و ابهامی اعلام داشتندکه «یهودآزاری یا آنتی ـ سمیتیسم» چیز مفیدی است و به‌این ترتیب راه را برای انجام معامله با یهودآزاران هموارکردند، واین خود راهی است که از بدو تأسیس شرکت جهــانی صهیونیستها هرگز از آن عدول

نشده است.

هرتصل در دفترچهٔ یادداشت روزانهٔ خـود نوشت: «در پاریس برخورد آزادانه‌تری با «یهود آزاری» پیدا کردم، که تازه‌آن‌را ازلحاظ‌تاریخی‌می‌فهمیدم‌و گناه‌آن‌را بر خودمی‌بخشیدم. علی‌الخصوص پوچی و بیهودگی تلاش به‌جهت مبارزهٔ باآن را درمی‌یافتم... به‌هرحال، یهودآزاری‌که درمیان توده‌ها جریان نیرومند، هرچند نابخود آگاهی، است زیانی به حال یهودیان ندارد. من برآنم‌که برای بسط و گسترش‌خصال ومنش یهودی حتی جریانی‌است سودمند.» (۳۲)

هرتصل‌که حتی درخیال هـم امکان پیروزی سوسیالیسم را در هیچ نقطه‌ای از جهان نمی‌دید بارهـا و به‌کرات دربارهٔ سودمندی ودوام وپـایداری آنتی‌سمیتیسم (یهود آزاری) داد سخن داد، بی‌خبرازاینکه بعدها (بعد از انقلاب اکتبر وبه‌ویژه امروز) دستگاه تبلیغاتی صهیونیسم ناگزیرخواهد بود این‌خبر دروغ و بی‌جان را مشعر بر اینکه صهیونیسم «پاسخ توده‌های زحمتکش یهود به یهودآزاری وتالانهاست» دراکناف بپراکند.

معماران «گتو»ی جدید به‌هرحال به‌این خرسند نبودند که یهودیان را «قومی برگزیده» و«ملت جهانی‌غیرقابل درك و سهمناك ورعب‌انگیز» اعلام‌کنند یاخود مللی‌راکه یهودیان درمیانشان زیست می‌کنند ضدیهود بخوانند بلکه باپیش‌کشیدن «خلوص نژادی» یهود دژدیگری برپای داشتند و بااستفاده از یهودیت درصدد برآمدند این فکررا دراذهان مستمعان خویش جایگیرسازند.

«ل. پینسکر» نظرخویش را دربارهٔ «اصالت» نژاد یهود

چنین بیان می‌کند:

«یهودیان را نیز مانند سیاهان وزنان باید آزادکرد. اما این امر برای ایشان، یعنی یهودیان، صورت ناجورتری دارد زیرا که به‌خلاف سیاهان به‌نژادی اصیل تعلق دارند.» (۳۳)

«ناهوم ساکالو» حتی از این نیز بی‌پرده‌تر است. وی نوشت: «خلوص وناآلودگی مطلق وجودندارد. لیکن درمیان ملل متمدن، یهودیان بی‌گمان خالصترین نژادند...»(۳۴)

امابنیانگذارحکومت‌ما نوشت‌که: «امروزه‌نه فقطوجود اختصاصات ملی بلکه حتی خصوصیات نژادی، نیز مورد انکارمحققان علمی است.» (۳۵)

لیکن صهیونیستها همهٔ‌آنچه را که مانع فعالیت‌زیانبخش خویش می‌دانند نادیده می‌گیرند ویا آن را به‌صورتی جز آنچه هست جلوه می‌دهند. هم ایشان درمقام مردمی درس خوانده می‌دانستندکه برای رسیدن به‌هدفهای‌خود باید برنادانی مردم (ولذابرکنیسا) وترس (همانا ازلی‌بودن یهودآزاری) واحساس قومیت افراطی (یعنی خالصترین‌نژاد درمیان ملل‌متمدن) تکیه کنند.»

غرض بورژوازی یهود از خلق و آفرینش ایدئولوژی صهیونیستی، پرورش و اشاعهٔ احساسات و غرایز پست بود. «ماکس نوردو» درسال۱۸۹۷طی بیانیه‌ای یهودیان‌را به‌عنوان مردمی «کوشاتر و تواناتراز متوسط اروپاییان» وصف کرد و می‌افزود «آسیاییها وافریقاییهای بی‌حال‌وتنبل دیگر جای خود دارند...» (۳۶) اعلامیه‌ای صهیونیستی مربوط به‌سال۱۸۹۹ می‌گوید: «. . . ما می‌توانیم از داشتن پاره‌ای خصوصیات و

کیفیات ارزنده‌ای که به‌این اندازه درملل دیگر نیست برخویشتن ببالیم.» (۳۷) باید به‌یاد داشت که متفکرین نازی نیزدراوایل سالهای ۱۹۳۰ فرمولی شبیه به‌این را عنوان کردند.

باری، «خالصترین نژاد» و«ملت جهانی واستثنایی یهود» و «آفریدهٔ خدا» و «محکوم به‌ضدیت ازلی» می‌باید چشم به‌راه مصائب بیشتری ازاین مقوله از جانب نازیان باشد. هرتصل نوشت: «ما بیهوده نسبت به حکومت وفاداریم و گاه حتی بی‌جهت درمیهن پرستی‌شوروحرارت به‌خرج می‌دهیم. بیهوده د رایثار جان ومال خویش با هم میهنانمان همگامی می‌کنیم و بی‌سبب می‌کوشیم کشورهای محل اقامتمان را درطریق علم و هنر به‌پیش‌بریم واز راه تجارت‌وداد وستد برثروتشان بیفزاییم» (۳۸)

هرتصل آشکارا پیشنهاد می‌کند کـه اتباع یهودی تبار ممالك مختلف باید میهن‌پرستی را به‌سویی نهند و با اقدام بر اساس این فکر «ضد یهودانه» که یهودیان درهرکشورکه‌باشند عنصری بیگانه‌اند درپیشبرد هدفهای صهیونیستی بکوشند.

این پیشنهاد صریح و بی‌پرده در میان هواخـواهان وی موجب اندکی بیم و نگرانـی شد. «ناهوم ساکالو» بـا عجله «تزی» را پیش‌کشید که می‌توان «موقعیت دوگانهٔ یهودیان»ش خواند. وی گفت: «ما یهودیان اتباع وفادار ممالکی هستیم که بدیشان تعلق‌داریم؛ منافع کشور،منافع‌ما نیزهست. ماهیچگونه منافعی که به‌نحوی از انحاء با منافع کشورمان مغایرت داشته باشد نداریم ...» (واما جانب دیگر قضیه) «مسألهٔ یهود تنها یك سنت تاریخی نیست بلکه برنامه‌ای است برای‌عمل هم در

قلمرو برون وهم درعرصهٔ درون. از لحاظ برون، در تلاش و کوششی شدید برای بقاء تجلی می‌کند. . . و از لحاظ درون به‌عنوان وحدت یهودیان کلیهٔ ممالك، با شعائر و مقامهای فرهنگی واحزاب‌مختلف سیاسی، درکلیهٔ مسائلی‌که بریهودیان ویهودیت تأثیر خواهدکرد.» (۳۹)

باری، جانشین هرتصل، حییم وایزمن، قضیهٔ ثنویت «ساکالو» را بـه کناری نهاد و ترجیح داد کـه در باب تلقی صهیونیستی ازموضوع تردیدی باقی نگذارد. وی باعطف به‌گفتگوی خـود بـا «لرد بالفور»* ضمن بحث از شکایت بیوهٔ «ریچارد واگنر»**مشعر بر اینکه«یهودیان‌صحنهٔ تآترومطبوعات وتجارت و دانشگاههای آلمان را مسخر کرده‌اند» نوشت: «من درادامهٔ‌سخنم گفتم شایدکه من‌هم دراین خصوص‌باخانم واگنر موافق باشم لیکن با نتایجی‌که ازاین حقایق می‌گیرندصددرصد مخالفم . . . مشکل تراژدی یهود این بود که ایشان (یعنی یهودیان) نیرو ومغز خویش را به‌آلمان می‌دادند... آلمان را غنی می‌ساختند نه ملت یهودرا ...» (۴۰)

تصادفاً همین وایزمن ریاست سازمان صهیونیستهارا طی سالیانی برعهده داشت کـه سازمان روابطی بسیار صمیمانه و نزدیك با نازیان داشت، وهم او بعدها در خاطراتش یهودیانی را که علی‌رغم حکومت وحشت نازیان،آلمان را همچنان میهن خویش‌می‌دانستند به‌بادطعن واستهزاء گرفت.

همهٔ معماران صهیونیستی که دیوارهای گتوی معنوی

* Lord Balfour (۱۸۴۸–۱۹۳۰) سیاستمدار ومقاله نویس انگلیسی.
** ریچارد واگنر موسیقیدان آلمانی (۱۸۱۳–۱۸۸۳).

نوین را بر گردیهودیان‌بالاآوردندهریك به طریقی تأکیدکردند که اتباع یهودی تبار ممالك مختلف اصولا «در تبعید»ند و آزادیشان نامکن وبرابریشان بادیگرملل‌غیرقابل‌حصول‌است.

«موسی‌هس» دراثرخویش به‌نام «رم و اورشلیم» مدعی است که‌آزادی یهودیان درمیان سایرملل دورازواقع‌بینی است. «پینسکر» اعلام داشت‌که «یهودی عنصر جداگانه‌ای است... یهودیان درمیان مردمی که بـا ایشان زیست می‌کنند عنصری بیگانه‌اند...» (۴۱)

«لئون سیمون»به ناله می‌گفت «...حتی‌درانگلستان که یهودآزاری (آنتی سمیتیسم)عملاً ناشناخته است مسألهٔ یهود وجود دارد، چون‌کنیسه‌هاخالی‌اند ونسل‌جدید ظاهراً چندانکه والدینشان بودند یهودی نیستند، ضمناً مسألهٔ جذب در ملت و وصلت با افراد آن به‌مقدار زیاد به‌چشم‌می‌خورد.» (۴۲)

پس صهیونیستها به‌مردم کم دل و ساده لوح وزودباور چه‌عرضه‌می‌داشتند؟آزادی‌اجتماعی؟ مبارزهٔ مشترك وهمدوش‌با سایرمردم برای‌ایجادیك‌جامعهٔ برابروبیغرض؟ چنین توصیه‌هایی مشکل می‌توانست از جانب حامیان و هـواخواهان «خلوص نژادی» یابه دیگرسخن ازناحیهٔ سهامداران تراست مستعمراتی یهود ارائه شود.

هرتصل درژوئن ۱۸۹۵ درنامهٔ خود به‌عنوان بارون ـ دوهرش Baron de Hersch نوشت:«اما راه حلهای‌غیراساسی، مـانندبیست هزارآرژانتینی‌که شما پیشنهاد می‌کنید یاگرویدن یهودیان‌به‌سوسیالیسم‌ـمن‌چنین‌راه حلهایی‌را نمی‌پذیرم.»(۴۳)

صهیونیست شمارهٔ یك با صراحت و بـی‌پردگی معمول

خود (که اینك سخت مایهٔ نگرانی و ناراحتی مریدان اوست ) به‌قول یکی ازبزرگان روس از هدفهای کلیهٔ عناصر ارتجاعی اروپا، درکوششهای خود به «منظور تحکیم انفراد و انزوای مردم یهود» پرده برداشت. هرتصل نوشت: «همهٔ افراد جوان مردم ما که اینك درسنین بیست تا سی‌عمرند از تمایلات مبهم سوسیالیستی خویش دور خواهند شد و به سوی من خواهند آمد.» (۴۴)

باری، اینك همهٔ‌حلقه‌ها وپیوندهای منطقی موجود در آراء و نظریات صهیونیستی را درپیش روی داریم: عرفان یهودی، موعظه وتبلیغ‌خصومت نسبت به‌افرادهمهٔ ملل، تبلیغ به‌دور افکندن میهن دوستی، تجلیل ازانزوا و درنیامیختن با دیگران وخلوص نژادی و ضدیت با سوسیالیسم وهمبستگی جهانی زحمتکشان.

* * *

پس راه حلی که صهیونیستها برای «ملت جهانی»ای که خود ایشان ویهودآزاران علم‌کردند چه بود؟ آیا این راه حل پیشنهاد تأسیس حکومت یهود یا خود حکومت اسرائیل بود؟ نه، چنین چیزی نبود.

اینك باتوجه به‌اینکه‌چه‌کسی‌درابتدا فکراستعمارمناطقی را با استفاده ازیهودیان به عنوان «نیروی انسانی» لازم پیش کشید باید به‌یاد آوریم که‌صهیونیسم ازلحاظ‌تشکیلاتی به‌عنوان سازمان‌جهانی‌صهیونیستها وتراست مستعمراتی یهود وبه‌عبارت دیگر به‌عنوان یك «اقدام سرمایه‌ای» شکل گرفت. اما هدف عمدهٔ سیاسی وی (همراه با قراردادن یهودیان در مقابل مردم

سایرملل و کوشش درایجاد شقاق درنهضتهای انقلابی‌وتأسیس پایگاهی برای عوامل امپریالیستی ودیگر عوارض ونتایج‌تبعی کار) عبارت بود از جـدا ساختن یهودیان و برقراری نظـارت مجدد برایشان و تحصیل سرمایه از طریق استعمـار با تأسیس تراست مستعمراتی یهود، ونیزمعطوف ساختن توجه مردم بهـ سوی هدفی مشخص. علاقهٔ نیروهای ارتجاعی اروپا و خاصه روسیه به‌منفرد ساختن یهودیان‌کم از علاقهٔ صهیونیستها بدین کار نبود.

صهیونیستها همیشه «حکومت یهود» را به مثابهٔ وسیلهٔ نیل به‌هدفهای عمدهٔ خویش دانسته وهیچگاه درنظرنداشته‌انـد که این هدفها را با متمرکزکـردن اکثریت یهودیـان در چنان حکـومتی تأمین‌کنند، زیرا انجام چنین کاری منظور ایشان و حامیانشان رابرنخواهدآورد:اینان می‌خواستندنیروی‌ذخیره‌ای را پی‌ریزی‌کنند که عنداللزوم درکار جنبشهای انقلابی اخلال و در ممالک مختلف در مقام عوامل امپریـالیسم عمل کنند. صهیونیستها درنظرداشتند «مرکزی» را تأسیس کنندکه به‌یاری آن بتوانند برپیرامون یا سطح برونی آن تأثیرکنند، وتا بروز حوادث انقلابی در روسیه به‌این‌که‌محل‌چنین‌مرکزی بهتراست کجا باشد چندان اعتنایی نداشتند.

اینك شواهد ومواردی چند درباب طرحهایی کـه از این مرکز و پیرامون آن سخن‌می‌داشت:

«ل. پینسکر» معتقد بودکه مهاجرت یهودیان به«مرکز ملی» یهود باید محدود باشد : «عدهٔ یهودیان هرکشور باید فقط‌آن اندازه‌کاهش یابدکه شرایط اقتصادی مردم محل ایجاب

می‌کند». هم او خاصه تأکید می‌کرد که «اسکان مجدد همهٔ قوم البته چیزی است اصولاً خارج از بحث.» (۴۵)

به‌عقیدهٔ احدهاآم «حکومت‌یهود» صرفاً درمقام یك‌عامل روانی درخوراهمیت است. وی می‌گفت‌که غرورملی یهودیان مستلزم وجود یك مرکزمعنوی وفرهنگی است‌که خود به‌مثابه حلقهٔ پیوندی بین جوامع پراکندهٔ قوم عمل‌کند و به‌حکم نفوذ معنوی خود محرك‌کوششهای ایشان درپی افکندن یك‌زندگی جدید ملی باشد. بعلاوه معتقد بودکه در تأسیس چنین‌حکومتی نباید شتاب‌کرد، چون آنچه ضروری و اساسی است تأسیس یك مرکزفکری است. ونوشت: «آنگاه ازاین مرکز، روح‌یهودیت به‌جانب محیط دایرهٔ بزرگ، به‌سوی‌کلیهٔ جوامع پراکندهٔ قوم خواهد رفت وجان تازه درآنها خواهد دمید و وحدتشان را حفظ خواهدکرد...» (۴۶)

ناهوم ساکالو دراین زمینه گفت: «کوشش صهیونیسم صرفاً متوجه تأمین اعتراف به خصیصهٔ ملی مردم یهود است (زیراکه درجریان پراکندهٔ خودجامعه‌ای‌است تاریخی‌وفرهنگی، واز نژادی ممتاز) ونیز باتوجه به‌فرهنگ مشترك، کوشش در احیای‌کامل حیات‌ملی درسرزمین‌آباء واجدادی ایشان.» (۴۷)

تا به‌امروزکلیهٔ کوششهایی‌که درپرده پوشی نقش تبعی وفرعی «حکومت یهود» می‌شود منحصر ومحدود به این مدعا است‌که هرتصل‌که خود مبتکر فکر«حکومت یهود» بود هرگز ازاین چیزهایی‌که پینسکر و احدهاآم باچنین روشنی ووضوحی عنوان می‌کنند سخن نداشته است. هرتصل پس‌ازاین‌که عناصر و اجزای آمال همهٔ یهودیان را درکلّ واحدی‌گردآورد ظاهراً

خواستار «مهاجرت کلیهٔ یهودیان ازدیارهای غربت» واقامتشان درمرکزی واحد بود.

اما به‌هرحال این‌ادعا هم نادرست است. وی درحالی‌که قیافه وحالت «موسی» جدیدی را به‌خود می‌گیرد که خواستار «مهاجرت همگانی ازمصر»است در یادداشتهای خصوصی‌خود اعتراف می‌کندکه آنچه پیشنهادکرده چیزی بیش ازاین نیست که خواسته است مسألهٔ یهود را «تحت اسلوب و نظم معینی درآورد،واصولا مسألهٔ‌مهاجرت‌همهٔ یهودیان‌دربین‌نیست.»(۴۸)

تکرار می‌کنیم: چون فکر تأسیس «حکومت‌یهود» صرفاً به‌عنوان ابزاروو‌سیلهٔ کمکی وفرعی‌مطرح بود لذا محل استقرار این «مرکز نفوذ» از لحاظ صهیونیستها واجد اهمیت چندانی نبود. ل. پینسکردراین زمینه نوشت:

«ما لزوماً اجباری نداریم به این‌که در همانجایی که روزگاری حکومت ما معدوم شد اقامت‌کنیم... مافقط به‌قطعه زمینی نیاز داریم‌که تملك‌کنیم ... قدس‌الاقداس‌خویش را که‌از هنگامی که وطن دیرینمان نابود شد حفظ و حراست کرده‌ایم بدانجا خواهیم برد: منظورم اعتقادبه‌خداوکتاب مقدس است، چون آنها بودند (نه اردن واورشلیم) که وطن مارا به ارض مقدس بدل ساختند.» (۴۹)

«اگرقدرتهای‌بزرگ‌موافق باشندکه درکشوری‌بی‌طرف حق استقلال بـه ملت یهود اعطا کنند انجمن (یعنی سازمـان جهانی صهیونیستها ـ ی. ا) درباب کشوری‌که باید برای این منظور برگزید مذاکره را آغاز خواهدکرد.» (۵۰)

دول بزرگ امپریالیستی کـه منافعشان ایجاب می‌کرد

سرپلی را (برای نفوذ درمناطقی‌خاص)بدست‌آورند موضوع‌را بسیار جدی تلقی‌کردند.

در آغاز قرن نوزدهم قشرهایی از بورژوازی انگلیس طرفدار استعمار تدریجی «اوگاندا» بودند، که آنوقت قسمتی‌از «کنیا»ی امروز بود. وباز این بار هم هرتصل بود که درسخن از این موضوع درششمین‌کنگرهٔ صهیونیستها اعلام‌کرد «...من تردید ندارم‌که‌کنگره درمقام نمایندهٔ توده‌های مردم یهود این پیشنهاد را با حقشناسی خواهد پذیرفت. پیشنهاد این است‌که مستعمره‌ای یهودی‌نشین وخودمختار با دستگاه اداری یهودی وحکومتی محلی‌که دررأس آن یك‌مأمور عالیرتبهٔ یهودی‌قرار خواهد داشت درشرق افریقا تأسیس شود. نیازی به گفتن نیست که این چیزها همه تحت نظارت فائقهٔ بریتانیا خواهد بود.» (۵۱)

حییم وایزمن درسخن از این مسأله نوشت‌که مناطقی‌که پیشنهاد شده‌اند یا بسیار سردند یا فوق‌العاده گرم، وتوسعه و عمرانشان‌مستلزم صرف سالهاکاروهزینهٔ سرسام‌آوراست(۵۲)، به‌عبارت دیگر این طرحها ازلحاظ اقتصادی پیشنهادات‌مناسبی نبودند.

باید خاطر نشان‌کردکه رهبری دستگاه صهیونیسم شامل گروههایی بودکه‌نمایندهٔ منافع دول‌مختلفهٔ امپریالیستی‌بودند. مثلاً دکتر «الفرد نوسیگ Alfred Nossig» یکی از رهبران صهیونیست، ازمنافع آلمان‌دفاع می‌کرد، که خود درتلاش به‌منظور رخنه در امپراطوری عثمانی از هیچ کاری روی گردان نبود. بقول دکتر «موشه سنه Moshe Sneh»، یکی از رهبران

سیاسی اسرائیل، دکتر نوسیگ با حمایت قیصر ویلهلم دوم، شرکت مستعمراتی مستقلی را برای اسکان یهودیان در امپراطوری عثمانی، درخارج ازفلسطین، تأسیس کرد.(۵۳)

دو عامل عمده بر انتخاب آتی محل استقرار حکومت یهود تأثیر کرد. نخست مبارزهٔ بین گروههای مختلف رهبران صهیونیست که خود نمایندگان منافع امپریالیستهای بریتانیا و فرانسه وآلمان‌بودند (ونیز نتیجهٔ این‌کشمکش). حییم‌وایزمن، حدت وشدت این مبارزه را، حتی بر سرمسأله‌ای کم اهمیت، به تفصیل باز می‌گوید: اندکی پیش از جنگ جهانی اول «ویستوسکی Vistosky» تاجر معتبر چای روسیه آموزشگاهی فنی را برای جوانان یهودی حیفا تأسیس کرد. بلافاصله پس از اتمام آن این سئوال پیش آمد: آیا دراین مدرسه‌ای که یك سرمایه‌دار روسی‌بنا کرده نفوذکدامیك ازممالك آلمان‌وبریتانیا غالب خواهد بود و بنا براین تدریس به‌چه زبانی صورت خواهدگرفت؟ وایزمن‌نوشت: «برای درك اهمیت این‌کشمکش باید به‌خاطر داشت که آن دوران، روزگار «کاپیتولاسیون» در قلمرو ترکان بود. هر مؤسسهٔ خارجی واقع در قلمرو امپراطوری‌فاسد وناتوان‌عثمانی خویشتن را درحمایت‌کشوری بیگانه قرارمی‌دادو دول بزرگ اروپایی به‌منظورکسب‌حیثیت ونفوذ درقلمرو امپراطوری با یکدیگر رقابت می‌کردند، و در این دسیسه بازیها از یهودیان، خاصه، به‌عنوان آلت دست استفاده می‌شد... یك سیستم آموزشی یهودی که از طرف «آلیانس اونیورسل» پاریس حمایت می‌شد دراین میان فعالیت داشت، وزبان آموزشی آن طبعاً زبان فرانسه بود. آلمانها از

دستگاه مخصوص خود به‌نام «انجمن تعاون یهودیان آلمان» با شبکهٔ مدارسش به‌عنوان آلت فعل در بازیهای خاور نزدیك استفاده می‌کردند، وزبان آموزش‌نیز البته آلمانی بود. دراین مسابقهٔ همگانی انگلستان بسیار عقب بود» (در اینجا علاقهٔ شخص وایزمن را می‌توان به‌وضوح دریافت، زیرا او به امپریالیسم بریتانیا همانقدر نزدیك بود که نوسیگ به امپریالیسم آلمان ی. ا). وایزمن پس آنگاه می‌افزاید که آموزشگاه فنی حیفا تحت نظر دکتر تسیمرمن Zimmerman قرارگرفت‌که یك «یهودی قیصری» بود (واین نامی است که صهیونیستهای هواخواه انگلیس یهودیان آلمانی را بدان می‌خواندند) و زبان آلمانی زبان آموزشی شد، و در هنگام رأی‌گیری وایزمن خود را در اقلیت محض یافت. (۵۴)

سرانجام کشمکش بین رهبران صهیونیست با پیروزی گروه هواخواه انگلستان به‌رهبری وایزمن پایان یافت. این جریان متعاقب زمانی روی دادکه درمحافل حاکمهٔ انگلیس گروهی‌که مدتها چشم بر فلسطین دوخته بود موقعیت غالب یافت*.

* چنانکه دیدیم در اوایل قرن بیستم پاره‌ای محافل امپریالیستی بریتانیا براسکان یهودیان در« اوگاندا » اصرارمی‌ورزیدند ودراین زمینه ازپشتیبانی کامل صهیونیستهای هوادار‌بریتانیا برخورداربودند .

از همین رو هنگامی که کنگرهٔ هفتم صهیونیستها در سال ۱۹۰۵ برله اسکان فلسطین تصمیم گرفت « اسرائیل زانگویل Israel Zangwill از صهیونیستهای هواخواه انگلیس سازمان جهانی صهیونیستها را دوپاره‌کرد و برای اجرای پیشنهاد اسکان شرق افریقا یا تأسیس حکومت خود مختار یهود درهرجای دیگرسازمانی همانندآن تشکیل داد .

←

اما این امر، یعنی سنگین شدن کفه به‌سود «کنعان» علت وموجب دیگری نیزداشت.

یکی ازدانشمندان روس‌درژوئن ۱۹۰۵ نوشت: «شورش وجنگهای سنگری در «لدز*»، جنگهای خونین خیابانی در «ایوانوو وزنه سنسک»، اعتصابات عمومی وتیراندازی به کارگران ورشو و ادسا، پایان فضیحت‌آمیز انتخابات مضحك زمستوها**ـ چنین‌اند وقایع سیاسی عمدهٔ هفته‌ای که گذشت...

«طبقهٔ کارگر، علی‌الخصوص ازنهم ژانویه، دربیقراری مداوم بسر می‌برد، و طی این مدت هرگز بـه‌دشمن یك مـاه مجـال نفس‌کشیدن نداد. اینك بطورعمده در قـالب اعتصاب تعرض خویش را ادامه می‌دهد، حال آنکه ازبرخورد مستقیم با نیروهای مسلح حکومت تزار اجتناب می‌ورزد وقوای خود را برای نبرد بزرگ وقطعی آماده می‌سازد.» (۵۵)

→

باز، همین زانگویل بود که متعاقب تغییری که در برخورد محافل حاکمهٔ بریتانیا نسبت به موضوع پدید آمد از مسالهٔ اسکان فلسطین جانبداری کرد. هم او اعلام کرد که «سازمان ارضی یهود» (سازمانی که پس از انشعاب تأسیس کرد) نباید با هیچ طرح و برنامهٔ عملی مخالفت کند وگفت: «چنین مخالفتی نه فقط خیانت به ملت یهود بلکه خیانت به برنامهٔ خود ما نیز خواهد بود.» به این ترتیب شقاق درصفوف صهیونیستها پایان پذیرفت.

* لدز Lodz ازشهرهای لهستان

** Zemstovs شوراهای ایالتی و ولایتی کـه در ۱۸۶۴ بـه‌موجب فرمان الکساندر دوم دربخش‌اروپایی روسیه تشکیل شدند. به‌موجب این فرمان ملاکین، دهقانان وشهرنشینان مجاز بودند عدهٔ معینی را بـه مدت سه سال انتخاب کنند. شوراهای ولایتی کـه بدینسان بـرگـزیـده می‌شدند شوراهـای ایـالتی را برمی‌گزیدند. شوراهای مزبور درکارگردآوری مالیات ودیگر اموربه تزارکمك می‌کردند.

نیروهای انقلابی درآلمان و اروپای شرقی که اکثریت نزدیك به تمام یهودیان اروپا یعنی ۸/۵۰۰/۰۰۰ نفر در آن می‌زیستند به‌سرعت رشد می‌یافت. پرولتاریای روس‌که خوداز ملل مختلف ترکیب شده بود، چنانکه دانشمند مزبور گفت، برای نبرد بزرگ وقطعی آماده می‌شد. کارگران یهودی در سنگرهای «لدز» در کنار کارگران لهستانی می‌جنگیدند. در روسیه، کارگران یهودی بررغم طرزتلقی نفاق افکنانه وقومی رهبران «بوند» به‌نحوی فزاینده به‌جانب حزب سوسیال دمکرات روسیه که رهبری آن با بنیانگذارحکومت ما بود می‌گراییدند وهرروزعدهٔ بیشتری به‌فعالیتهای انقلابی کارگران روسی واوکرائینی و بلوروسی و لهستانی می‌پیوستند. این را نیز همگان می‌دانندکه نیروهای ارتجاعی در اروپای شرقی، خاصه درروسیهٔ تزاری، در مبارزه علیه جنبش انقلابی مردم به برانگیختن خصومت قومی وایجاد برخورد بین کارگران ملیتهای مختلف امید بسیار داشتند. تالان ادواری یهودیان، جزئی ازاین فعالیت ضد انقلابی نیروهای ارتجاع بود.

در چنین شرایط و اوضاعی رهبران صهیونیست و متحدانشان به این نتیجه رسیدند که راه حل فلسطینی مسأله، به‌سبب کشش وجاذبهٔ محل درمقام مظهر دین، مناسب‌تراست. ایشان نیز مانند ناهوم‌ساکالوو «رابی موهیله‌ور Mohilewer Rabbi » معتقد بودندکه «نوآبادی فلسطین به‌عنوان یك‌وظیفهٔ مذهبی توصیه شده است.» و بنا براین «مذهب را باید عامل این کار دانست» (۵۶). لیکن حضرات، درك واستنباط ویژه‌ای ازاین عامل داشتند. اینان پیش‌بینی می‌کردند که دشمنی ضد

انقلاب با یهود که به‌زعم هرتصل برای بسط وتکامل خوی و خصـال یهودیـان مفید است قسمتی ازمـردم یهود را مجبور خواهد ساخت ازاروپای شرقی بگریزند، و صهیونیستها که در این رهگذر اتکائشان برضد انقلاب بود امیدوار بودند که بـا استفـاده ازمظهریت دینی فلسطین خـواهند تـوانست مـوج قربانیان تالانهای ادواری را به‌منطقهٔ کانال سوئز سوق دهند.

اما انتظارات بزرگ رهبران «تراست مستعمراتی یهود» جز به‌میزانی ناچیزتحقق نیافت وهزینه‌های کلانی که به‌منظور ارعاب یهودیان و ناگزیر ساختنشان به مهاجرت بـه فلسطین متحمل شدند نتیجهٔ چندانی ببار نیاورد.

مردمی کـه از چنگ ضد انقلاب می‌گریختند نـه بـه خاورمیانه بلکه به‌امریکا می‌رفتند، چندان‌که شمارهٔ یهودیـان آن دیارکه در۱۸۹۷ بالغ بر ۹۸۶/۰۰۰ نفر بـود در دهـهٔ بیست به‌چهارمیلیون ونیم رسید. طی همان مدت عدهٔیهودیان آسیا فقط دویست هـزار نفر افزایش یـافت، بدینمعنی کـه از چهارصد به‌ششصد هزار نفر رسید.

واما صهیونیستها حکومت پیشنهادی یهود را از برای زحمتکشان چگونـه تصویـر می‌کنند؟ تئودور هرتصل اعلام داشت‌که «درآنجا کارها حتی‌الامکان بصورتی اداره خواهد شد که در اینجا می‌شود.»

وی درنظر نداشت‌که در باب حکومتی که صهیونیستها برای توده‌های مردم یهود خواهند ساخت پندارها واوهامی را در اذهان ایجاد کند. معتقد بود که: «یهودیان ثروتمندی کـه اینك مجبورند ثروت خویش را پنهان دارند و درخفـا عشرت

کنند قادرخواهند بود درآنجا (درحکومتی که تشکیل می‌شد) آزادانه از زندگی لذت برند.» (۵۷)

صراحت ل . پینسکر نیز در همین حد بود، که نوشت: «ابتکار اقدام درتجدید حیات ملی باید بـا کنگره‌ای مرکب از یهودیان بسیار محترم و ارزنده بـاشد. بهترین نیروهـای مـا متخصصان امور مالی ودانشمندان ومـردم کاردانند...» وی این نکته را نیز اضافه‌کردکه «تنهااین مجمع با همکاری‌سرمایه‌داران، در مقام مؤسسین شرکت سهامی‌ای کـه بعدها تشکیل خواهد شد، باید قطعه زمینی را ابتیاع کند...»

* * *

یکی از مشخصه‌های بارز میراث تئوریك صهیونیستی- مشخصه‌ای‌که رهبران صهیونیست امروزه بسیار ازآن استفاده می‌کنند ـ نرمش و انعطاف آن است. آنها دو هدف اساسی را تعقیب‌کرده‌اند ومی‌کنند: برقراری نظارت مجدد بریهودیان و تأمین سودکلان به‌حساب مردم. این دو، به‌اصطلاح «مقادیر ثابت» جهان بینی آنهاست. واما اصول ایدئولوژیکی‌واخلاقی ومعنوی راهنمای ایشان در ایـن زمینه منحصراً این است‌کـه «تفسیرهای» متعددی ازاین اصول را به‌دست دهند که در این جهان‌دگرگون شونده با هروضع وموقعیتی جور درآیند. سخن دانشمند روس دراشاره به‌رهبران «بوند» حتی درمورد رهبران صهیونیست مصداق بیشتری می‌تواند داشته باشد: «بیشرمی به‌حد اکثر و منطق به‌حد اقل.»

ل . پینسکر دراثرخویش به‌نام «خودآزادی» می‌نویسد تنها راه درست و واقع‌بینانهٔ رهایی از این وضع، ایجـاد ملت

یهود است: مردمی‌که در خاك خود زندگی‌کنند: یعنی خودـ آزادی یهودیان؛ آزادی ایشان‌به‌عنوان یك ملت درمیان‌ملل، ازطریق ایجاد مرز وبوم خاص خود.» (۵۸)

احدهاآم تأکید می‌کردکه وقتی روح یهودیت در مرکز ملی منظور به‌عالیترین درجهٔ کمـال برسد همین روح «مردانی را درکشوربوجود خواهد آوردکه قادر خواهند بود درفرصتی مساعد حکومتی را تأسیس‌کنند...»

تئودور هرتصل، پدر صهیونیسم ، کتـابی تحت عنوان «حکومت یهود» نگاشت تا ثابت‌کندکه تأسیس چنین حکومتی به‌عنوان تنها راه‌حل معضلات ومشکلات «ملت جهانی یهود» ازضروریات امر است.

درعین حال «ناهوم ساکالو» به‌صراحت اظهار داشت‌که «مخالفان صهیونیسم گفته‌اند و هنوز هم بـا سرسختی پیـاپی تکرار می‌کنندکـه هدف صهیونیسم تـأسیس «حکومت مستقل یهود» است. اما این ادعـایی است نـادرست. حکومت یهود هرگز جزء برنامهٔ صهیونیستها نبوده است.» (۵۹)

چنانکه دیدیم هس و پینسکر و هرتصل و وایـزمن همه از تصور «ازلی بودن یهود آزاری» (آنتی سمیتیسم) و نیز از این مقدمه‌آغازکردندکه «علت‌اصلی واساسی ضدیت‌با یهود... وجود یهودیان است.»

مقـارن بـا این احوال (چنانچه خدای نـاکرده روزی ضدیت بـا یهود از بین بـرود!) موضع دیگـری فراهـم شد. احدهاآم از تفاوت مسألهٔ یهود درشرق وغرب سخن می‌داردو می‌گویدکه این‌مسأله درغرب حاصل ونتیجهٔ ضدیت بایهود، و برای بقای خودمتکی بدو است...» حال آنکه درشرق«نتیجهٔ

طبیعی پیوند واقعی خود بـا فرهنگ چند هزار ساله است کـه ولو همهٔ ناراحتیهای یهودیان سرتاسر جهان همراه با ضدیت با یهود به‌پایان رسیده باشد و یهودیـان همهٔ ممـالك راحت و آسوده باشند ودوستانه‌تـرین منـاسبات را بـا همسایگان خود داشته وهمسایگانشان‌بدیشان اجازه‌داده باشنددرتمام‌عرصه‌های حیات اجتماعی وسیاسی برپایهٔ تساوی حقوق فعالیت‌کنند نفوذ خویش را همچنان حفظ خواهدکرد.» (۶۰)

پیشتر ازاین گفتیم‌که صهیونیستهـا در عین حـال که از یهودیان می‌خواستند که از هرگونه وفاداری نسبت به ممالك خویش دست کشند و میهن پرستی را پـاك فراموش کنند فکر «میهن پرستی دوگانه» را پیش‌کشیدند. برخی از ایشان معتقد بودندکه نظر و رأی مردمی که درمیانشان زیست می‌کنند هر چه باشد باز یهودیان «ملتی جهانی»اند و بعضی دیگر برایـن بودندکه به‌موجب افکار عامه چنین‌اند، وقس علی هذا. آری، «وقتی بـرای دور افکندن سنگهـا، و وقتی بـرای جمـع ساختن سنگها، وقتی برای درآغوش کشیدن، و وقتی برای اجتناب از درآغوش‌کشیدن، وقتی برای مهرومحبت، ووقتی برای نفرت.»* باری، متفکرین صهیونیست، موافق با منطق کتاب مقدس یك رشته افکار ضد ونقیض را عنوان می‌کنند کـه بـدیشان امکان می‌دهد در هر شرایط و اوضاعی هـر موضوعی را بـه‌شیوه‌ای مناسب و در خور موقعیت ارائه کنند.

تولد این ایدئولوژی مقدمـهٔ بحران آن نیز بود. این ایدئولوژی مدتهاپیش ازتشکیل‌حکومت اسرائیل که‌موجودیت آن خود دلیل متقن و استواری بربی مایگی تجـلّیات تئوریك

* باب سوم‌کتاب جامعه آیه‌های ۵و۶و۸

صهیونیسم است به‌افلاس کشیده شد.

افکار و نظریات صهیونیستی، منعکس کنندهٔ چیزی جز میل و خواهش بورژوازی یهود به برقراری نظارت مجدد بر جوامع ازهم‌گسیختهٔ یهودیان نبود. این افکار نه برقوانین عینی تکامل جوامع طبقاتی که جامعهٔ یهود جزئی از اجزاء آن بود بلکه بر تمایل و قصد نیروهای ارتجاعی در بـه‌تعویق افکندن پیوستگی توده‌های زحمتکش ملل دیگر استوار بود. و لذا ایدئولوژی صهیونیستی از همان ابتدای کار ناگزیر به «دید یا بینشی صرفاً متکی بر نیازمندیهای عملی تبدیل شد.»

چنانکه گفتیم هرتصل حتی از تـذکـار نـام سوسیالیسم برآشفته می‌شد، وشاگردش «ماکس‌نوردو» سوسیالیسم را نشانهٔ تباهی‌ای ازگونهٔ «نیهیلسیم*» و «آنتی‌سمیتیسم (یهودآزاری)» می‌دانست (۶۱). امـا سالیانی چند پس از تـأسیس سازمان جهانی صهیونیستها و آنـگاه کـه مسألهٔ تطبیق احکام‌کتاب مقدس با وضع زمان به‌شکلی حاد مطرح بود سازمان صهیونیستها کوشید در برابر مردم زحمتکش یهود، خاصه یهودیان ممالک اروپای شرقی، در هیئت و لباس « انقلابی » و « سوسیالیستی » ظاهر شود.

س. لونبرگ **S. Levenberg** مـی‌نویسد: « حکومت یهود اگر بخواهد واقعیت یابد باید حکومتی سوسیالیستی باشد. صهیونیسم برای اینکه غایت آمال و کمال مطلوب همهٔ مردم یهود اعم از کارگران و طبقهٔ متوسط و روشنفکران و ایدآلیستها ( یعنی ایدآلیستهای سرمایه دار-ی. ا ) گردد

* Nihilism انکارهمه چیز(عقیدهٔ گروهی‌از انقلابیون افراطی روسیه درسدهٔ نوزدهم که عقاید اخلاقی ومذهبی وسیاسی موجودرا پاك نفی وانکار می‌کردند.)

باید با سوسیالیسم درآمیزد. صهیونیسم چون با سوسیالیسم درآمیزد می‌تواند به حد یک احساس پرشور ملی ارتقاء یابد. امید به ظهور یک مسیح، که همیشه احساس اساسی و بنیادی یهودیان پراکنده بوده است، به حقیقتی سیاسی مبدل خواهد گشت. » (۶۲). موجب چنین تغییر جهتی غیر عادی، خاصه عدول از نظریات بنیادگذاران صهیونیسم، ضرورت واقعی بود. « ه. م. ساکار » در بارهٔ نخستین دههٔ قرن بیستم نوشت: « ... سوسیالیسم شهری برای یهودیانی که گرایشهای سیاسی داشتند صورت مغناطیس نیرومندی را به‌خود گرفت.» (۶۳) (که البته جای تعجب نتواند بود. )

موریس ادلمان Mourice Edelman نویسندهٔ زندگینامهٔ « بن گوریون* » نوشت که جنبش انقلابی سال ۱۹۰۵ جنبشی بود اعتراض‌آمیز علیه سلب حقوق ابتدایی انسانی از مردم. اصول این جنبش، مردم یهود را نیز در بر می‌گرفت. » (۶۴)

این گفته ها قبول غیرمستقیم این حقیقت آشکار است که موج بالا گیرندهٔ جنبش انقلابی در اروپای مرکزی و شرقی شمارهٔ فزاینده‌ای از زحمتکشان یهودی را در بر می‌گرفت در حالی که« سفینهٔ صهیونیسم » با سرنشینان قلیل خود بر صخره‌های خشک و بلند مانده بود. این شرایط و اوضاع بود که صهیونیستها را بر آن داشت که در پرداختن تئوریهای « صهیونیسم سوسیالیستی » یا « سوسیالیسم صهیونیستی » شتاب روا دارند، و یکی از نخستین کسانی که در این عرصه طبع‌آزمایی کرد «دوست دیرین ما» ناهوم‌ساکالو بود.

وی کار را به شیوه‌ای کاملاً غیر صهیونیستی و با

* Ben – Gurion نخست وزیرسابق اسرائیل.

تحلیل طبقاتی و اعتراف به نقش زحمتکشان آغاز کرد. وی همچنین این نظریه را پیش کشید که زحمتکشان یهود را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروهی از نظر ملی بی - تفاوت که تنها به منافع طبقاتی خود توجه دارد و دسته‌ای دیگر که از نظر ملی می‌توان استوارش دانست. گروه اخیر اگر چه در مبارزه برای دستمزد بیشتر و بهبود وضع عمومی زندگی با کارگران متحد خواهد شد موقعیتی متمایز و مشخص از دستهٔ نخست دارد. (۶۵)

ساکالو ضمن اینکه از صهیونیستها می‌خواهد موقع خویش را در میان کارگران دستهٔ دوم تحکیم کنند و توسط آن در گروه نخست رخنه نمایند می‌نویسد: « اگر کارگران صهیونیست شوند چنان نیروی مؤثر ومطمئنی را تشکیل می‌دهند که می‌توان در هر جنبشی به آن متکی بود.» (۶۶)

هم او در ادامهٔ سخن ادعا می‌کند: « کارگران یهودی متحدان طبیعی صهیونیسم‌اند؛ لیکن تنها از طریق سازمانهای کارگری مستقل (یعنی صهیونیستی، ی. ا) است که می‌توانند متحدان عملی وهمگام وی باشند.» (۶۷) نامبرده در عین حال که تلویحاً قبول می‌کند که صهیونیسم با مردم زحمتکش بیگانه است لزوم کار مستمر به منظور ایجاد شکاف در صفوف طبقهٔ کارگر را سخت تأکید می‌کند. می‌نویسد: « اگر چه احساس ملی مردم زحمتکش یهود به خاطر عشق و علاقهٔ به صهیونیسم نیست با این همه، شاید با مرور زمان به مفهوم صهیونیستی کلمه « ملی » شوند: یعنی از طریق اشتراک طبیعی منافع، که از ناخودآگاه به ساحت آگاهی درآید.» (۶۸)

به دیگر سخن ساکالو می‌خواهد بگوید که بیهوده

است آدم بنشیند به این امید که« زردآلو خود به گلو آید. » و صهیونیستها را دعوت می‌کند به این که با منتهای پی‌گیری بکوشند در صفوف کارگران یهود شکاف بیندازند و بدین ترتیب ایشان را از ارتش عمومی کارگران که در مقام طبقه‌ای مشخص در راه آزادی خود می‌جنگند جدا سازند. نامبرده در ادامهٔ سخن می‌افزاید: یهودیت صهیونیستی همچنان به اصل تکامل تدریجی وفادار خواهد بود... » (۶۹)

یکی دیگر از تئوریسین‌های سرشناس« سوسیالیسم - صهیونیسم » بر بوروچوف بود که نوشت: « نوع بشر به ملل و طبقات تقسیم شده است. پیش از آنکه طبقات از تقسیم ملتها به وجود آیند ملتها وجود داشته‌اند و همچنان خواهند بود، حال آنکه طبقات تغییر می‌کنند... ملتها دگرگونیهایی را از سر گذراندند، لیکن در اساس همچنانند که بودند... » (۷۰) باری، بربوروچوف، خواننده را قدم به قدم به جانب این اعتقاد سوق می‌دهد که یهودیان با اینکه در سرتاسر جهان پراکنده‌اند ملت واحدی هستند.

از این رو روشن است که «اسب تروا»یی* صهیونیسم-سوسیالیسم مدتی دراز برسرزمین ناشناخته و بکرآواره نماند. آری، آخرین حلقهٔ رشتهٔ منظور فراهم آمد. بر بوروچوف «سوسیالیست» با استفاده از افکار « احدهاآم » بر نتیجه گیریهای عرفانی «مارتین بابر» در باب «ملت از زمانهای بسیار قدیم...» پیشی

* تروا یا Troy نام شهری بوده است در آسیای صغیر که با یونانیها جنگ داشت. اسب تروا نام اسبی است عظیم، ساخته ازچوب (در افسانهٔ آنه‌ئید اثر ویرژیل) که پهلوانان یونانی را در آن نهادند و به حیله بدرون حصار شهر بردند. شبانگاهان پهلوانان از درون اسب خارج شدند و دروازهٔ شهر را به روی سپاه یونان گشودند.

می‌جوید و می‌نویسد: « صدها سال توده‌های مردم یهود کورکورانه راهی‌را می‌جسته‌اند که ایشان را به‌سرزمین خویش بازگرداند؛ و ما سرانجام این راه را یافته‌ایم، و آن صهیونیسم است... » (۷۱)

مریدان و هواخواهان بربوروچوف ادعا می‌کنند و می‌گویند: « او ( یعنی کارگر - ی. ا ) اسکان و نوآبادی کشور یعنی( فلسطین ی. ا ) و رشد طبقهٔ کارگر را به عنوان دو چیز طبیعتاً مربوط به‌هم می‌بیند. آگاهی طبقاتی وی متأثر از منافع شخصی و تنگ نظرانه‌ای نیست که با منافع ملت در مقام یک « کل » بیگانه و ناسازگار باشد... » (۷۲). به عبارت دیگر دو نوع کارگر خواهیم داشت: کارگر خودی و کارگر بیگانه. گروه دوم مردمی‌هستند از لحاظ طبقاتی خودخواه حال آنکه دستهٔ اول مردمی هستند ملایم و مهربان و به‌عنوان مردم یهودی‌باید جامعه‌ای‌را که‌مشترک‌بین آنها و دیگر یهودیانی است که ممکن است سرمایه‌دار هم باشند با روح تفاهم و دوستی بفهمند.

باید توجه داشت که افکار صهیونیستهای سوسیالیست به هیچ روی بکر و اصیل نیست بلکه نسخهٔ اندک دستکاری شدهٔ اندیشهٔ هرتصل است که نوشت: «در « گتو » استحاله می‌یافتیم و متدرجاً به نوعی مردم طبقهٔ متوسط تبدیل می‌شدیم که بعدها رقیب سرسخت مسیحیان همان طبقهٔ متوسط گردید. بدین‌سان پس از آزادی ،خویشتن را در میان بورژوازی یافتیم... البته بورژوازی مسیحی آماده بود با منتهای خرسندی ما را تسلیم سوسیالیسم کند. اما از این عمل سود چندانی نمی‌برد... در حقیقت، علیه ما هیچ اقدام مؤثری نمی‌توان

کرد. زمانی بود که جواهرات یهودیان را از ایشان می‌گرفتند، اما امروزه چگونه ممکن است ایشان را از نقدینهٔ خود که در قالب قطعات کاغذیی است که در کلیهٔ نقاط جهان و شاید در گاوصندوقهای مسیحیان نگهداری می‌شود محروم کرد... مادر «ذیل» رنگ طبقهٔ کارگر را به خود می‌گیریم و کادرهای اساسی کلیهٔ احزاب مخرب و ویرانگر را تأمین می‌کنیم حال آنکه در «صدر» قدرت و توانایی مالی سهم انگیزمان همچنان در افزایش است. گروه تاریخی‌ای هستیم که در پیوستگی و یکپارچگی خود به سهولت قابل شناخت است...» (۷۳)

بی‌گمان تصادفی نبود که نیروهای ارتجاع در سرتاسر اروپا، خاصه در روسیه، و از آن‌جمله آنان که در این خیمه‌شب بازی صهیونیستی مشارکت داشتند، از صهیونیستهای تلمودی گرفته تا صهیونیستهای سوسیالیست، همه با چنین سرسختی و لجاجی می‌کوشیدند در عصری که این مسأله مطرح بود که چه کسانی در این سوی سنگرهای انقلاب و چه مردمی در آن سوی آنند یهودیان را از دیگران جدا سازند.

علی رغم پردهٔ دودی که صهیونیستها و برادران همفکرشان (برای استتار واقعیت) به‌وجود آوردند بخش دشوار مسأله این بود که آیا صهیونیستها و دیگر ناسیونالیستهای یهود موفق خواهند شد که (به یاری یهود آزاری یا آنتی ـ سمیتیسم) کارگران یهودی ممالک مختلفی را که در آن می‌زیستند به عناصری «آگاه از بیگانگی و انفراد» و بالاخره به ذخیرهٔ بورژوازی و منبع عوامل امپریالیسم تبدیل کنند و یا خود جنبش انقلابی و همبستگی جهانی زحمتکشان در مبارزه علیه دشمن مشترک، یعنی طبقهٔ استثمارگر، به مثابهٔ مانعی

غلبه ناپذیر در برابر چنین تلاشهایی قد برخواهد افراشت؟ به عبارت دیگر، در هر کشور، جریان بستگی به نتیجهٔ مبارزه بین نیروهای پیشرو و مخالف پیدا می‌کرد. صهیونیسم در این ماجرا نمایندهٔ نیروی فعال ضد انقلاب بود، و همچنان در این مقام باقی است.

طبیعی هم بود و باید که مؤسسین «تراست مستعمراتی یهود» خویشتن را در اردوگاه ضدانقلاب می‌یافتند. انقلاب سوسیالیستی که حتی خیال آن مورد نفرت تئودور هرتصل، نخستین رئیس سازمان جهانی صهیونیستها بود، و هم او آشکارا در بدنام‌کردن و افترا زدن بدان می‌کوشید از برای او و مریدانش که شاهد وقایع خطیر سال ۱۹۰۵ بودند صورت علامتی را یافت که خبر از فاجعه‌ای پیش آینده می‌داد، و شتاب صهیونیستها در انتقال دانه های دام ساده‌لوح فریب خود، از بازار شهرهای کوچک و کنیساها به کارگاهها و تعمیرگاههای راه‌آهن و کارخانه‌ها از همینجاست.

بیش از شصت سال پیش نخستین اقدام صهیونیستها در برقراری نظارت بر کارگران یهود و خاصه بر کارگران یهود روسیه و پنجاه سال پیش از انقلاب کبیر، که همه تئوریهای به اصطلاح صهیونیسم‌ـسوسیالیسم را درهم‌ریخت، صدای اسراییل در چهارم سپتامبر سال ۱۹۶۷ درکوشش به حفظ آبروی صاحبنظران و سیاستمداران صهیونیست چنین گفت:

« اصل ملی صهیونیسم نه فقط با ایدئولوژی سوسیالیستی ناسازگار نیست بلکه بر عکس صهیونیسم در صدد است که اندیشه‌های مربوط به آزادی ملی یهودیان و افکار مربوط به آزادی توده‌های استثمارشونده را در جنبشی واحد به‌هم‌بیامیزد.

همین به هم آمیختگی سوسیالیسم با جنبش آزادیبخش ملی صهیونیستی بود که به عنوان پایه و اساسی برای برنامهٔ حزب کارگری صهیونیستی، پوالی صهیون Poalei Zion به کار رفت و در نخستین کنگرهٔ حزب سرتاسری روسیه که در ۱۹۰۶ در «پولتاوا» منعقدگشت به‌تصویب رسید... جوهر و عصارهٔ تزهای عمدهٔ صهیونیسم ـ سوسیالیستی نه یک سوسیالیسم تمام عیار بود و نه هم برای یهودیانی‌که در ممالک مختلف می‌زیستند ـ با هر نظامی هم که ممالک مزبور ممکن بود داشته باشند ـ امکان داشت جریان ملی مستقلی را در آنها دنبال کنند.» *

اینک باید پرسید: « هدف نویسندگان چنین گفتارهای بی‌ریایی که خود ماهیت خویش را در پیش روی می‌نهند کدام مردم ساده‌دلند؟

صدای اسراییل برنامهٔ کمیتهٔ « مینسک Minsk حزب « پوالی صهیون » را به این نحو بیان می‌کند: «انقلاب روسیه ربطی به مبارزهٔ ما به خاطر آینده ندارد، چون مسألهٔ یهود را حتی برای یهودیان مقیم روسیه هم حل نمی‌کند، و ما را به‌صهیونیسم نزدیکتر نمی‌سازد. ( ۷۴ ). زوباتوف Znbutov رئیس پلیس تزاری ناحیهٔ مسکو در این زمینه به ادارهٔ پلیس نوشت: « ما باید از صهیونیسم حمایت کنیم، و بطور کلی آرزوها و آمال ناسیونالیستی و قومی را به خدمت منافع خویش گماریم. » ( ۷۵ )

کمیتهٔ اجرائیهٔ مجمع جهانی زحمتکشان با تعریف فعالیت « پوالی صهیون » که صهیونیستها بر پایهٔ افکار و نظریات بر بوروچوف آن را به‌یک سازمان جهانی تبدیل کرده

* تکیهٔ روی‌کلمات از ی. ا

بودند خاطر نشان ساخت که: « موضوع فلسطین، کوشش در منحرف ساختن توجه زحمتکشان یهود از مبارزهٔ طبقاتی با تبلیغ به سود نوآبادی فلسطین در مقیاس وسیع، نه فقط کوششی است قومی و خرده بورژوایی بلکه اقدامی است از لحاظ تأثیر ضد انقلابی... » (۷۶)

در روز اول ماه مه ۱۸۹۵ مارتوف Martov که نام حقیقی او «ی. و. تسه دربوم Y.O Tsederbaum» بود و بعدها از رهبران منشویک گردید بی‌آنکه به ظاهر ادعای صهیونیستی یا دوستداری فلسطین را داشته باشد این نظریات و عقاید را در خطابهٔ خویش بیان کرد:

« ما در نخستین سالیان جنبش خویش در همه چیز چشم به طبقهٔ کارگر روسیه داشتیم و خویشتن را صرفاً زائدهٔ جنبش عمومی روس می‌دانستیم... اینک که جنبش توده‌ها را در مرکز توجه برنامهٔ خویش قرار داده‌ایم می‌باید تبلیغات و کار به شور آوردن مردم را بر همان مبنا تعدیل کنیم، به سخن دیگر باید رنگ « یهودی » تری بدانها دهیم »

مارتوف در ادامهٔ سخن تأکید می‌کند که « طبقهٔ کارگر یهود توده ای است به قدر کفایت بهم پیوسته، که هرگاه سازمان یابد به نیرویی کوبنده مبدل خواهد گشت... ما باید در نظر داشته باشیم که طبقهٔ کارگر روسیه در جریان پیشرفت و تکامل خود با چنان موانع و مشکلاتی روبرو خواهد شد که هر گام به پیش مستلزم کوشش عظیم خواهد بود. به این ترتیب روشن است که زمانی که طبقهٔ کارگر روسیه ناگزیر باشد به منظور وصول به هدفی خاص، پاره‌ای از خواستهای خود را فدا کند ترجیح خواهد داد آن خواستهایی

را فدا کند که منحصراً متعلق به یهودیانند... » پس آنگاه مارتوف بر اساس این صغری و کبرایی که خود چیده است چنین نتیجه می‌گیرد: « به همین جهت است که باید بالصراحه اذعان کنیم که هدف ما، هدفی که سوسیال دمکراتهای مناطق یهودی‌نشین تعقیب می‌کنند، ایجاد یک سازمان کارگری یهودی ویژه است... » (۷۷)

دستگاه رهبری « بوند » که در سال ۱۸۹۷ ایجاد شد با اشاره به شواهد و موارد قدیمتر، فضل تقدم مارتوف را در طرح اندیشه‌های نفاق افکنانه یعنی منفرد ساختن کارگران یهود جداً انکار کرد.

و اما صهیونیستها که به طور کلی هیچ گونه رقابتی را نمی‌توانستند با خونسردی تلقی و تحمل کنند نظرات خود را در این زمینه توسط یکی از رهبران برجستهٔ خویش، ولادیمیر ژابوتینسکی Vladimir Jabotinsky، اعلام داشتند. هم او در این باره گفت:

« در یک دستگاه نمونه و پیشتاز صهیونیستی، کلاس تهیه‌ای که بتواند وظیفهٔ آموزشی را موازی با کار دستگاه انجام دهد، نقش تاریخی« بوند » در جنبش کارگری یهود است. بوند و صهیونیسم دو جوانهٔ یک ریشه نیستند؛ این دو مرکب‌اند از یک تنهٔ بزرگ و یکی از شاخه‌های این تنه... هرگاه در آینده دانشمندی تاریخ پیوسته و مرتبط جنبش صهیونیستی را بنگارد فصلی از این تاریخ شاید توجه خاص خوانندگان را جلب کند... این تاریخ با مرور افکار و اندیشه‌های پینسکر آغاز خواهد شد و با اعلام« پوالی صهیون » پایان خواهد پذیرفت. این فصل واقعه‌ای ضمنی در صهیونیسم

را وصف و بیان خواهد نمود و عنوان آن چنین خواهد بود:
« بوند » ( ۷۸ )

یکی از دانشمندان بزرگ قرن بیستم روس ضمن اشاره‌به اقدامات فزاینده‌ای که به منظور جدا کردن کارگران یهود به عمل می‌آمد درسال ۱۹۰۵ خطاب بدیشان گفت:

« گرایش شرایطی که پرولتاریای جهان (که وجدان طبقاتیش بیدارگشته) در آن زیست می‌کند در این جهت است که صمیمانه‌ترین پیوندها و وحدتی فزاینده در مبارزهٔ کارگران ملل مختلف به وجود آرد...

« در روسیه، کارگران متعلق به همهٔ ملیتها، خاصه کارگران غیر روسی، متحمل ستم اقتصادی وسیاسی می‌شوند که در هیچ کشوری مانند ندارد... این یوغ هراندازه گرانتر باشد ضرورت صمیمانه‌ترین وحدت ممکن دربین کارگران ملیتهای مختلف همانقدر بیشتر خواهد بود، چون بدون چنین وحدتی اقدام‌به‌مبارزه‌ای مظفرعلیه ستم همگانی امکان‌پذیرنیست.»(۷۹)

نظر دانشمند مزبور در این باره‌که یهودیان از این ستم رنج می‌برند وهمدوش باسایرگروههای‌ملی ستمدیده وملیتها و ملتها مبارزه می‌کنند به مزاج صهیونیستها سازگار نبود، چه اینان« اصل » جدا ساختن یهودیان را به عنوان پایه و اساس نظام فکری و سیاسی خود پذیرفته بودند و این اصل چنانکه می‌دانیم با مبدأ یزدانی «ملت جهانی یهود» آغاز می‌شد و با ادعاهایی در باب لزوم ساختمان« سوسیالیسم مخصوص » پایان می‌پذیرفت.

از این قرار، در حوالی آغاز قرن بیستم صهیونیستها کلیهٔ رنگها را بر «تخته رنگ» ایدئولوژیکی خویش فراهم

داشتند و در حالی که در انتظار تحولات عظیم اجتماعی، رنگهای تیرهٔ مورد علاقهٔ خویش را در زیر رداهای خود پنهان می‌داشتند سردر و نمای «تراست مستعمراتی یهود» را دیوانه‌وار به رنگ سرخ می‌آلودند. لیکن هم از لحاظ رنگ وهم از حیث جرأت و شهامت، کمبود داشتندو به‌هرحال جریان زمان سریعتر از آن بود که با آن همگامی توانستند کرد: چون اینک سال ۱۹۱۷ در رسیده بود.

فصل سوم

## دهلیز پر پیچ و خم و بی سر پناه

در دوم ماه مه سال ۱۹۱۸ ظیر زیون Zeir Zion که خود یک سازمان صهیونیستی کثیرالشعب بود در مسکو جلسه‌ای سری تشکیل داد که در آن نمایندگانی از پطروگراد، مسکو، ویتبسک VitebsK، ورونژ Voronezh، ولوگدا Vlogda، ریبینسکRybinsk، ساراتوف Saratov، هشترخان Astrakhan، ایرکوتسک Irkutsk، اورل Orel، غازان Kazan، تولا Tula، کوزلوف Kozlov، کالوگا Kaluga، دوبروفکا Dubrovka، تامبوفTambov، بوریسوگلبسک Borisoglebsk، لیونیLivny، کینشما Kineshma، یلتس Yelets، ساмارا Samara و ریازان Ryazan شرکت داشتند.

در این کنفرانس گزارشی ارائه شد که «تز»های‌آن قبلاً به‌دقت مورد گفتگو و موافقت قرار گرفته بود. گزارش مزبور می‌گفت:

«مسألهٔ اساسی سیاست روس، انقلاب روسیه است؛ تجارب انقلاب سوسیالیستی، تجارب بلشویکی است در قلمرو صنعت و مالیه واقتصاد دولتی و سیاست خارجی... حاصل این تجارب،

اضمحلال و درماندگی حکومت و سقوط اقتصادی و ... عکس‌العمل شدید باختر زمین است. وضع وسوقعیت مردم یهودعبارت است ازتباهی وفقر وبی‌چیزی مردم متوسط وسوداگران و کارمندان و صنعتگران، که خود نتیجهٔ مصادرهٔ اموال یهودیان در مناطق اشغالی روسیه است، وهمین چیزها عیناً در روسیهٔ سوسیالیست نیز در نتیجهٔ اقدامات و اعمال بلشویکی که دادوستد و صنعت را تباه می‌کند رخ می‌دهد ... باری ، خواستهای سیاسی ما همچنانندکه بودند: تشکیل حکومتی ائتلافی بدون شرکت بلشویکها...» (۱)

متعاقب ارائهٔ این‌گزارش بحث وگفتگوی شدیدی درگرفت. دکترریس Dr. Ryss ضمن بیانات خویش چنین گفت:

«بلشویکها گفتند وقتی دیکتاتوری طبقهٔ کارگر را برقرار کنند قادر به‌تأمین هرچیزی خواهند بود...واما وضع وبرخورد ماباابن مسأله چگونه خواهد بود؟ مابابد یک برخورد «یهودی» با این مسأله داشته باشیم: برای حفظ مصالح ومنافع یهودیان باید یک جمهوری فدرال روس تأسیس کرد... خوب، ماچه‌باید بکنیم؟ آیا باید به‌بلشویکها خدمت کنیم؟ آری، باید خدمت کنیم، چون این به‌مثابهٔ اعتراف به‌حکومت ایشان نیست بلکه مسألهٔ نان و زندگی است.» (۲)

سخنران دیگری بنام «لزلین Lezlin»گفت: «تاکنون که بلشویسم نیرومند بوده، و بنابراین لازم است شیوه‌ها وسایل مبارزه با آن را تعیین کرد. ما در فعالیتهای روزمرهٔ خود مدام با مؤسسات بلشویکی سروکار داریم. طبقهٔ هوشمند و متفکر روس اینک ازخرابکاری واخلال دست کشیده، ما نیز باید تا حدی از این کار دست بکشیم، و هرجاکه بتوانیم درادارات دولتی کار

کنیم»(۳)

سیلبرگ Silberg نمایندهٔ هشترخان گفت: هدف مبارزهٔ ما سازمان دادن کلیهٔ عناصرآزادیخواه و مترقی است برای به‌دست گرفتن قدرت به هنگام سقوط بلشویسم... نخستین‌گام درسازمان دادن مردم یهود، جامعهٔ یهود است.» (۴)

باری، صهیونیستها اوقاتی که در پشت درهای بسته اجتماع می‌کنند با هرگونه بحث وگفتگویی درباب مسایل مربوط به «تقدس» صهیون و وصایای کتاب مقدس دایر براین که« همسایهٔ خود رادوست بدار» قطع پیوند می‌کنند. کینه ونفرت نسبت به همبستگی جهانی زحمتکشان وحکومت ماسحور تمام احساسات ایشان طی دوران انقلاب بود حال‌آنکه تهیه وتنظیم نقشه ها واجرای روشهای خاص برای مبارزه علیه دستگاه فلسفی راهنمای ما همچنان‌هدف فعالیت عملی ایشان بود. اما از مردمی که‌در اعتقادنامهٔ ایشان سوسیالیسم بدینسان وصف می‌شد جزاین چه‌انتظار می‌رفت: «یهودیت درطی تاریخ طولانی خود هرگز دشمنی چنین نداشته است ... سوسیالیسم برای یهودیت و برای مسألهٔ ملی یهود دشمنی است مهلک...

«سوسیالیسم بیشتر از این لحاظ خطرناك است که قرص تلخ آن پوشش ضخیمی از شکر دارد، زیرا برای مردم تیره بخت یهود... در هیئت و به قیافهٔ دوست و «رهایی بخش» ظاهر می شود. بدیشان می‌گوید: « بیایید ای مردم محروم، من شما را رستگار خواهم کرد.» اما سوسیالیسم یک « خیر خواه بی‌غرض نیست و در ازاء کوششهای خود عوض می‌خواهد.»

نویسندهٔ این سند سپس می‌پرسد:« باری، سوسیالیسم از یهودیان چه‌می‌خواهد؟ خیلی چیزها. نخست قربانی گوشت و

خون. سوسیالیسم درصدد است نظام موجود را با توسل به‌زور براندازد، وانجام چنین تحولات عظیمی بی‌خون‌ریزی متصورنیست... سوسیالیسم این سخنان رابر پرچم خویش نقش کرده است: «تاریخ نوع بشرتاریخ مبارزات طبقاتی است.» یعنی که‌وی فقط ماتریالیسم خام و به دیگر سخن ندای شکم را تنها عامل تاریخ وشاید قانون منحصر به‌فرد زندگی می‌داند... سوسیالیسم درهر شکل وقالبی، ملی یا بین‌المللی، به‌یکسان مهلك وسرگبار است...

«بااین‌همه، اگر یهودیت بخواهد به‌موجودیت تاریخی خویش ادامه دهد باید «پادزهر» سوسیالیسم رادر وجودخویش پدید آورد.

« واین درست همان چیزی است که پیش آمده است. آری، این پاد زهر جنبشی است که از میان یهودیان جهان برخاسته... و صهیونیسم نام‌گرفته است.

«صهیونیسم آفرینش و تجدید حیات است؛ سوسیالیسم نابودی وتباهی است.

«صهیونیسم وحدت ویگانگی عالم یهود است؛ سوسیالیسم مبارزهٔ طبقه‌ای است علیه طبقهٔ دیگر.

«صهیونیسم خواستارنظام نوینی‌است (که همان سرمایه‌داری باشد ی. ا)، سوسیالیسم برروی این نظام شمشیرمی‌کشد.

« سوسیالیسم سدراه صهیونیسم است. ازاین‌رو این دو نه فقط دو قطب مقابل بلکه دوعنصر وازنندهٔ هم‌اند ویکی دیگری را نفی‌می‌کند. هرجا که یهودی هست به‌صهیونیسم هم نیاز است، وهرجا که جوش وخروش درافکار یهودیان باشد وجودصهیونیسم ضرور است.» (۵)

صهیونیستها سخت شاد بودند ازاین که می‌توانستند تماس خویش را با تزار، نیکلای دوم، از طریق وزرای وی «پلو» Pleve و استولیپین* Stolypin حفظ کنند. هرتصل، با موفقیت با«پلو» وارد مذاکره ومعامله شد؛چنانکه جانشین وی، ولفسن Wolfson نیز با «استولیپین» چنین کرد. خواستهایی که صهیونیستها پیش می کشیدند با هدفهای‌حکومتهای ضد انقلابی پرنس لووف Lovov وکرنسکی Kerensky موافقت کامل داشت. بنا به‌گفتهٔ ماکالوکنفرانس هفتم صهیونیستهای روسیه که در ۱۹۱۷ در پطروگراد منعقد شد به اتفاق آراء (۵۲۶ رأی) ازحکومت کرنسکی درقبال دشمنانش حمایت کرد، ودر خصوص« نوآبادی فلسطین» وحدت نظر ویکپارچگی خویش را اعلام داشت. تنها چیزی که‌درروسیه باب‌طبع وپسند خاطر صهیونیستها نبود حکومت ما بود، یعنی دستگاهی که به‌رهبری بنیانگذار حکومت ما تأسیس یافت و به‌بهره کشی انسان از انسان پایان‌داد. این نظام همانقدر پسند خاطرایشان بود که موافق میل حامیانشان.

ریچارد کراسمن Richard Crossman در اثر خویش به‌نام « ملتی نوزاده » نوشت: « ... وقتی شاهراه حیاتی امپراطوری بریتانیا از شمال توسط حکومت انقلابی مورد تهدید واقع شد حکومتهای بریتانیا ناچار شدند اهمیتی را که «سرزمین ملی» یهود از برای ایشان داشت مورد ارزیابی مجدد قرار دهند.» (۶)

* وزیر تزار که پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ چندان در کشتار آزادیخواهان استمرار ورزید که مردم چوبهٔ دار را « کراوات استولیپین » می‌خواندند .

در هفدهم نوامبر ۱۹۱۷ صیهونیستهای کیف Kiev پیامی تلگرافی از پطروگراد دریافت داشتند به‌این مضمون: «باکمال مسرت متن‌اعلامیه‌ای‌راکه حکومت بریتانیا در دهم نوامبر جاری انتشار داده‌است وما امروز از نمایندگان سازمان صهیونیستها، درلندن، دریافت داشته‌ایم به‌اطلاع می‌رساند. متن مزبور عیناً چنین است:

«دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، استقرار وتأمین یک مرکز ملی را،درفلسطین، برای مردم یهود به‌نظر مساعد می‌نگرد...»

«اقدام شرافتمندانهٔ دولت بریتانیا آغاز عصر نوینی را نوید می‌دهد: وعدهٔ هرتصل اندک‌اندک تحقق می‌یابد. متن‌این اعلامیه را به‌اطلاع یهودیان ناحیهٔ خود برسانید، جلساتی تشکیل دهید و قطعنامه‌هایی صادرکنید وبه «مرکز» گزارش دهید.» (۷)

بدینسان «مرکز» پطروگراد اعلامیهٔ «بالفور» را که انگلستان درنوامبر۱۹۱۷، یعنی‌مقارن‌آغاز مذاکره باحکومتهای دیگر برای مداخله علیه جمهوری جوان شوروی صادرکرده بود به‌اطلاع صهیونیستهای «کیف» رسانید.

اندکی پس‌از اینکه صهیونیستهای «کیف» تعلیمات لازمه را «درخصوص اقدامات آتی در پیوند بااین اظهارصریح حکومت بریتانیا دایر برتصمیم جدی به‌تملک کلیهٔ نواحی مجاورکانال سوئز، باتوسل به هروسیله، دریافت داشتند سروکلهٔ ماجراجوی مشهوری به‌نام «ولادیمیر ژابوتینسکی Jabotinsky در اوکراین پیدا شد. وی که خود شاعری ازمردم اوکراین و صهیونیست وعامل برخی دول‌بزرگ وکوچک بود چندی پیش

ازآن با مساعدت ترامپل‌دورف Trumpledorf نامی، با تأسیس لژیون‌صهیونیستها که همراه با واحدهای انگلیسی برای اشغال فلسطین واردآن دیار شده بودند اعتماد مطلق حکومت بریتانیا را تحصیل کرده بود.

بنا به‌گفتهٔ «کورنی چوکوفسکی Kornei Chukovsky که کتاب سرهنگ« پاترسن Patterson» را آمادهٔ چاپ کرده وخود مقدمه‌ای برآن نگاشته بود متخصصین حرفه‌ای بریتانیا ازکوشش همدستان خویش سخت خرسند بودند. چوکوفسکی می‌نویسد: «بدیهی است فصول مورد علاقهٔ ما (دراین کتاب) همان‌هایی بود که به‌واحدهای صهیونیستی‌ای می‌پرداخت که برای باز پس‌گرفتن فلسطین به‌ارتش انگلیس پیوسته بودند. پاترسن، نه‌یهودی بلکه یک انگلیسی خالص است. او نظامی کارآزموده، و در انواع عملیات جنگی صاحبنظر است... وی کار خود را درعمل‌آموخته است: درهندوستان، در افریقای جنوبی، در اوگاندا، و درکلوندایک... بنابراین تمجیدش از خصوصیات و صفات رزمی صهیونیستها واجد اهمیت فراوان است.» (۸)

باری، ولادیمیر ژاپوتینسکی که‌یکی از الهام دهندگان قوم درانجام برخی اقدامات اساسی به‌منظور حمایت از اشغال فلسطین توسط انگلیسیان بود برای تماس وهمکاری با پتلورا Petlura رهبر ضدانقلابی اوکراین، باعجله بدان دیار اعزام شد.

اینک اجازه بدهید قدری از موضوع منحرف شویم. رهروی که در بحبوحهٔ تلاطمهای متعاقب نخستین انقلاب سوسیالیستی دهلیز پرپیچ وخم صهیونیسم راسیر می کند بی‌توجه

به‌سندی رنگ‌و رو باخته می‌گذرد: سندی مالی که با خطی خوانا نگارش یافته است.

درپنجم ماه آوریل ۱۹۱۴ هیات مدیرهٔ «جوامع یهود» در «کلنی*» پیامی تجارتی برای کارمندی در شرکت برادران «شارکانسکی Sharkansky»، کارمندی به‌نام آبرام ایتسکوف (دوموویچ Abram Itskov Domovich) رئیس محلی سازمان صهیونیست‌های هواخواه هرتصل در «لومزا Lomza» ارسال داشت که می‌گفت:

«دربررسی مجدد حساب اعانات معلوم شد که از مجموع ۱۰۸ محل فقط اعانات ۹۷ محل را فرستاده‌اید...

«ما سالانه پنج‌میلیون فرانک جمع‌آوری می‌کنیم و این مبلغ چندان‌هست که هرسال باآن‌بتوان ده مهاجرنشین خرید...ما مدتها پیش یعنی درسالهای ۱۹۱۱و۱۹۱۲ گفته‌ایم که یهودیان روسیه بسیار فعالند، واز این‌بابت ازایشان سپاسگزاریم. بااین همه می‌توانستند بیشتر ازاینها کمک کنند، چون بنابر اطلاعات موجود هنوز درحدود هزار قصبه در روسیه‌هست که به‌دادن اعانه آغاز نکرده‌اند.

«هرچند بسیاری ازقصبات، ازآن‌جمله ویلینوس Vilinus ژیتومیر Zhitomir، کوونو Kovno، و ریگا Riga اعانه می‌دهند مع‌هذا مبلغی که می‌پردازند بسیار ناچیز است.

«منبع عمدهٔ عایدی ما روسیه است...اما بامقایسهٔ جمعیت یهودیان روسیه با سایرکشورها اعانه‌ای که روسیه می‌دهد بسیار ناچیز است و اگر کشورها را برحسب جمعیت یهودیان مقیم آنها و اعانه‌ای که می‌پردازند طبقه‌بندی کنیم روسیه در

* ازشهرهای آلمان

ردیف نوزدهم جای خواهد گرفت.

«کل عایدی ما از روسیه برحسب هر یهودی دو «کوپک*» است: یعنی اگر پولی را که از روسیه می‌رسد برعدهٔ یهودیان مقیم آن بخش کنیم رقمی که به‌دست خواهد آمد دو کوپک از هر نفر خواهد بود.»(۹)

اینک سند دیگری را می‌آوریم: فهرستی است از وجوهی که سازمان جهانی صهیونیست‌ها در ۱۹۱۳ به‌مارك آلمان دریافت داشته است:(۱۰)

| | | |
|---|---|---|
| روسیه | ۲۳۷۲۸۴۸۳ | |
| «اطریش | ۱۴۴۱۳۳۲۷ | |
| «امریکای شمالی | ۱۴۳۳۴۰۵۵۰ | |
| «آلمان | ۱۰۷۹۰۵۱۷ | |
| «کانادا | ۳۷۵۶۳۵۰ | |
| «افریقای جنوبی | ۲۰۷۶۶۹۷ | |
| «انگلستان | ۱۸۸۶۲۱۴ | وقس علی ذلک. |

«شرکت» جهانی صهیونیست‌ها درآمد خویش را آشکارا کمتر از واقع اعلام می‌نمود اما حتی این ارقام به‌روشنی نشان می‌دهد که ملی کردن وسایل تولید دریک ششم جهان، که سابقاً خراجگذار عمده بود، ونیز فیروزی اصول بنیادگذار حکومت ما در سیاست ملیتها، درجموری جوان ما، چه‌ضربهٔ سخت و کوبنده‌ای را برتر است مستعمراتی یهود در لندن و رهبران صهیونیست که در تمام نقشه‌های خود بر یهودآزاری متکی بودند وارد ساخت. آری، تأثیر استقرار ونظام ونظم نوین براین

* کوپك $\frac{۱}{۱۰۰}$ روبل

شرکت صهیونیستی مهلک ومرگبار بود و به‌همین جهت صهیو-نیسم زان‌پس کوشش‌های خویش را به برانداختن حکومت ما معطوف داشت.

صهیونیستها در «حکومتهای» دنیکین* و «هتمن‌سکور-پادسکی Hetman Skorpadsky و « پتلورا » شرکت کردند و در تشکیل واحدهای صهیونیستی که علیه روسیهٔ شوروی می‌جنگیدند مجاهدت ورزیدند. اتفاقاً از ۱۹۱۸تا۱۹۲۱ دار و دستهٔ دنیکین، پتلورا، بولاك-بولاخوویچ و «ماخنو» اقدام به ۱۵۲۰ فقره قتل و غارت یهودیان کردند که طی آن هزاران یهودی آزار دیدند و کشته شدند. اما این بهر حال دربرابراتحاد فکری و اقتصادی و نظامی ضد انقلاب و رهبران مرکز جهانی صهیونیستها مانعی نمی‌توانست بود.

صهیونیستها در داخل دستگاه کشور نیز دراقدام به-فعالیتهای مخرب کوشا بودند وعلاوه برجاسوسی وخرابکاری درمخالفت خویش باتوسل به«اشکال» قانونی نظیر تأسیس جماعات و اتحادیه‌های متعدد، تحت عناوین مختلف، که به-مراکز فعالیتهای ضد حکومت تبدیل شدند ازبذل کوشش فرو-گذار نمی‌کردند. یکی از این مراکز «کمیتهٔ تعاون یهودیان « لنین‌گراد » بود که اسلاف آن « انجمن خیریهٔ یهودیان » و «انجمن کمک متقابل یهودیان» بودند، که اولی درسال۱۹۱۹ درکمیتهٔ اجرائیهٔ استان لنین‌گراد به‌ثبت رسیده بود.

* حکومتهای ضد انقلابی، که طی جنگهای داخلی و مداخلهٔ خارجیان در نواحی تحت اشغال گارد سفید، تشکیل شدند.
دنیکین ژنرال ارتش تزار بود، و چون آشکارا مورد حمایت خارجیان بود مردم برای او و کلچاك تصنیفی ساخته بودند که می‌گفت: «سردوشی‌اش روسی، توتونش فرانسوی، چپقش انگلیسی» است.

اساسنامهٔ انجمن خیریهٔ یهودیان می‌گفت: «منظور از تأسیس انجمن کمک به‌مردم تهیدست پطروگراد است و انجمن بدین منظور وامهای بدون بهره اعطا خواهد کرد و (در کارخانه‌ها ومحل‌های زندگی‌جمعی) کافه‌های «کاشر»* مخصوص یهودیان را تأسیس ونگهداری خواهدنمود...» (۱۱) وچیزهایی‌ازاین‌دست.

این ازکلمات و الفاظ ـ واما بیاییم ونظری برفعالیتهای واقعی حضرات بیفکنیم. این تکه‌هایی است که‌از صورت‌جلسهٔ «هیئت تفتیش کارگران و دهقانان بخش شهری ومرکزی» که دردهم ژانویهٔ ۱۹۳۰ برای بحث دربارهٔ برچیدن بساط «کمیتهٔ تعاون یهودیان لنینگراد» اجلاس کرد استخراج شده است: «آرتلهایی** که کمیتهٔ تعاون لنین‌گراد تأسیس کرده بازرگانانی را پذیرفته است که‌در ادارهٔ عوایدناحیه پس‌افت مالیاتی‌دارند؛ ونه فقط بازرگانان یهودی بلکه بازرگانان ملیتهای دیگر رانیز پذیرفته است. کمیتهٔ مزبور بااینکه برای کمک به‌یهودیان نیازمند بوجود آمده بیشتر هم‌خود راصروف کمک به‌سوداگران کرده، بدین‌معنی که‌ایشان رادرکنف حمایت‌عنوان‌خویش گرفته واز دسترسی ادارهٔ عواید ناحیه بدور نگه داشته است. مدیریت این آرتلها بااشخاصی است که هیچگونه آشنایی با امور تولید ندارند... کسانی چون آیزبرگ Aizberg و لسمان Lesman. کمیتهٔ تعاون یهودیان لنین‌گراد به‌مثابهٔ وسیلهٔ پیوند سازمانهای مذهبی عمل می‌کند واحساسات قومی رادامن می‌زند وبه‌امور بازرگانی می‌پردازد (ازآنجمله ادارهٔ سالن جراحی) و در دستگاه

* پاک، حلال (اغذیه‌ای‌که موافق‌آئین یهود درست شده باشد.)

** Artel (نوعی شرکت تعاونی)

رهبری آن‌اشخاصی هستند که با طبقهٔ خود بیگانه‌اند.»(۱۲)

در ۱۹۲۷« ی.س.شنیرسن Schneerson» به‌منظور احراز مقام «خاخام باشی» «ریگا» کشور را به‌مقصد «لاتویا Latvia» ترک گفت. اندکی بعدهم او هنگامی که درآلمان بود با دو تن ازنمایندگان شرکت امریکایی «یو. اس. بیگ بیزنس U.S. Big Business» ملاقات کرد و در ارسال مبالغ معتنابهی از سازمان مخرب صیهونیستی جوینت Joint برای عاملین خود دراتحاد شوروی نقش اساسی را بر عهده‌گرفت، که ایفای آن البته بدون توجه به‌منافع شخصی نیز نبود. کمیتهٔ تعاون لنینگراد درحقیقت یکی‌از پرده‌هایی بود که فعالیت عمال«جوینت»را استتار می کرد.

سالها گذشت، کشور در برابر کوششهای ضد انقلاب داخل و خارج ایستاد؛ حکومت قوت گرفت، اما هراندازه که شکست نقشه های امپریالیسم ویارانش درنابود ساختن نخستین حکومت زحمتکشان آشکارتر می‌شد خشم و کینهٔ ارتجاع جهانی نسبت به‌او به‌همان میزان فزونی می‌گرفت؛ ودراین میان، صهیونیستها حساب خودرا درستون مخصوصی‌تحت عنوان« کمو- نیسم» نگه می‌داشتند.

ریچارد کراسمن، نمایندهٔ مجلس، نوشت:« قاطبهٔ مردم یهود (بخوانید رهبران صهیونیست ی.ا) درایفای سهمی که‌در این مهم برعهده داشت، یعنی درتدارک نیم‌میلیون مهاجر طی چندین سال‌اول (یعنی پس‌از تأسیس شرکت صهیونیستی ی.ا) باعدم موفقیت مواجه‌گشت. بدیهی است علت عمدهٔ این‌شکست، انقلاب بلشویکی بود. صهیونیستها همیشه می‌پنداشتند که

روسیه منبع عمدهٔ مهاجرتهای وسیع به‌فلسطین خواهدبود.»(۱۳)
حال اگر به تعهدات مستقیم صهیونیستها (در مقابل انگلستان) عامل مهلك ومرگباری را که دربالا بدان اشاره شد، یعنی وضع قوانینی را بیفزاییم که جریان پول را از روسیه به‌گاو-صندوق‌های شرکت صهیونیستی متوقف کرد علت خشم و کینهٔ صهیونیستها را نیك در می‌یابیم.

زحمتکشان یهود از تحولی که روی داده بود مجدانه حمایت کردند و در ساختمان جامعهٔ نوین شرکت جستند؛ این امر عاقبت بحرانی را که صهیونیسم با آن دست‌به‌گریبان بود و با برچیدن فعالیتهای زیرزمینی صهیونیستی درکشور و امتناع بسیاری ازیهودیان ازهمکاری باایشان وخامت بیشتر می‌یافت ازپیش معلوم می‌داشت.

درچنین شرایط واوضاعی رهبران صهیونیست به‌شیوه‌های دیگر توسل جستند و برای اجتناب از اضمحلال قطعی درصدد یافتن راههای دیگری برآمدند. برای اینکه راه‌را برای شعارهای جدیدهموارساخته باشند لولوی «ضدیت ابدی و ازلی بایهود» راموقتاً به‌کناری نهادند. ناهوم ساکالو درهمان سالها نوشت: «ما هرگز جنبش صهیونیستی خودرا بررنجهای مردم خود، خواه درروسیه یاهرجای دیگر، بنا نکرده‌ایم.»(۱۴)

قوای ته‌کشیدهٔ صهیونیستهای «سوسیالیست» صفوف خود را تنگ‌تر و فشرده‌تر کرد و دست به‌کار تئوریهای «نو» شد. «برل لاکر Berl Locker» یکی از نمایندگان این واحد برگزیدهٔ گارد صهیونیسم، این تز را عنوان کرد: «علی‌الخصوص در جامعهٔ سوسیالیستی ملت ما قادر نخواهد بود بی‌خانمانی خودرا تحمل کند، وما باید جداً و با تمام قوا بکوشیم مرکزملی

خویش رادرفلسطین بنیاد نهیم.»(۱۵)

شرکت صهیونیستی باحمایت دستگاههای معتبر مالی امپریالیستی، سازمانهای متعددی را خاصه به منظور انجام تبلیغات ضد شوروی وبی‌اعتبار ساختن سوسیالیسم ونیز ایجاد قشری از روشنفکران درممالك سوسیالیستی، بنا نهاد که آزادی فکرشان در حقیقت چیزی جز آمادگی به‌قبول افکار ساخته و پرداختهٔ خارج و ارائهٔ آن به‌عنوان افکار خود نمی‌بود.

در سال ۱۹۲۱ «آژانس تلگرافی یهود» ، همزمان، در ایالات متحدهٔ امریکا و بریتانیای کبیر تأسیس شد. سازمان دهندگان آن ژاکوب لانـدو Jacob Landou ، سرمایه‌دار صهیونیست، و مایر گروسمن Meir Grossman روزنامه‌نگار بودند. نظریات اولی متأثر از ثروت و افکار دومی ملهم از عشق و علاقهٔ وی به‌ثروت بود.

گروسمن بین سالهای ۱۹۱۳و۱۹۱۶ در برلن وکپنهاگ ودر۱۹۱۷در کیف واز۱۹۱۹تا۱۹۳۳درلندن سردبیرروزنامه‌ها وسجلات صهیونیستی بود. درسال ۱۹۳۳ به‌این نتیجه رسید که دسته‌بندی مافوق ارتجاعی درداخل«سازمان جهانی‌صیهونیستها» به‌رهبری ژابوتینسکی سوسیال شووینیست کاری ازپیش‌نمی‌بردو لذا برای ریشه کن کردن «کمونیسم!» در صهیونیسم، سازمان دیگری راتحت عنوان« حزب حاکمیت یهود» تأسیس کرد.

مأموریتها و وظایف«آژانس تلگرافی یهود» ازحد انطباق باخصوصیات بنیادگذاران خودنیز درمی‌گذشت. نمایندهٔ آژانس ورهبر صهیونیست‌آن‌در اتریش، روبرت اشتریکرRobert Striker ازهواخواهان پرشور گروسمن ودوست صمیمی « ناهوم گلدمن» صاحبمنصب‌سابق ادارهٔ امور یهودیان وزارت امور خارجهٔامپرا-

طوری آلمان بود.( همین اشتریکر درزمان خود همراه باگلدمن و مهاجر «سفیدی»* بنام سولوویچیک Soloveichik ، گروه « صهیونیستهای رادیکال » را تشکیل داد که مرکزش برلن بود.) اشتریکر وگلدمن اغلب گرد هم می‌آمدند و باهم گفتگو می‌کردند وبرکاهش حیثیت ونفوذ صهیونیستهای آلمان در درسازمان جهانی صهیونیستها (متعاقب شکست آلمان درجنگ اول جهانی) تأسف می‌خوردند ودربارهٔ نحوهٔ استقرار مجدد این نفوذگفتگو می‌داشتند. دراین‌گفتگوها اغلب‌از «استیون‌وایز»** نامی سخن به‌میان می‌آمد که در سال ۱۹۲۹ دار ودستهٔ «صهیونیستی بزرگ»ی را تشکیل داد و با اظهارات کینه‌توزانه و ضد کمونیستی خود شهرتی بهم زد.

«رابی‌وایز»*** به‌سرعت نردبان‌ترقی‌را پیمود ودرآنزمان که«اشتریکر» و«گلدمن» در وین سرگرم‌گفت‌وشنود بودند وی رئیس کنگرهٔ یهودیان امریکا بود که در آن زمان سازمان «غیر صهیونیستی» نسبتاً متنفذی بود. این کنگره ازناحیهٔ بعضی از بزرگترین سرمایه‌داران امریکا حمایت می‌شد، وبعدها که کاشف به‌عمل‌آمد معلوم شد که«علاقهٔ»ایشان به‌فلسطین کم‌از اشتیاق همکاران انگلیسی بدان دیار نیست.

نظربه‌ناامیدی پاره‌ای ازمحافل‌حاکمهٔ انگلیس از سازمان صهیونیستها، که نتوانسته بود «وظیفهٔ خود» را چنانکه باید انجام دهد ونیزباتوجه به‌دسته‌بندیها ودسیسه‌چینی‌هایی که در رهبری سازمان وجود داشت وهم‌چنین کاهش جریان پول به

* سفیدبه معنی ضد انقلابی است در برابرسرخ

** Stephen Wise

*** رابی = خاخام (دربنی‌اسرائیل به معنی فقیه .)

صندوق سازمان ومهمتر ازهمه امتناع عدهٔ قابل ملاحظه‌ای از کارگران یهود از همکاری با صهیونیسم، محافل صهیونیستی فکر تأسیس «سازمانی‌جهانی» راپیش کشیدند که‌بظاهر وجه اشتراکی باصهیونیسم نداشت‌وتحت شعار«دفاع ازحقوق‌یهودیان جهان» عمل می‌کرد. هدف حقیقی این اقدام بهرحال این بود که‌پلی‌برای سرمایه‌های امریکا باشد که‌اینک سخت می‌کوشید جانشین بریتانیا یا«فرمانروای دریاها» درخاورمیانه‌گردد و با فاشیسم که‌اینک بسرعت دراروپا بسط وگسترش می‌یافت‌پیوند نزدیک برقرار سازد. الغرض، می‌خواست باشرطبندی برروی سه‌اسب ازتیزتک‌ترین اسبهایی که‌درمیدان اسب‌دوانی سرمایه‌داری می‌تاختند برد خود را تضمین‌کند. این اندیشه برای اوایل سالهای۱۹۳۰اندیشه‌ای نو بود، اگرچه اصلی که‌برآن اتکا داشت کهنه بود: بیست‌سال پیشتر، صهیونیسم بابی‌شرمی تمام درآن‌واحد بالرد بالفور و ویلهلم‌دوم و«پلو» وسلطان‌عثمانی وپادشاه ایتالیا لاس زده‌بود.

این بود متن و زمینه‌ای که ستارهٔ بخت «ناهوم‌گلدمن» برآن درخشیدن‌گرفت. علت موفقیتش بیشتر روابط وسیع و شوق وعلاقهٔ بیکران اما احتیاط‌آمیز وی به‌حرفهٔ خود بود واین علاقه درادارات افسرده و بیروح وزارت‌خارجهٔ« رایش دوم» نشو و نما یافته وبرومند گشته بود.

نخستین اقدام گلدمن این‌بود که در مسألهٔ تأسیس‌یک سازمان غیرصهیونیستی برای‌یهودیان جهان بااستیون وایز رئیس کنگرهٔ یهودیان امریکا به‌توافق برسد. «وایز» پس ازحصول اطمینان ازاین بابت که سرمایه‌داران امریکایی، یعنی رؤسای حقیقی کنگره، تمایلی بدین کار دارند پیشنهاد رابا روح تفاهم

مورد توجه قرار داد وپس‌از مذاکره پیرامون میزان سهام گروه کنترل کنندهٔ سازمان و وعدهٔ تأمین پنجاه درصد بودجهٔسازمان جدید به‌ارز، سرانجام موافقت کرد.

«حییم‌وایزمن» رئیس وقت سازمان جهانی صهیونیستها که آیندهٔ بخت‌خودرا سخت به‌دولت‌بریتانیاگره زده بود حامی‌خویش رامتقاعد ساخت به‌اینکه این اقدام گلدمن بااطلاع وتأیید وی بوده وبرای بریتانیای کبیر بسیار مفید خواهد بود.

گام‌سومی که‌می‌بایست دراین راه برداشته می‌شد تحصیل پشتیبانی فاشیسم بود.

پس‌ازآزمایشها واستمزاجهای چندی که‌سازمان اطلاعاتی حضرات در این زمینه به عمل آورده و علائم مساعدی که دریافت داشته بود درنوامبر ۱۹۳۴ گلدمن شتابان راهی رم شد. مسائل بسیاری بستگی به‌نتیجهٔ ملاقات وی باموسولینی داشت. عکس‌العمل دیکتاتور فاشیست نسبت به‌این طرح صهیونیستی نه‌فقط برای گلدمن بلکه برای تمام رهبران صهیونیسم مهم و حیاتی بود، وچون چنین بود مأموریت دیپلمات سابق آلمان را بادقت بسیار دنبال کردند.

موسولینی در سیزدهم نوامبر ۱۹۳۴ گلدمن را به‌حضور پذیرفت؛ گفتگوی نیم‌ساعتهٔ ایشان درمحیط حسن‌نیت وتفاهم مشترك گذشت. موسولینی بافکر تأسیس «کنگرهٔ یهودیان جهان» موافقت کرد و وعدهٔ پشتیبانی داد؛ مأموریت گلدمن بسیار موفقیت‌آمیز وبرای شخص وی متضمن اهمیت فراوان و ارزش بسیار بود. درچهاردهم نوامبر سال ۱۹۳۴ نامش در بزرگترین جراید اروپا درکنار نام‌یکی از«مقتدرترین شخصیتهای جهان غرب» ظاهر شد.

بنابراین مسألهٔ تشکیل کنگرهٔ یهودیان جهان را، که قطعاً گلدمن یکی ازرهبران‌آن می‌بود، درمقام پیش اطاقی سازمان جهانی صهیونیستها می‌شد فیصله یافته تلقی کرد.

تا همین اواخر، یعنی تا ۱۹۶۸، گلدمن ریاست کنگرهٔ یهودیان جهان وسازمان صهیونیستها را، هردو، برعهده داشت. باری، رهبران صهیونیست اینک که‌سازمان دیگری راتشکیل داده بودند که‌می‌شد پای‌مردمی را که ازهمکاری باصهیونیسم ابا داشتند به‌فعالیتهای آن کشید وحال که به‌تأمین حمایت بیشتر سرمایه‌های ایالات متحدهٔ امریکا ومساعدت فاشیستهای ایتالیا وسپس‌نازیان توفیق یافته بودند درتعقیب هدفهای‌خویش خدمتگزاری به‌امپراطوری بریتانیا راهمچنان وجههٔ همت خویش ساختند وبه‌علت نقش رهبرانه‌ای که‌امپراطوری بریتانیادرجهان غارتگر سرمایه‌داری داشت اتحاد خویش رابا وی همچنان حفظ کردند.

بریتانیای کبیر باتحصیل قیمومت فلسطین ازجامعهٔ ملل درسالهای۱۹۲۲-۱۹۲۳ سلطهٔ خود را برآن دیار مستقرکرد. چون مردم عرب این سرزمین سخت باستم مستعمراتی بریتانیا مخالفت می‌ورزیدند لذا بریتانیا درامر اسکان فلسطین بامردمی که آمادهٔ حفظ منافعش باشند بیش از پیش بر صهیونیستها تکیه‌کرد و از طرح «استعمار» ایشان جانبداری نمود.

اینک ببینیم‌روزنامه‌های انگلیس پیش‌از وقوع‌این ماجرا چه‌می‌نوشتند. منچسترگاردین نوشت «وقتی تمام فلسطین با اطمینان کامل زیر نظارت وحکم ماقرار گرفت آنوقت به‌مجرد عقد قرارداد صلح، سیاست مابه‌هر نحو و وسیله که باشد تشویق مهاجرت یهودیان بدانجا خواهد بود...»

«آیریش تایمز» اعلام کرد:« ازلحاظ بریتانیا بهترین راه دفاع ازکانال سوئز بااستقرار مردمی در فلسطین خواهد بود که به‌ما علاقه‌مند باشند...»(۱۶)

باری، محافل‌حاکمهٔ انگلیس وصهیونیستها پس‌از بیست سال تلاش وتقلا یعنی از ۱۸۹۷تا۱۹۱۹، موفق شدند جمعیت یهودیان فلسطین را از ۵به‌۱۰درصدکل جمعیت افزایش دهند (۱۷). این کاری بود بسیار رنجبار، چون یهودیان نه‌فقط تن به‌اسکان درناحیهٔ کانال نمی‌دادند بلکه اعراب نیزکه بالغ بر ۹۰ درصد جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند به‌حق و بجا ایشان را به چشم کسانی می‌نگریستند که دولت بریتانیا و صهیونیستها برای غارت ایشان فرستاده‌اند.

«احدهاآم» که‌دراین اوان ازفلسطین دیدار کرد اعتراف جالبی می‌کند ومی‌نویسد: «ماتصور می‌کنیم که‌اعراب مردمی هستند وحشی وچون حیوانات زندگی می‌کنند ونمی‌فهمند که‌در اطرافشان چه‌می‌گذرد. این‌بهرحال تصوری است خطا...بااین همه، برادران ما درفلسطین‌چه‌می‌کنند؟ آنهابااعراب‌به‌خصومت وستم رفتار می‌کنند، آنهارا ازحقوق‌خود محروم می‌سازند،ایشان رامی‌آزارند، آنهم بی‌جهت، وتازه به‌این چیزها می‌بالند، ودر میان ما کسی با این تمایل زشت و خطرناك مخالفت نمی‌ورزد.» (۱۸)

(این سخنان را یکی از متفکرین برجستهٔ صهیونیست بر زبان راند، هرچند درهمان ایام ازکار کناره گرفت، چون دیگر نیازی به‌خدمتش نبود.)

«احدهاآم» چندان از فرانگری بهره داشت که نتایج آتی کوشش رهبران صهیونیست را در پرورش حس تحقیر ودشمنی

نسبت به‌مردم بومی فلسطین ازپیش دریابد. اما «صاحبان» انگلیسی اصولاً پروای چنین عواقبی را نداشتند. لردبالفور با خونسردی و بی‌اعتنایی خاص انگلیسیان آشکارا اعلام کرد که اصل خودمختاری ،وجود صهیونیسم راهرقدر هم که ازنظرفنی ناتوان باشد توجیه(!) می کند.(۱۹)

کسانی که باتاریخ بسط فعالیتها واقدامات استعماری بریتانیا وشیوهٔ ادارهٔ مستعمرات ازناحیهٔ اوآشنایی دارند شیوه‌های «فنی» وانگیزه‌های محافل حاکمهٔ بریتانیا رانیک درمی‌یابند .

« کمیسیون سلطنتی فلسطین » در گزارش سال ۱۹۳۷ خود نوشت: « در سالهای ۱۹۲۰ و ۲۱ و ۲۹ اعراب به دفعات یهودیان را مورد حمله قرار دادند و در ۱۹۳۳ ( گذشته از شورش سالهای ۱۹۳۶ - ۱۹۳۸ ی. ا ) بر حکومت نیز تاختند... قیموست صرفاً وسیله‌ای بود برای پیشبرد مقاصد بریتانیا در زیر نقاب‌رعایت انسانی‌احوال یهودیان.»(۲۰)

جان کلام را « لرد آلفرد موند ملکت Alfred Mond Melchett» ندانسته بیان کرد که نوشت: مردم‌عرب علیه هرگونه مهاجرت از خارج به هر شکل و وابسته به هر ملت و مذهب به پا می‌خاستند *. مردم مراکش و الجزایر و تونس نیز همیشه علیه مهاجران می‌شوریدند، ایتالیا هم در طرابلس با مشکلاتی نظیر این مواجه بود. ( ۲۱ )

حییم وایزمن درسخن ازاین موضوع تکرار می کند که « در فلسطین مسأله، مسألهٔ انتخاب بین حق و ناحق نبود بلکه انتخاب بین ستم کوچک و بزرگ بود. » ( ۲۲ ) و این

* اعتراف صریح یکی از صهیونیستهای برجسته به این که جنگ اعراب علیه استعمار فلسطین اساساً جنبهٔ ضدیت با یهود را نداشت .

خود نمونه‌ای است درخشان از دیالکتیک (!) صهیونیستی.
همین نظر را روزنامه‌نگار انگلیسی به نام « هربرت سایدبوتام Herbert Sidebotham » با روشنی بیشتری بیان می‌کند. نامبرده می‌نویسد:

« این اصل لیبرالی یا دموکراتیک، که معتقد است چون نژاد یا ملتی تصادفاً مدتی سرزمینی را در اشغال داشته آن قلمرو یا سرزمین الی‌الابد از آن اوست اصلی است نادرست... اشغال باید سودمند و در غایت خود و به‌طور کلی برای جهان مفید باشد وگرنه از نظر اخلاق و سیاست قابل توجیه نیست. هیچ نژادی هم مطلقاً محق نیست که آیندهٔ خود را به حساب آیندهٔ نژاد یا ملت دیگری که ممکن است برای جهان سودمندتر از او باشد« معین » کند. » ( ۲۳ )

به‌این‌ترتیب توشهٔ ایدئولوژیکی صهیونیستها با مفهوم و تصور دیگری که وجوه اشتراک بسیاری با تئوریهای بانیان رایش سوم داشت تکمیل شد.

یک سال پیش از رسیدن هیتلر به قدرت و دو سال پیش از گفتگوی گلدمن با موسولینی یهودیان فقط ۱۹ در صد کل جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند. این آخرین حدی بود که صهیونیستها و حامیان انگلیسی ایشان به بهای مجاهدات عظیم وطی مدتی بیش از سی‌وپنج سال بدان رسیده بودند.(۲۴)

تازه این هم درمجموع حاصل کوشش و مجاهدهٔ صهیونیستها نبود. درسال ۱۹۱۷ نیمی از یهودیانی که درفلسطین می‌زیستند و ده در صدکل جمعیت را تشکیل می‌دادند بومی فلسطین بودند و لذا حضور ایشان مایهٔ اعتبار و افتخار هرتصل و شرکاء نمی‌تواند بود. بعدها بعضی از یهودیان که

از چنگ ضدانقلاب شرق اروپا گریخته بودند در فلسطین ساکن شدند، چنانکه در کشورهای دیگر نیزشدند، آنهم فقط در جستجوی مأمنی، نه برطبق نقشهٔ صهیونیستها و به منظور بازپس گرفتن سرزمین« کنعان ». بنابراین در این سی‌و پنج سال عدهٔ بسیار قلیلی با «برچسب» مقاصد صهیونیستی به فلسطین وارد شدند. درسخن از این موضوع، همین حقیقت که حزب پیشرو اسراییل که تا به‌امروز مبارزهٔ موفقانه‌ای را از مواضع دوستی بین ملل تعقیب کرده در سال ۱۹۱۹ بنیاد نهاده شد خود دلیلی گویا است.

حتی آنانکه آشکارا خویشتن را صهیونیست قلمداد می‌کردند از مقاصد پلیدآن نیک آگاه بودند. «ماکس نوردو» در ۱۹۱۹ طی سخنانی که در « آلبرت هال » ایراد کرد تعهدات متقابل صهیونیستها وهیأت حاکمهٔ انگلیس را یکایک برشمرد و گفت:

« ما می‌دانیم که شما از ما چه می‌خواهید. شما می‌خواهید که ما پاسداران کانال سوئز باشیم؛ نگهبان راه شما به هند از طریق خاور نزدیک باشیم. مابرای انجام این خدمات دشوار نظامی آماده‌ایم اما باید اجازه دهید قدرتی باشیم تا بتوانیم این وظایف را به انجام رسانیم. » ( ۲۵ )

و انگلیسیها با پی‌گیری تمام در وصول به هدف یعنی تأسیس و تشکیل این « قدرت » در فلسطین مجاهده کردند. صهیونیستها اگرچه بخش ناچیزی از جمعیت را تشکیل می‌دادند درمقام نمایندگان یک «شرکت عمدهٔ جهانی» موقعیت حاکمی را در اقتصاد فلسطین به دست آوردند و در عرصه‌های سیاسی و نظامی از مساعدت گردانندگان کمیتهٔ قیمومت جامعهٔ ملل

برخوردار بودند.

عناصر آزادیخواه یهود، و به‌طریق اولی اعراب، تحت مراقبت مداوم و مورد تعقیب و پیگردی شدید بودند. شبکهٔ مؤسسات تبلیغاتی و فرهنگی صهیونیستها آهسته اما پیوسته جماعت یهودیان فلسطین را چون خوره می‌خورد و اندک‌اندک فاسد می‌کرد.

انگلیسیان، در تأسیس واحدهای بسیار مجهز و مسلح «دفاع شخصی» که می‌توانست علیه نهضت آزادیبخش ملی اعراب به کار رود یهودیان فلسطین را جداً یاری نمودند. به قول« ولادیمیرژابوتینسکی » از یهودیانی که تمایلی به استعمار داشتند دعوت می‌شد در ادارهٔ مملکت شرکت کنند. ژابوتینسکی در خصوص اقدامی که باید به منظور تأمین امنیت به عمل می‌آمد نکات زیر را خطاب به کمیسیون سلطنتی فلسطین بیان داشت: « ملتی چون شما با تجارب گذشته و غول‌آسایی که در امر استعمار دارد مطمئناً می‌داند که استعمار هرگز بدون برخورد با مردم محل پیش نرفته است.... حال که چنین است« دفاع از خود » را در مورد ما نیز رسمیت بدهید چنانکه در« کنیا » دادید. » ( ۲۶ )

کاپیتن« اورد وینگیت*» که خود از مأموران اطلاعاتی و با سابقه بود به وابستگی واحدهای یهودی« دفاع از خود » منصوب شد، بدین منظور که ایشان را به واحدهای مخصوص « مجازات » تبدیل کند. یکی از وظایف این واحدها اخراج اعراب از سرزمین‌های خود بود. « اسراییل بیر Israel Bir » مشاور پیشین بن‌گوریون در باب وظایف این واحدها — پس از

* Orde Wingate

تعلیماتی که تحت نظر وینگیت می‌دیدند — چنین نوشت: ( البته نویسنده در اینجا به سرکوبی شورش سالهای ۱۹۳۶ - ۳۸ اعراب نظر دارد) «سهم واحدهای ویژهٔ عملیات شبانه در فرو نشاندن اغتشاشات، که هدفش بیشتر بریتانیا بود، از هریک از نیروهای دیگر بیشتر بود و این حقیقتی است که کمیسیون سلطنتی فلسطین بدان معترف بود. غرض از تأسیس واحدهای مخصوص« وینگیت » تنها پایان دادن به جنگهای چریکی که خود همان تاکتیکها را به‌کار می‌بستند نبود بلکه بیشتر و علی‌الخصوص به منظور حمایت از یک امر مهم امپراطوری، یعنی حفظ لولهٔ نفت عراق بود» (که به حیفا ختم می‌شد. ی.ا) (۲۷)

یکی از فرماندهان عالی این واحدها که « هاگانا » خوانده می‌شد فیول پولکس Feivel Polkes بود که ضمناً رئیس دستگاه اطلاعاتی نازیان در سوریه و فلسطین نیز بود. مجلهٔ آلمانی «دراشپیگل» چاپ‌آلمان باختری در نوزدهم نوامبر سال ۱۹۶۶ نوشت:

«رایخرت Reichert» از عاملین دفتر اطلاعات آلمان در فلسطین، با یکی از مأموران عالیمقام یک سازمان مخفی صهیونیستی در تماس بود که ( صرف نظر از دستگاه اطلاعاتی انگلیس) بیش از هرچیز توجه دستگاه اطلاعات آلمان را به‌خود جلب کرد. این سازمان هاگانا خوانده می‌شد. در قرارگاه فرماندهی کل این ارتش مخفی فیول پولکس کار می‌کرد... بنا به‌گفتهٔ جانشین «فن میلدن اشتاین Von Milden Stein » وی در ادارهٔ اطلاعات مرکز فرماندهی، رئیس بخش ۱۱۲-۱۱

امور مربوط به یهودیان، وابسته به دایرهٔ هاگن Hagen، یعنی دستگاه امنیت یهودیان فلسطین بود.» (۲۸)

در حالی که فیول پولکس با آدمکشان خود به تأمین «نیازمندیهای» خارجی آلمان مساعدت می‌کرد دکتر نوسینگ نیز ــ همان دکتر نوسیگی که در زمان سلطنت ویلهم دوم از طرح اسکان یهودیان در قلمرو امپراطوری عثمانی، خارج از فلسطین، حمایت می‌کرد ــ با شور و اشتیاقی مشابه به تأمین «احتیاجات داخلی» نازیان اشتغال داشت. نوسیگ که از رهبران صهیونیست و نویسنده و پیکرتراش و سیاستمدار بود وصهیونیستهای برجسته‌ای نظیر«آرتور روپین Arthur Ruppin» و «یاکوب تون Jacob Thon» هر یک در عصر و زمان خود در ادارهٔ وی ،در برلین، کار کرده بود به اشتراک نازیها نقشه‌ای را برای نابودی یهودیان تهیدست و سالخوردهٔ آلمان طرح کرد. (۲۹) نوسیگ هشتاد سال عمر کرد و در این سنین بود که بنا به‌گفتهٔ«موشه سنه» توسط رزمندگان «گتو»ی ورشو که پی به‌جنایاتش برده بودند به‌کیفر اعمال‌خود رسید. «سنه» می‌افزاید: «آری، میزان وفاداری و اخلاص این رهبر برجستهٔ صهیونیست نسبت به‌امپریالیزم آلمان تا بدین پایه بود.»(۳۰)

گلدسن و پولکس و نوسیگ، این حلقه‌های پیوند مستقیم بافاشیسم، نیز به‌هیچوجه مستثنی‌نبودند. هاینتس هوهنه Heinz Hohne، روزنامه نگار آلمانی نوشت: «صهیونیستها استقرار فاشیسم در آلمان را نه به مثابهٔ یک مصیبت ملی بلکه به عنوان فرصتی تاریخی و بی‌مانند در وصول به هدفهای صهیونیستی‌خویش‌می‌دیدند. هم او می‌افزود: «چون صهیونیستها و ناسیونال سوسیالیستها هر دو نژاد و قوم خویش را برتر از

همه جای می‌دادند لذا نا گزیر پلی می‌باید در میانشان پدید می‌آمد و ایشان را به هم می‌پیوست. » ( ۳۱ )

موریس کوهن Morris Cohen روزنامه‌نگار امریکایی نیز این نظر را تأیید می‌کند و می‌نویسد که « صهیونیستها فلسفهٔ نژادی این مخالفان نژاد سامی را در اصل می‌پذیرند اما از آن نتایج متفاوت می‌گیرند: به‌عوض « تیوتنی* » این یهودی است که از نژاد خالص و برتر است. » ( ۳۲ )

۲۳۸۰۰۰ نفر یهودیی که در سال ۱۹۳۳ در فلسطین می‌زیستند بیست در صد کل جمعیت را تشکیل می‌دادند. در حوالی سال ۱۹۳۶ عدهٔ ایشان به ۴۰۴۰۰۰ نفر یعنی به بیش از ۵۰ در صد کل جمعیت افزایش یافت ( ۳۳ ) و ابلهانه است اگر بپنداریم که هجوم تازه‌واردان به این سرزمین ناشی از« موفقیت » افکار صهیونیستی بود. موجب این عمل شقاوت و ستم نازیان بود که یهودیان را ناگزیر کرد در صدد یافتن پناهگاهی برآیند، و فلسطین یکی از مناطق عدیده‌ای بود که یافتند. « ادلمن » که خود صهیونیست بود ناگزیر به این حقیقت اعتراف کرد ونوشت که: « یهودیان بدین منظور به فلسطین نرفتند که حکومتی ملی در آنجا تأسیس کنند بلکه صرفاً بدین منظور که جان خود را نجات دهند. » ( ۳۴ )

در آن ایام ادارهٔ کذایی «فلسطین» که مورد حمایت نازیان بود با مشارکت مستقیم « لوی اشکول » نخست‌وزیر پیشین اسراییل سخت سرگرم « انتخاب » پناهندگان بود.

* Teuton تیوتن‌ها نژادی قدیمی دراروپای شمالی‌بودندکه شامل‌آلمانها نیز می‌شده است .

« داوید » و « جون کمیکه » David and Jon Kmiche درکتاب خویش به نام « راههای مخفی » می‌نویسند: « فرستادگان یهود برای نجات یهودیان به آلمان نیامده‌بودند... آنان در پی زنان و مردان جوانی چشم می‌گرداندند که مایل به رفتن به فلسطین و آمادهٔ مبارزه... و جنگ در راه فلسطین باشند. » ( ۳۵ )

« هاینتس هوهنه » با نقل شواهد مستندنوشت: «... فن میلدن اشتاین رئیس دایرهٔ ۱۱۲ - ۱۱ امور مربوط به یهودیان در کمک به سازمانهای صهیونیستی در زمینهٔ تأسیس و تشکیل اردوگاههای آموزشی جهت تعلیم مجدد یهودیان جوان برای کار در« کیبوتسها »ی فلسطین از بذل کوشش فروگذار نمی‌کرد. وی فعالیت صهیونیستها را به دقت تعقیب می‌کرد و به دایرهٔ تحت تصدی خویش دستور تهیهٔ نقشه‌هایی را داده بود که پیشرفت عملیات صهیونیستها را در میان یهودیان آلمان نشان می‌داد.» ( ۳۶ )

این اردوگاههای آموزشی متعاقب توافقی که بین فرستادگان صهیونیست و« آدولف آیشمن » به عمل آمد در آلمان نازی تأسیس یافت. روزنامه‌نگار اسراییلی، هناآرنت Hannah Arendt، از برخورد « آیشمن » با صهیونیستها پرده برگرفته نوشت:

« گروه اخیر، یعنی صهیونیستها، بر خلاف هواخواهان جذب یهود درسایر ملل، که آیشمن همیشه ایشان را به دیدهٔ تحقیر می‌نگریست، و نیز بر خلاف یهودیان مؤمن که مایهٔ ملالت خاطر وی بودند همچون خود او، یعنی آیشمن، مردمی ایدآلیست بودند. » ( ۳۷ )

چنانکه می‌دانیم صهیونیستها همیشه به دیدهٔ موافقت بر یهودآزاری یا ( آنتی‌سمیتیسم ) می‌نگریستند و برای آینده چشم امید بدان داشتند و لذا عقد اتحادی مخفی بین صهیونیسم و فاشیسم به‌هیچوجه غیر طبیعی نبود. صهیونیستها که می‌خواستند با توسل به هر وسیله به هدفهای خویش برسند به شیوه‌ای غریب علیه اوباشی و یهودآزاری نازیان عکس‌العمل نشان دادند. صهیونیست انگلیسی، لرد ملکت، در کتابی که در سال ۱۹۳۷ منتشر کرد نوشت که یهودآزاری در آلمان مانعی بر سر راه مناسبات نزدیکتر بین آلمان و دیگر ملل اروپا بود. و لذا همین ملکت برای تخفیف وخامت وضع توصیه کرد که یهودیان آلمان به فلسطین کوچانده شوند. کتاب او را نمی‌توان ادعا نامه‌ای علیه شرارتها و ستمگریهای نازیان شمرد. ( ۳۸ )

حییم وایزمن بر وقایعی که در آلمان می‌گذشت با آرامش و متانت بازهم بیشتری می‌نگریست. وی در پاسخ به پرسشی که« کمیسیون سلطنتی فلسطین » در بارهٔ انتقال شش ملیون یهودی مقیم اروپای غربی به فلسطین کرده بود اظهار داشت: « خیر، سالخوردگان خواهندرفت، اینها غبارهایی بیش نیستند؛ بقایای پوسیدهٔ اقتصاد و اخلاق... فقط شاخه‌ها خواهد ماند. »

بیست و یکسال پس از شکست آلمان نازی، رهبران صهیونیست اینک علل و موجبات بیطرفی آمیخته به اخلاص خویش را بیان می‌کنند. «یلعازارلین‌وه Eliezer Linveh» صهیونیست برجسته اعلام داشت:

« اگر ما( یعنی صهیونیستها ) نجات حداکثر یهودیان

را وظیفهٔ اساسی خویش قرار می‌دادیم در این صورت باید با پارتیزانها همکاری می‌کردیم. در آن ایام در لهستان و لیتوانی و مناطق اشغالی روسیه و یوگوسلاوی و بعدها در اسلواکی پایگاههای پارتیزانی‌وجود داشت. اگر وظیفهٔ اساسی و اصلی ما ممانعت از تصفیهٔ یهودیان بود و اگر با پایگاههای پارتیزانی تماس می‌گرفتیم می‌توانستیم جان عدهٔ زیادی را نجات دهیم. » ( ۳۹ )

یکی دیگر از رهبران صهیونیست، حییم لاندو، در این زمینه نظریات« یزحاک‌گروئن‌بوم✿ » را افشا می‌کند که در دوران شرارت فاشیستها ریاست کمیتهٔ صهیونیستی« نجات » را بر عهده داشت. وی از گروئن‌بوم نقل می‌کند که گفت: « وقتی از من پرسیدند که آیا حاضری برای نجات یهودیان از « کارن هاچود✿✿ » ( یعنی صندوق صهیونیستی ) پول بدهی؟ گفتم نه. حالا هم می‌گویم نه. به نظر من باید در برابر این موج مقاومت کرد و گرنه مارا در بر خواهد گرفت و فعالیت صهیونیستی ما را تضعیف خواهد کرد. » ( ۴۰ )

سیاست صهیونیستها در مقابل فاشیستها (براساس معامله‌ای‌که بین فرستادگان صهیونیست و آیشمن صورت گرفت ) موافقت ضمنی بود و به پدید آمدن شرایط و اوضاعی مساعدت‌کرد که موجب شد تعقیب و آزار یهودیان آلمان به منتهای خود برسد. این سیاست همچنین متضمن ترتیب دادن بعضی اعتراضات « بعد از واقعه » به منظورکسب امتیازات سیاسی و تحصیل سرمایهٔ بیشتر بود.

✿ Yizchak Gruenbaum

✿✿ Karen Haechod

« هناآرنت » در اشاره به‌عواقب و آثار مهم « قرارداد بین مقامات نازی و آژانس یهود در بارهٔ فلسطین که از لحاظ طرفین بسیار رضایتبخش بود » نوشت: « نتیجه این بود که در دهـهٔ سـی آنگاه که یهودیان امریکا با صرف کوشش بسیار کالاهای آلمانی را تحریم کردند فلسطین- آنهم فلسطین- پر از انواع کالاهای« ساخت آلمان » بود. » ( ۴۱ )

دیویدفلینکر David Flinker روزنامه‌نگار امریکایی در بیست و چهارم ماه مه ۱۹۶۳ در مجلهٔ «تاگ‌مورگن جرنال*» نوشت که « بن‌گوریون در مقام رییس آژانس یهود در اورشلیم، طی دهـهٔ سی قـراردادی تحت عنوان « مسألهٔ انتقال » با حکومت هیتلر منعقد کرد که به موجب‌آن اموال یهودیانی که آلمان را ترک گفته بـودند بـه صورت کالا بـه فلسطین منتقل می‌شد، و بدین‌ترتیب مانع از اجرای تحریم کالاهای آلمانی می‌گردید... »

به‌علاوه«بن هکتBen Hecht» علناً بن‌گوریون‌رامتهم کرد به‌اینکه در ایامی که عامهٔ مردم جهان ازستم و شرارت نازیان آگاه گشته بودند وی تعمداً دم فرو بسته و خاموشی گزیده بود.

در بیست و پنجم نوامبر ۱۹۴۰ کشتی پاتریا Patria را در بندر حیفا، واقع در فلسطین، منفجر کردند. در این ماجرا پنجاه تن از کارکنان کشتی و ۲۰۲ تن مهاجر تلف شدند.

این مردم در یکی از ملتقاهای دهلیز پر پیچ و خم جریان حوادث نابود گشتند، در حالی که نه قاتلان خویش را می‌شناختند و نه انگیزه‌های جنایت را. رشته‌ای از وقایع

* Tog Morgen Journal

منتهی به‌این فاجعه‌ای شد که در مانور بغرنجی که رهبران صهیونیست ترتیب دادند و با نظم و دقت تمام به مورد اجرا گذاردند می‌توان واقعه‌ای برجسته‌اش خواند. پیش از آنکه به‌شرح انفجار « پاتریا » بپردازیم لازم است این وقایع را از نظر بگذرانیم:

در میان بانکداران امریکا، «جاکوب. ه. اسکیف*» و داماد و جانشین او«فلیکس واربرگ**» وپسرش «ادوارد ـ واربرگ» را مردمی قوی پندار می‌دانند. پایه‌گذار این شهرت، جاکوب اسکیف، صاحب بانک « کوهن‌ـ لواب وشرکاء ***» بود که بعدها فرمانروای حقیقی کمیتهٔ یهودیان امریکا گردید. این کمیته که درسال ۱۹۰۶ بنیاد گذارده شد« دفاع از حقوق یهودیان جهان » را اساس برنامهٔ خویش اعلام کرد. برنامهٔ اسکیف هرچند بکر و بدیع نبود و نسخهٔ دوم طرح انگلیسیها بر اساس« سازمان جهانی صهیونیستها » ساختهٔ مرتصل بود برای امریکا تازگی داشت. کمیتهٔ یهودیان امریکا درلباس همدردی بایهودیان ممالک مختلف وسیله‌ای بود دردست بانک « کوهن‌ـ لواب وشرکاء» و«برادران‌لهمن****» و خانوادهٔ «اشتراوس» برای سرمایه گذاری در نقاط مختلف جهان. ( رابی شنیرسن، خاخام ریگا، با همین دسته از بانکداران بود که طی اقامت خویش درآلمان تماس گرفت ). باری، کمیتهٔ یهودیان امریکا به پیروی از تعلیمات رؤسای خود نخست با صهیونیسم سخت به

Jacob H . Schiff *

Felix Warburg **

Kuhn, Loeb and Co. ***

The Lehmen Bros ****

معارضه برخاست زیرا که رهبران صهیونیست صدور سرمایه را ازکشوری دیگر، یعنی بریتانیا، تشویق می کردند. به هر حال، بانک کوهن ـ لواب و برادران لهمن، «بنگاه اقتصادی فلسطین» را بنیاد نهادند. چندی بعد « ا. مارشال A. Marshall » و «ل. اشتراوس» که ــ البته به‌سود جیب خویش ــ سرمایهٔ بنگاه را تأمین کرده بودند تغییر جبهه دادند و به‌صهیونیستها پیوستند. همین گروه که از پشتیبانی عده‌ای از قدرتمندترین سرمایه‌داران یهود برخوردار بود طی ده سال، اکثریت سازمانهای یهود در امریکا وازآن جمله سازمانهای مذهبی‌را در قالبهای صهیونیستی و متمایل به صهیونیسم تجدید سازمان کرد و ظرف اندکی بیش ازبیست‌سال سرمایهٔ بنگاه را به‌بیش ازپنج برابر افزایش دادو بیشتر رشته‌های اقتصاد فلسطین راتحت نفوذ ونظارت خویش درآورد.

درسال ۱۹۲۹ «ا. مارشال» که‌خود از سهامداران«بنگاه اقتصادی فلسطین» بود پیرامون ورود عده‌ای ازامریکاییان «غیر صهیونیست» با «آژانس یهود*» که سازمانی مشورتی و آزاد وزیرنظر «نمایندهٔ بریتانیا درفلسطین» بود مذاکرات‌موفقیت‌آمیزی رابه‌انجام رساند.( درمیان «غیرصهیونیستها» عده‌ای از ثروتمندترین تجار وصاحبان صنایع امریکا بودند که ۵۰درصد(!) اعضای آژانس را تشکیل می‌دادند).

« کنگرهٔ یهودیان جهان» که‌شاخهٔ« غیر صهیونیستی» سازمان جهانی صهیونیستهاست درسال ۱۹۳۶ تأسیس شد. در دستگاه رهبری این کنگره نمایندگان وعاملین حقوق‌بگیرسرمایه‌

* این سازمان را نباید باآژانس تلگرافی یهودکه اقدام تبلیغاتی صهیونیسم جهانی است اشتباه‌کرد .

داران امریکا که در رأسشان ناهوم گلدمن قرار داشت آشکارا نقش غالب ومسلط را داشتند.

رهبران صهیونیست، تأسیس یک «مرکز ملی» درفلسطین را، بویژه ازلحاظ خود، بسیار به‌سود وصرفه می‌دیدند. ماقبلاً برهدفهایی که‌این گروه تعقیب می کرد اشاره داشتیم.صهیونیستها تا ۱۹۳۹ از نزدیک وصمیمانه با انگلیسیها همکاری می کردند. علت امر یکی این بود که منافع محافل حاکمهٔ انگلیس در خاورمیانه با منافع و اغراض رهبران صهیونیست انطباق داشت و نیز این که بریتانیا در میان قدرتهای امپریالیستی آن روزگار قدرت فائقه بود.

نظر به‌افزایش سرمایه‌های امریکایی درفلسطین وهم افزایش نفوذ این سرمایه‌ها درشرکت صهیونیستی ونیز این حقیقت که رهبران صهیونیست همچنان درآن واحد به‌لاس‌زدن باامریکاییهاونازیها ادامه می‌دادند لندن لازم‌دانست که‌بدیشان فشار آورد وایشان رابه همکاری مطلق باخود ناگزیر سازد.

برای نیل بدین منظور بریتانیای کبیر که مبتکر وبانی طرحهای متعدد در زمینهٔ امکان یهودیان درفلسطین واستعمار آن سرزمین بود در سال ۱۹۳۹ کتاب سفیدی منتشر کرد و به‌موجب آن‌مهاجرت یهودیان رابه‌فلسطین سخت محدود نمود ودر عین حال ملاکین و متنفذین محلی را به‌معارضه با ساکنان یهودی برانگیخت.

در این ضمن نازیان بر شدت تعقیب و آزار یهودیان می‌افزودند: هزاران نفر را یا به‌اردوگاههای کار اجباری و یا به «اردوگاههای آموزشی» و از آنجا به‌فلسطین اعزام می‌داشتند. «هاگن» ضمن دفاع ازنظر «پولکس» نوشت: «محافل ملی یهود

ازسیاست آلمان نسبت به‌یهودیان خرسندند زیرا به‌افزایش جمعیت یهودیان فلسطین مساعدت می‌کند، چندانکه می‌توان امیدوار بود در آیندهٔ نزدیک جمعیت یهودیان براعراب فزونی یابد.» (۴۲)

«هاینتس هوهنه» تأکید می‌کند که «دار و دستهٔ صهیونیستی که ازجانب« هاگانا» حمایت می‌شد و عامل مورد اعتمادآیشمن، یعنی پولکس، جزء دستگاه رهبری‌آن‌بودباسیاست جدید انگلستان درمسألهٔ فلسطین مخالفت می‌ورزید.» (۴۳) این‌سازمان« شبکه‌ای ازعمال‌مورد اعتماد رادراروپا بوجودآورد که کارشان اعزام یهودیان، از راه قاچاق، به فلسطین بود. دار و دستهٔ «گولومب*» در انجام این کار، درقبول مساعدت اس اس‌ها نیز وسوسه وتردیدی به‌خود راه نمی‌داد.»(۴۴)

«هوهنه» درتشریح روابط نهانی بین نازیها وصهیونیستها نوشت:« طی‌ایام قتل وغارت یهودیان که بانام رمزی «شب بلورین»آغازشد دوتن‌ازنمایندگان‌موساد**، پینوگینزبرگ Pino Ginzburg وموشه اواورباخ Auerbach وارد رایش‌هیتلر شدند: آنها پیشنهاد کردند که در انجام برنامهٔ صهیونیستها مبنی برآموزش مجددیهودیانی که‌آمادهٔرفتن به‌فلسطین‌اند تسریع‌شود.

«...وسایط نقلیه‌ای که برای انتقال یهودیان در اختیار «موساد» گذارده شده بود نمی‌باید فلسطین را به‌عنوان مقصد سفر اعلام دارند واین یکی ازشرایطی بود که دستگاه اطلاعاتی آلمان قائل شده بود.» (۴۵)

پینوگینزبرگ نخستین بخش ازسهمیهٔ خودرا درماه مارس

* الیاهوگولومب ازفرماندهان‌هاگانا.

** سازمانی بود که رهبران هاگانا تأسیس کردند.

۱۹۳۹ آماده داشت. هوهنه می‌نویسد: «این بخش مرکب از ۲۸۰ مهاجر بود؛ برطبق تعلیمات رایش مقصد ظاهری مهاجرت مکزیکو اعلام شد. این ۲۸۰ نفر در «وین» به‌گروه دیگری ملحق شدند که‌موشه اوارباخ تدارك دیده بود. این عده در بندر «سوشک Susak» واقع در یوگوسلاوی سوار کشتی کلورادو شدند و به «اترانتو Otranto» در حوالی «کورفو Corfu» انتقال یافتند... و بالاخره به‌فلسطین تحویل شدند.... اقدامات متقابلهٔ انگلیسیها هرقدر به‌شدت می‌گرایید آمادگی‌دستگاه «هایدریخ» در کمك به‌ـ صهیونیستها به‌همان میزان افزایش می‌یافت. همین دستگاه در اواسط تابستان به‌گینزبرگ اجازه داد کشتیهای خودرا به‌ـ «امدن Emden» و هامبورگ ببرد ویهودیان را بلاواسطه از آلمان انتقال دهد.»(۴۶)

چنانکه می‌دانیم محرك صهیونیستها دراین کار نه‌جان‌و مال مردم‌بلکه افزایش شمارهٔ ساکنان‌فلسطین بود. این‌سیاست‌با منافع سرمایه‌های‌انحصاری امریکا که شرکت‌جهانی‌صهیونیستها اینك بطور فزاینده وآشکار وبانقض‌قرارداد دیرینهٔ خودبابریتانیا باوی متحد می‌شد انطباق کامل‌داشت. این‌شرایط واوضاع بود که موجب نابودی کشتی« پاتریا» گردید.

چون کشتی در حیفا لنگر انداخت مقامات انگلیسی که اینك قانون جدید مهاجرت را اجرا می‌نمودند به‌سرنشینان‌اجازه ندادند پیاده شوند وگفتند که کشتی را با سرنشینانش به‌جزیرهٔ «موریس» خواهند برد. بنابراین دستگاه اطلاعاتی صهیونیستها تصمیم‌گرفت کشتی را با کلیهٔ سرنشینانش نابود کند.

درمیان بسیاری ازعلل ناشناختهٔ اقدام بدین کار علت و موجبی آشکار بود: پیش از منفجرکردن پاتریا وسرنشینانش

صهیونیستها افسانه‌ای را درخصوص مورد بیسابقه‌ای ازخودکشی دستجمعی مردمی که «مرگ را برجدایی از وطن ترجیح دادند» جعل کردند. پیش‌بینی می‌کردند که مرگ این عده وشیوع خبر آن «روح صهیونیسم» را درهمه‌جا تحکیم خواهدکرد و افکار عامه راعلیه انگلیسیان برخواهد انگیخت ومنجر به‌لغو دستوری خواهد گردید که مهاجرت به‌فلسطین رامحدود می‌کرد: آری فلسطین، که‌هم اینک برخی محافل مالی امریکا سخت بخاطر آن‌تلاش می‌کردند.

«جون» و«داوید کمیکه»می‌نویسند: «منشاء انفجار هرگز رسماًمعلوم‌نشد اما برهمه روشن‌بود که‌این کار را هاگانا ترتیب داده است... لیکن درفلسطین، ودر خارج ازآن این افسانه که مهاجران، خودکشتی رامنفجر کرده‌اند قبول‌عامه یافت...»(۴۷)

* * *

باری، متعاقب برقراری تماسهای مؤثر بین دستگاه‌رهبری سازمان جهانی صهیونیستها وسرمایه‌داران برجستهٔ امریکا (در اواخر دههٔ بیست و اوایل دههٔ سی)عدهٔ اعضای‌سازمانهای صهیونیستی امریکا به نحوی مداوم فزونی یافت و در سال ۱۹۳۰شمارهٔ اعضای آنها برچهارصد هزار نفر بالغ گردید. روزنامهٔ یهودی «به پیش*» چاپ امریکا دریازدهم دسامبر۱۹۳۹ نوشت که «کنفرانس یهودیان» فقط وقتی بیدارست که مسألهٔ فلسطین مطرح باشد ووقتی صحبت ازنجات جان یهودیان ممالک مختلف در میان باشد خواب است.

بیگمان نقش بانک کوهن—لواب وشرکاء دربرانگیختن این قبیل احساسات اندک نبود. ضمناً باید توجه داشت که این

* Forward

«بیداری» در اوقاتی که مسائل مربوط به‌فلسطین مطرح بود به هیچ وجه ناشی از اشتیاق ایشان به‌توطن در ارض موعود نبود: مهاجرت ازامریکا به‌فلسطین هرگز قابل ملاحظه نبود.

همانطورکه وزارت خارجهٔ امریکا اذعان کرد «ایالات متحدهٔ امریکا (یعنی انحصارات امریکایی ی . ا) درتمام مدت دوران قیمومت، به‌فلسطین توجه داشت... ودر ۱۹۳۹ با کتاب سفید انگلیس که‌مهاجرت به‌فلسطین رامحدود می‌کرد مخالفت ورزید.» (۴۸)

در دسامبر سال ۱۹۴۲ شصت وشش تن ازسناتورها و۱۸۱ تن از اعضای کنگره از روزولت خواستند که «وطن یهودیان را بدیشان بازگرداند.»(۴۹) در ژوئیهٔ سال ۱۹۴۹ اکثریت‌نمایندگان هم در سنا وهم در مجلس نمایندگان از «ترومن» خواستند که «همهٔ نفوذ خویش رادرگشودن درهای فلسطین وتأمین‌مهاجرت بلامانع یهودیان بدان‌سرزمین ونوآبادی آن بکار اندازد...»

(مدارك واسناد مربوط به‌ادوار مختلف نشان می‌دهد که کلیهٔ قدرتهای ذی‌علاقه از ناپلئون بناپارت‌گرفته تا محافل حاکمهٔ امریکا که پس از جنگ دوم جهانی دراین صحنه نفوذ بیشتری یافته‌اندهمه مستقیماً ازاستعمار سرزمین معروف‌به‌فلسطین سخن داشته‌اند.)

«ا. لیلیانتال✿» می‌نویسد که‌از دسامبر سال ۱۹۴۲ به‌بعد رؤسای جمهور ایالات متحده مدام تحت فشار سناتورها و اعضای کنگره قرار داشتند که درخواست می‌کردند و می‌گفتند بریتانیا را باید وادارکرد که محدودیتهای مربوط به‌مهاجرت به‌فلسطین رالغو کند. ضمناً درحوالی همین‌هنگام سهم سرمایهٔ

✿ A. Lilienthal روزنامه نگار امریکایی.

«بنگاه اقتصادی فلسطین» به‌بیش ازچهار برابر سرمایهٔ اولیه افزایش یافته و مستلزم حمایت و تضمین مؤثر بود.

بااین همه «هنری مورگنتاو*» وزیر دارایی کابینهٔ روزولت می‌نویسد: «از اوت ۱۹۴۲ به‌اینطرف ما درواشینگتن می‌دانستیم که نازیها در نظر دارند کار ریشه کنی کامل یهودیان اروپا رابه‌پایان برند. طی یکسال ونیمی که ازاین ماجرا می‌گذشت وزارت‌خارجه دراین‌مورد عملا کمترین اقدامی‌نکرده بود.»(۵۰)

باری، سناتورها و اعضای کنگره خواستار رفع محدودیتی بودند که بریتانیا برمهاجرت به‌فلسطین اعمال کرده بود، و نیز خواستار آزادی انتقال پناهندگان به‌خاورمیانه—اما نه‌به‌امریکا. هرچند صدها کشتی پس‌از تخلیهٔ بار در بنادر اروپا خالی وبی‌سرنشین به‌سوی‌بنادرش درحرکت‌بودند. به‌این‌ترتیب درحقیقت جز یک‌راه به‌روی هزاران پناهندهٔ یهودی گشوده نبود.

انگشت « بنگاه اقتصادی فلسطین» ومرکز صهیونیستی درتمام این ماجراها به‌وضوح دیده می‌شد.

درسالیان آخرجنگ جهانی دوم عامهٔ مردم همهٔ کشورها ازشرارت وستم نازیان آگاه گشتند لیکن صهیونیستهایی که در جنایات بیشمارشان معاونت داشتند ناشناخته ماندند و با استفاده از وسایل و امکاناتی که متحدانشان در اختیارشان نهادند از مجازات رستند ودهلیزهای پرپیچ‌وخم وناشناخته‌ای رادرپشت سرخویش برجای گذاشتند.

درآن زمان کمیتهٔ کذایی« رستگاری» مبعوث سازمان صهیونیستی یهود، درمجارستان انجام وظیفه‌می‌کرد. رئیس‌این کمیته شخصی بود به‌نام رودلف کاستنر Rudolf Kastner که

* Henry Morgenthau

روابط بسیار نزدیک و دوستانه‌ای باآیشمن داشت. به‌قول هنا آرنت «بزرگترین ایدآلیستی که آیشمن به‌عمر خود در میان یهودیان دید دکتر رودلف کاستنر بود... و با او به‌این توافق رسید که‌او یعنی‌آیشمن درازای «حفظ‌نظم» دراردوگاههای‌واقع درمجارستان(ی. ا)* که از آنجا صدها یهودی به‌آشویتس اعزام شدند باعزیمت «غیرقانونی» چندین هزار یهودی به‌فلسطین موافقت کند. (در واقع قطارها را پلیس‌آلمان محافظت می‌کرد.)

هناآرنت خاطرنشان می‌کند که یهودیان برجسته و اعضای سازمان جوانان صهیونیست که به‌موجب این موافقتنامه ازمرگ نجات یافتند به‌قول آیشمن «بهترین مواد حیاتی» بودند ولذا به‌گمان آیشمن دکترکاستنر یهودیان همکیش وهم نژاد خویش رافدای ایده Idea کرده بود.(۵۱)

دکترکاستنر چون به‌سلامت به‌فلسطین رسید نام خود را از رودلف به «اسرائیل» تغییر داد و یکی از عمال فعال حزب صهیونیستی «ماپای» شد که بن‌گوریون و گلدامایر و دیگران رهبران آن بودند. بعدها چون اعتراف کرده وگفته بود که مرکز صهیونیستها در« تصفیهٔ» هزاران یهودی مجار دست داشته پلیس مخفی اسرائیل درخفا اورا «تصفیه» کرد.(۵۲)

...سال۱۹۴۴ بود. ارتشهای‌آلمان درزیرضربات واحدهای شوروی عقب می‌نشستند؛ آلمان، فشار تلفات انسانی ومادی خویش رابه شدت احساس می‌کرد. فرماندهی نازی برای‌انتقال واحدهای خویش وتمرکز ایشان دراسرع وقت دربخشهایی از جبههٔ شرق که آسیب‌پذیرتر از دیگر نقاط بود نیاز به‌وسایل

* تکیهٔ روی‌کلمات از ی. ا

حمل‌ونقل یعنی به‌هزاران کامیون داشت.

درآغاز ماه‌مه۱۹۴۴ آیشمن دستور یافت ازطریق صهیو-نیستها ودر ازاء وعدهٔ آزادی یهودیان ازاردوگاههای آلمانی برای انتقال به‌فلسطین ده‌هزار کامیون برای ارسال به‌جبههٔ شرق تدارك کند. (تا این هنگام یهودیان در حدود سی درصد کل جمعیت فلسطین راتشکیل می‌دادند.)

آیشمن با « یوئیل برانت Joel Brandt ، یکی از رهبران صهیونیست، از مردم مجارستان، ملاقات کرد ونامبرده پیشنهاد اورا بی‌درنگ به‌اطلاع کمیتهٔ صهیونیستی رساند و کمیتهٔ مزبور او را برای مذاکره با نمایندگان آژانس یهود به-استانبول فرستاد (۵۳). رهبران یهود به‌پیشوایی «حییم‌وایزمن» بی‌تأمل و تردید موافقت کردند ده‌هزار کامیون مورد تقاضا رادر اختیار فرماندهی نازی درجبههٔ شرق بگذارند(۵۴). صهیونیستها همیشه کشورماونیروی‌مسلح ماراد‌شمنان‌مستقیم خویش دانسته‌اند ومی‌دانند، ولذا اتخاذ این تصمیم برای ایشان‌امری بود طبیعی.

سیاستمداران ومعامله‌گران صهیونیست که تا به‌امروزهم خویشتن را مدافع ونیکخواه یهودیان همهٔ کشورها قلمداد می-کنند ازاین بابت که علاوه بر روسهاو اوکرائینی‌ها وبلوروسیها ومردم ملیتهای‌دیگر، سربازان‌یهودی نیزدرمیان افراد واحدهای ارتش مابودند که نازیها می‌خواستند به‌هرقیمت مانع از پیش-رویشان گردند پشیمانی و تأسفی در خود احساس نکردند. این مردم، خواه حزبی یاغیرحزبی، مردمی بودند که‌باافتخار ازمیهن خویش دفاع می‌کردند. بااین حال، جان باختن ایشان در اوضاع و احوالی که صهیونیستها آمادهٔ ایجاد آن‌بودند هرگز مایه و موجب ناراحتی و تأسف حضرات نبود. «موریس ارنست

Morris Ernst» روزنامه نگار امریکایی درست می‌گوید که: «صهیونیستها پروای خون انسانها را، اگر خون خودشان نباشد، ندارند.» (۵۵)

«حییم‌وایزمن» رهبر وقت سازمان جهانی صهیونیستها و یاران او، اشخاصی چون ناهوم‌گلدمن، بن‌گوریون، لوی‌اشکول وگلداما یر وبسیاری دیگر از رهبران حالیهٔ سازمان، در مسألهٔ تحویل کامیونها چرچیل را تحت فشار قرار دادند وفقط ترس‌از افشای راز وخشم افکار عمومی جهان بود که سازمان دهندهٔ توطئه های عدیده علیه کشور مارا «باکراه ودلگرانی(۵۶)»از قبول این تقاضا بازداشت.

طی‌سالیان آخر جنگ، تحت تأثیر ونفوذ سرمایهٔ امریکایی که‌نقش غالب ودائم‌التزایدی رادر جهان سرمایه‌داری ایفا می کرد« شرکت جهانی صهیونیستها» متدرجاً درکلیهٔ مراتب و سطوح خود تجدید سازمان یافت. غرض این بود که سازمان مزبور بتواند درآینده مناسبات بسیار نزدیک بادستگاه اقتصادی واطلاعاتی وتبلیغاتی ونظامی ایالات متحده برقرار کند. دراین ضمن سرمایهٔ امریکایی برنفوذ خود در خاورمیانه، به ویژه در فلسطین، می‌افزود. حتی‌درخود ایالات متحدهٔ امریکا نیز افزایش عدهٔ سازمانهای صهیونیستی سریع بود. رهبران شرکت جهانی صهیونیستها به‌پیروی از شیوهٔ دیرینهٔ خویش در حمایت از نیرومندترین‌قدرت امپریالیستی‌زمان، هرروز بیشتر ازپیش‌سرنوشت خویش را به‌سرمایه‌های امریکایی‌گره می‌زدند.

«یلعازارلیونه»درتوصیف‌صهیونیسم درایالات متحدهٔامریکا نوشت که سازمانهای صهیونیستی ایالات متحده «افراد را نه‌ـ به‌شرکت در ساختمان کشور بلکه به‌حمایت سیاسی ومالی از

کارهایی تشویق می‌کردند که توسط سایر یهودیان به‌انجام می‌رسید.» (۵۷) وچه نغز گفت یکی از رهبران صهیونیست که: بحث وگفتگوی صهیونیستی در ایالات متحده چیزی بود که طی آن مبلّغ می‌کوشید فرد یهودی را به‌رفتن متقاعد کند حال‌آنکه مخاطب می‌گفت وقتی خواهد رفت که‌مبلّغ خودرفته باشد.

هنگامی که دومین اجلاسیهٔ کنفرانس یهودیان امریکا، که‌درآن نقش غالب باصهیونیستها بود، در دسامبر۱۹۴۴در «پیستبورگ*»گشایش یافت بسیاری ازنمایندگان مسالهٔ رشدو افزایش «احساسات ضد یهود» را در امریکا پیش کشیدند. م. ج. سلونیم M. J. Slonim نمایندهٔ «سنت‌لوییس**» طی سخنان خویش گفت:

«ظاهراً ازمیان تمام مسائل ومشکلات، بیش‌از همه مسائل مربوط به‌امریکا کنفرانس را برانگیخته بود. اکثریت عظیم نمایندگان بطورقطع موافق این بودند که مسألهٔ مبارزه با «احساسات ضدیهود» در ایالات متحدهٔ امریکا دربرنامهٔ کار کنفرانس یهودیان امریکا قرار گیرد.» (۵۸)

اما رهبران صهیونیست بااستفاده ازموقعیتهای حساس خود دراین مجمعی که نمایندگان جریانهای مختلف سیاسی و فکری جامعهٔ یهودیان امریکا حضور یافته بودند کنفرانس را از بحث در مسألهٔ یهودآزاری بازداشتند. این امر موجب شد «رابی ماکس نوس بوم***» دراشارهٔ به‌این مطلب اظهار دارد: «آیااین مسخره نیست که پانصد نماینده دورهم جمع شوند و در بارهٔ

* Pittsburg

** Saint Luis

*** Rabbi Max Nussbaum

هرموضوعی صحبت کنند... جز همان موضوعی که به‌قلب و روح هریهودی نزدیکتر ازهرچیز است؟» (۵۹)

ناهوم گلدمن، رهبر صهیونیسم جهانی، صاف وساده گفت که کنفرانس «برای بحث در بارهٔ امری اجتماع کرده است که به‌نظرمن در زندگی یهودیان ازمسالهٔ مبارزه علیه«یهودآزاری» درامریکا به‌مراتب مهمتر است...» (۶۰)

کنفرانس با تسلیم دربرابر اراده و خواست رهبری صهیونیسم مسالهٔ مبارزه بانازیسم راپاک‌موردبی‌اعتنایی قرارداد و به‌اظهارکلی: «نجات یهودیان وسایر مردم ممالک زیرسلطهٔ دول محور*» اکتفا کرد. درعین‌حال قطعنامه‌ای‌راتصویب کرد که‌استعمار فلسطین راطلب می‌نمود، ونیز قطعنامه‌ای دیگرکه خواستار «بازگرداندن اموال**» پس از جنگ بود. قطعنامه‌ای که خواستارتشکیل «کمیسیون بین‌المللی‌ترمیم وضع یهود»بود لزوم استرداد اموال جوامع وسازمانهای یهودی وخانواده‌هایی راکه نابود شده واز بین رفته بودند یادآوری می‌کرد وازهمان سال۱۹۴۴ اساس« موافقتنامهٔ غرامت» (۶۱) (وبه دیگر سخن خونبها) راکه بعدها توسط رهبران صهیونیست اسراییل و فرمانروایان «نئونازی» آلمان باختری امضاء شد پی‌افکند.

***

جنگ جهانی دوم پایان پذیرفته وآلمان‌نازی خردگشته و پرچم پیروزی‌را سربازان ما برفراز رایشتاگ برافراشته بودند.در زندانها و اردوگاههای اسیران چهارطاق شد؛ بقیة‌السیف‌راهزنان نازی با استفاده از بیراهه‌هایی‌که برکمترکسانی شناخته بود

* آلمان وایتالیا وژاپن (محور رم، برلن، توکیو).

** استرداد اموال‌کشته شدگان یا اخراج شدگان.

به‌اکناف واطراف جهان گریخت، اما شاید هیچیک ازایشان آن اطلاعات جامع ودقیقی راکه آدولف آیشمن دربارهٔ نقش واقعی وماهیت‌بازیهای پشت‌پردهٔ صهیونیستها طی سالیان جنگ داشت دارا نبود.

درژوئن ۱۹۴۵ به‌محض اینکه جنگ پایان پذیرفت بن‌گوریون برای انجام مأموریتی مخصوص به‌امریکا آمد. درآنجا باگروهی ازاشخاص «مورد اعتماد» مسائل مربوط به «جنگ دیگری» را مورد بحث وگفتگو قرار داد. این جمع درخصوص ایجاد صنایع جنگی دربخش «اسکان‌شدهٔ» فلسطین گفتگو کردند، زیرا آنطورکه بن‌گوریون گفت: «آینده‌ای نزدیک ممکن است مارا درگیر درجنگ باارتشهای ممالک عربی بیابد». وی دراثر خویش به«نام‌اسرائیل، یاسالهای مبارزه» باد درغبغب می‌افکند ومی‌گوید: «با مبلغی کمتر از یک میلیون دلار ماشین‌آلات و دستگاههایی خریدیم که بیش ازچندین میلیون دلار ارزش‌آنها بود، و همهٔ این ماشین آلات به‌سلامت به‌فلسطین ارسال شد.» (۶۲)

درژوئیهٔ سال۱۹۴۷ هم او در مقام وزیر دفاع دستوراتی خطاب به‌واحدهای «هاگانا» صادرکرد که طی آن تأکید می‌شد که‌هاگانا «عامل عمده وتعیین کننده» خواهد بود و می‌گفت: «باتجاوز مسلحانهٔ اعراب جز با نیروی مسلح نمی‌توان مقابله کرد، و نتیجه‌ای جز آنچه با اسلحه و نیروی یهود به‌دست خواهد آمد ممکن نیست.» (۶۳)

فیروزی‌جناح هواخواه امریکا دردستگاه صهیونیسم جهانی، در بیست و دومین کنگرهٔ صهیونیستها که هفت ماه پیش از آن یعنی دردسامبر۱۹۴۶ درشهر «بال» تشکیل شده بود تثبیت‌شد.

دکتر موشه‌سنه که آن‌زمان عضو آژانس یهود بود ضمن اعلام اینکه اینک همبستگی و یکپارچگی قوای امریکا وصهیونیسم کامل گشته است تأکید کرد که جز نفوذ سیاسی ایالات متحدهٔ امریکا وفشار همزمان نیروهای مسلح یهود فلسطین چیزی نخواهد توانست انگلستان را به‌قبول خواستهای ایشان وادارد. (۶۴) صهیونیستها که اینک آشکارا مورد حمایت سرمایه‌های انحصاری امریکا بودند نخستین تقاضایشان این بود که بریتانیای کبیر مقررات منع مهاجرت یهودیان را به‌فلسطین لغو کند.

همزمان بامبارزهٔ وسیع در راه تأمین ورود بی‌قید وشرط به‌فلسطین، مرکز صهیونیستها که اینک از انگلستان تنگدست به‌امریکا نقل مکان کرده بود سخت می‌کوشید یهودیانی راکه‌در اردوگاههای آوارگان اروپای‌غربی‌بسر می‌بردند« نجات دهد.»

رهبران صهیونیست انواع راهچاره را از مدنظرگذراندند: فی‌المثل، «رابی کلاسنر»* طی گزارش خودبه کنگرهٔ یهودیان امریکا، که‌نفوذ صهیونیستها درآن غالب بود، دراین خصوص یعنی در زمینهٔ کوشش صهیونیستها برای سوق دادن آوارگان به‌فلسطین پیشنهاد کرد که علاوه برخودداری از رساندن‌آذوقه به‌آوارگان یهودی‌تبار بـه‌ها‌گانا باید مأموریت داده شود که ایشان رابا عملیات ایذایی به‌ستوه آورد.(۶۵)

«لویس نلسن **Louis Nelson**» یکی از رهبران برجستهٔ کارگران امریکا گزارش داد کـه سازمانهای صهیونیستی که اردوگاههای آوارگـان را اداره می‌کردند «برای وادارکردن آوارگان به‌قبول صهیونیسم والحاق به‌ارتش یهود درفلسطین و

* Rabbi Clausner

دست کشیدن از اختلافات سیاسی و مطالبهٔ حقوق مشروع خود دست به یک رشته عملیات «جنگی» زده بودند.(۶۶)

موریس ارنست، روزنامه‌نگار امریکایی فاش کرد که چگونه صهیونیستهای امریکا کلیهٔ کوششهایی را که برای گشودن درهای امریکا به‌روی آوارگان ویا اعطای حق پناهندگی سیاسی بدیشان در ممالک موردانتخاب خویش به‌عمل می‌آمد عقیم می‌ساختند. (۶۷) علت این بود که صهیونیستها هیچگاه درنظر نداشتند ازاین«نیروی حیاتی» که حتی از نخستین‌سالیان ظهور فاشیسم برآن—البته مشروط به‌تعلیم وتربیت‌مجدد—به‌چشم عامل محلی عمده‌ای درجریان استعمار آتی فلسطین می‌نگریستند چشم بپوشند.

باری، «کنسرن صهیونیستی» قرارگاه مرکزی خودرا تغییر داد و در اولویت متحدان خویش تجدیدنظر کرد وشیوه‌های تازه‌ای را اتخاذ کرد لیکن هدفهای اساسی وعمده‌اش همچنان دست‌ناخورده ماند. فرانکلین روزولت*، باتوجه به‌شرایط‌واوضاع داخلی امریکا، در سخن از این هدفها گفت: «آنها، ( یعنی صهیونیستها ی. ا) می‌دانند که اگر به اعانه دهندگان بگویند: «جای دیگری نیست که این یهودی درمانده بخواهد برود» مبالغ کلانی جمع‌آوری می‌کنند. اما اگر پناهگاهی سیاسی برای همه صرفنظر از نژاد وعقیده ورنگ باشد پولی نمی‌توانند فراهم کنند.» (۶۸)

«لیلیانتال»گفتهٔ روزولت را تکمیل می‌کند و می‌نویسد: «عدم موفقیت جامعهٔ مقتدر وثروتمند یهودیان امریکا دراقدام به‌تحقیقی علمی ومبتنی بر واقع‌بینی درخصوص علل وموجبات

* Franklin Reosevelt رئیس‌جمهورفقیدامریکا (۱۸۸۲—۱۹۴۵)

«آنتی‌سمیتیسم یا رشد احساسات ضدیهود» حائز اهمیت است. نه‌سازمانهای مذهبی و نه‌سازمانهای متعدد غیر مذهبی یهودیان هیچیک مایل نیستند چنین سلاح مؤثری رااز دست بدهند. اگر تعصب رااز میان بردارید آنوقت «مؤسنی» وجود نخواهدداشت. به‌مجرد اینکه قدمهای موفقیت‌آمیزی را در جهت از بین بردن تعصب برداشتید سرچشمهٔ وجوه لازم برای فعالیتهای ملی یهود خواهد خشکید. ازاینرو هیچگونه حملهٔ علمی بر «آنتی‌سمیتیسم» ممکن نیست: واین توطئه‌ای است بین پیشوایان دین وملیون وسایر رهبران سازمانهای یهود.» (۶۹)

باری، فاشیسم که از آغاز دههٔ سی‌تا اواسط دههٔ چهل‌مرکز پرخاشجوی «آنتی‌سمیتیسم» بود منکوب شد. چنانکه صهیونیستها خود به صراحت می‌گفتند اینک به منابع جدید «آنتی‌سمیتیسم» نیاز بود، و لذا لازم می‌آمد که چنین منابعی را بسازند. بن‌گوریون دراین زمینه چنین گفت:

«من از اعتراف بدین نکته شرم ندارم که اگر قدرت می‌داشتم—چنانکه آرزویش رادارم—گروهی ازجوانان کاری راجدا می‌کردم، جوانان هوشمند، شایسته، وفداکار نسبت به‌آرمان‌ما ومشتاق وآرزومند کمک به‌رهایی یهودیان. آنوقت این جوانان را به ممالکی می‌فرستادم که یهودیانشان غرق در خودخواهی گناه آلوده‌اند. وظیفهٔ این جوانان این می‌بود که خود را غیر یهودی جلوه دهند.. ویهودیان را با شعارهای ضدیهودبه‌ستوه آورند، شعارهایی مانند« یهودی قاتل؛ یهودی برگرد به‌فلسطین... من قول می‌دهم که نتیجهٔ کار، از لحاظ مهاجرت، هزاران بار بیش از نتایج موعظهٔ هزاران فرستاده‌ای می‌بود که

* تکیهٔ روی‌کلمات از ی. ا

درگوشهای ناشنوا خوانده‌اند.» (۷۵)

آدم وقتی گفته‌ها و نوشته‌های نویسندگان طراز اول صهیونیسم را ، که «یهود آزاری» در نظرشان موهبتی است، به یاد می‌آورد ناگزیر منطقاً به این نتیجه می‌رسد که هر پدیده‌ای که مانع از وصول ایشان به هدفهای صهیونیستی خویش گردد می‌تواند به عنوان «ضد یهود» (یا آنتی سمیتیک) توصیف شود.

«واربرگ Warburg» یکی از چند نویسنده‌ای که زندگینامهٔ حییم وایزمن را نگاشته‌اند مورد متقاعد کننده‌ای از این تمایل را به دست می‌دهد. وی خاطرنشان می‌کند که چگونه اعراب را که علیه سلطهٔ صهیونیستها دست به اسلحه بردند نه تنها به عنوان مخالفان سیاسی بلکه به عنوان یک مشت جنایتکار قلمداد کردند و وقتی بر فعالیت ومخالفت خویش نسبت به‌یهودیان افزودند به‌ایشان نسبت «راهزن و آدمکش» دادند. همین نویسنده به‌سخن ادامه داده می‌گوید: « به نظر بسیاری از صهیونیستها چنان است که نیروی شومی، و یحتمل نیرویی ضد یهود، اعراب را برای ناراحتی و آزار یهودیان آفریده است. » (۷۱)

استعمارگران به ندرت آثار جنایات خویش را نگه می‌دارند و علی‌القاعده سند و مدرکی از آنچه مرتکب شده‌اند به دست نمی‌دهند. مع‌ذلک معلوم است که درسال یکهزار و نهصد و سی ۲۹/۴ در صد خانواده‌های عرب فلسطین فاقد زمین بوده‌اند (گزارش کمیسیون سلطنتی فلسطین اشعار می‌داشت که در این باره که چه تعداد از ایشان به زور توسط صهیونیستها از زمین ومزرعهٔ خود رانده‌شده‌اند اطلاعات دقیقی!

در دست نیست.) تـا سال ۱۹۳۶ کـلاً ۳۲۷۱ تقاضا از خانواده‌های اخراج شدهٔ عرب رسیده (۷۲) و ثبت شده بود (هر خانواده بـه‌طور متوسط مرکب از پنج عضو بود). حال، چه تعداد از خانواده‌ها نتوانسته‌اند تقاضا و شکایتی بدهند و چه تعداد تقاضا اصولاً به ثبت نرسیده معلوم نیست.

«مارتین بابر» فیلسوف صهیونیست با فروتنی اظهار داشت که« اشتباه اساسی صهیونیستها در حرمت و ستایشی بود که رهبری سیاسی از برای سیاست استعماری مرسوم قـائل بود...» (۷۳)

اگر مراد از «قائل بودن حرمت و ستایش» اخراج کشاورزان عرب فلسطین از مزارع خود و سرکوبی جنبش آزادی اعراب توسط صهیونیستها و نیروی بریتانیا و تشکیل «گروههای ضربت» توسط بن‌گوریون و تحت نام به اصطلاح فدراسیون کار یهود*، به منظور ارعاب کارگران عرب و تحریم کالاهای عربی و تهیدست گرداندن و به فقر کشاندن مبتنی بر طرح و نقشهٔ مردم عرب فلسطین و بالاخره سایر اقدامات به منظور «توسعه و عمران کنعان» باشد در این صورت تا حدی می‌توان با« بابر » موافق بود.

رهبران صهیونیست همزمان با اقداماتی کـه بـه منظور «نجات آوارگان یهود» بـه عمل می‌آوردند علیه واحدهـای انگلیسی مقیم فلسطین دست به عملیات جنگی زدند. هاگانا از هـدف حقیقی این عملیات کـه گاه حالت شاعرانه بدان داده می‌شد پـرده برگرفت و در روزنـامهٔ خود چنین اعتراف کرد: «هدف این‌مبارزه راندن بریتانیا از این سرزمین نیست. هدف ما

* Histadrut

تجدید پیمان با انگلستان است... تا آنجا که ما می‌دانیم بین ما و بریتانیا مطلقاً اختلاف منافعی وجود ندارد. ما به‌هیچ‌وجه علاقه‌ای به این نداریم که موقعیت بریتانیا را در هیچ جای جهان خواه در خاورمیانه یا فلسطین تضعیف کنیم.» (۷۴)

ولادیمیر ژابوتینسکی معلوم‌الحال معروف، عملیات نیروهای مسلح صهیونیست را علیه بریتانیا در فلسطین با عملیات «بوئر» ها که «جمهوری افریقای جنوبی» حالیه را پی افکندند مقایسه کرد.

این اظهارات نیازی به شرح وتفسیر ندارد، چنانکه اعترافی را هم که ناهوم گلدمن در حوالی همین ایام کرد نیاز به تعبیر و تفسیر نیست. گلدمن گفت: « صهیونیستها در ازاء موافقت بریتانیا با تأسیس حکومت یهود در ۶۵ در صد از کل مساحت فلسطین آماده‌اند حق تأسیس پایگاههای نظامی اعم از زمینی و هوایی و دریایی را به وی اعطاء کنند. تأسیس چنین پایگاههایی به ایالات متحدهٔ امریکا نیز پیشنهاد خواهد شد، مشروط بر اینکه کشور مزبور بخواهد و آماده باشد که وظایف دفاعی را در آنجا به انجام رساند...» ( ۷۵ )

( مدتها بعد در جلسهٔ رهبران پیشین هاگانا در ۱۹۶۶، دکتر موشه سنه که مدام می‌کوشید ثابت کند که هاگانا « همیشه » علیه امپریالیسم بریتانیا جنگیده است این پاسخ را از ناحیهٔ «الن مور Elen Mur» یکی از حاضران در جلسه دریافت داشت: «علی‌رغم تحسینی که از برای استعداد دیالکتیکی دکتر سنه دارم تصور می‌کنم بهتر باشد که این استعداد ومنطق متوجه آینده گردد تا گذشته، زیرا حقایق تاریخی سخنان ایشان را تأیید نمی‌کند. » )

تا سال ۱۹۴۷ یهودیان تقریباً ۳۳ درصد کـل جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند و جامعهٔ ایشان نه فقط از نظر ترکیب طبقاتی و معتقدات سیاسی بلکه همچنین از لحاظ فرهنگ و سنن ملی و زبان و قیافهٔ ظاهر و لباس و منش و وضع ذهنی و آب و هوایی که بدان عادت داشتند و نیز از لحاظ اعمال ومناسک مذهبی و دینی– در مواردی که انجام می‌شد، چون در میان ایشان ملحدین نیز بودند — جامعه‌ای ناجور و نامتجانس بود. بیشتر افرادش تهیدست و بی چیز و برای امرار معاش ناگزیر از کار بودند. اینان همان« مواد حیاتی » و « سر به راه و وظیفه‌شناسی » بودند که حکام قدرتهای استعماریِ آرزومندِ تملکِ خاورمیانه، سالها درطلبش بودند.

عوامل مهم جلب این مردم به فلسطین نخست استعمار بریتانیا و بعدها استعمار نوخاستهٔ ایالات متحدهٔ امریکا بود کـه هریک به نوبهٔ خود و به اقتضای محل و مورد از «آنتـی ـ سمیتیسم» سالهای ۱۹۰۰ تا۱۹۲۰ و ناشی از موج ضد انقلاب در اروپا و ظهور فاشیسم درآن دیار و فلاکت و فقر و ویرانی ناشی از جنگ استفادهٔ بسزا کرد. صهیونیستها از این هر دو عامل استفاده کردند و در این مشارکت در قبال شرکای « بس محترم » موقتاً به نقش دلال و مشتری‌جو خرسند بودند.

اکثریت قاطع یهودیـان زحمتکشی کـه در فلسطین اقامت گزیده بودند یک «کار» بیش نداشتند: آنها فراریانی بودند که از خطری واقعی یا خیالی پناه می‌جستند و رهبران صهیونیست می‌بایدتلاش ومجاهدهٔ عظیمی را به کار برند تا بعضی از این مردم یا کـودکان این پناهندگان را به افراد « گروههای ضربت » نظیر گروههای ضربت نازیان تبدیل کنند.

برای داوری دربارهٔ میزان مسئولیت صهیونیستها در ستمها و جنایاتی که خود و پیروانشان هنوز در این بخش از جهان مرتکب می‌شوند همهٔ این چیزها را باید در نظر داشت.

صهیونیستها بالطبع به کارگران، که عدهٔ آنها و آگاهی طبقاتیشان مدام در افزایش بود، توجه‌خاص مبذول می‌داشتند. بن‌گوریون دراین زمینه نوشت: «مهاجرت و استعمار دو لوحه‌اند بر بنای عهد و میثاق طبقهٔ کارگر فلسطین. مهاجرت به ما شکل داد، حال آنکه موجودیت ما بر استعمار متکی است؛ و این دو با حروف آتش و خون بر پرچم نهضت ما نقش گشته‌اند.» ( ۷۶ )

هم او به سخن ادامه داده می‌گوید: « جنبش کارگری هرگز آرزومند تحصیل قدرت در صهیونیسم نبوده و نیست. هدف او نه قدرت بلکه خدمت صادقانه است و برای نیل بدین منظور کوشیده است کلیهٔ قشرهای مردم را برگرد جنبش صهیونیستی متحد کند.» ( ۷۷ )

برنامهٔ بن‌گوریون «سوسیالیست» از این روشن‌تر و صریح‌تر نمی‌توانست بود: مهاجرت و استعمار (و عدم توجه به وضع ناگوار کارگران عرب ) و حاکم ساختن بورژوازی خودی و بیگانه بر منافع کارگران فلسطین.

صهیونیستها با موعظه در این باره که یهودیان مردمی برگزیده و استثنایی‌اند نوع فلسطینی تبعیض نژادی را پی‌-افکندند: «اسحق مور Izhak Moar» یکی از مربیان نسل جوان این حضرات اعلام کرد: « ما باید ارزشهای شرف انسان و برابری و آزادی معنوی انسانها و حرمت و قدوسیت زندگی انسان را بازگردانیم. اینها ارزشهای تاریخی و برجستهٔ مردم

یهودند...» (۷۸) و ظاهراً به‌منظور بازگرداندن این «ارزشهای یهودی» و یا بهتر گفته باشیم به منظور انجام وظایف مورد نظر بن‌گوریون بود که صهیونیستها، به قول « لیلیانتال » به‌طور مصنوعی، اما ناموفق، احساسات ضد یهود را در اعراب برمی‌انگیختند.

در حوالی پایان جنگ جهانی دوم طبقهٔ کارگر فلسطین را یکصد وشصت‌هزار عرب وپنجاه‌هزار یهودی تشکیل می‌داد. اعراب و یهودیان در مبارزه علیه مواعظ و اقدامات بن‌گوریون و سایر اشخاصی که در خدمت به‌انحصارات سرمایه‌داری مجاهدت می‌کردند متحد شدند. شمارهٔ روزهای اعتصاب از ۲۴۰۰۰ در ۱۹۴۰ به ۱۳۴۰۰۰ در ۱۹۴۳ و ۲۴۸۰۰۰ در ۱۹۴۴ افزایش یافت — و تازه این ارقامی بود که مقامات مسئول به دست می‌دادند—هدف این اعتصابات تأمین خواستهای سیاسی و اقتصادی بود.

«ا. گاژانسکی*» دبیر حزب پیشرو فلسطین در ۱۹۵۶ نوشت « ... در دوران تحریکات امپریالیستی که جلوهٔ خود را در تحریم متقابل داد و ستد و برانگیختن خصومت بین دوملت باز یافت — آری، در این دوران بود که اتحاد رزمجویانهٔ طبقهٔ کارگر درکشور تظاهر کرد. کسانی که در میتینگ عمومی کارگران راه‌آهن حیفا سخن می‌راندند وحدت کارگران عرب و یهود را اعلام می‌داشتند و ازجملهٔ سخنرانان، نمایندگان کارگران ماوراء اردن بودند که به اعتصاب پیوسته بودند... تظاهرکنندگان در حیفا و بیت‌المقدس شعارهایی متضمن وحدت اعراب و یهود با خود داشتند... اعتصاب راه‌آهن پاسخ

* A. Gozhansky

دندان شکنی بود به سازندگان تئوری برتری نژادی و انزوای ملی... اقدامات مشترک اعراب و یهود... اقدامات دستجمعی علیه امپریالیسم، به عوض ایجاد حوادث ناسیونالیستی و تروریستی — این است محتوای عصر ما.» (۸۰)

باری، دهلیز سیاست بازان و دلالان صهیونیست، تار و پر پیچ و خم بود و پر پیچ وخم‌تر از آن مانورهای متحدانشان.

اما زندگی در امتداد قوانین عینی تکامل که دست آخر تعیین کننده اوست، جریان خویش را ادامه می‌داد.

# فصل چهارم

# بر هر کوی و برزن

در بیست و یکم نوامبر ۱۹۶۵ روزنامهٔ اسرائیلی «داوار Davar » اعلام کرد که مرکز اتمی « دیمونا Dimona » می‌تواند سالیانه یک بمب اتمی بسازد. این گزارش عکس‌العملی پرشور در بعضی قشرهای جامعهٔ اسرائیل پدید آورد. مقارن همان احوال سینماهای اسرائیل اقتباسی از رمان شطرنج اثر «تسوایگ*» را نمایش می‌دادند.

اگر چه این دو واقعه به‌ظاهر بی‌ارتباط می‌نمایند اما نباید در قضاوت شتاب کرد.

«اندرزی زروسکی **» نویسندهٔ کتاب غرب اردن که از اسرائیل دیدار کرده بود نوشت: «بازی شاهانه، اقتباسی است سینمایی از رمان تسوایگ به‌نام رمان شطرنج که نویسنده طی آن داستان استادی را بازمی‌گوید که توسط «گشتاپو ***» بازداشت شده است. هیتلریها تصمیم می‌گیرند وی را تحت

* Zweig

** Andrzei Zeromski

*** Gestapo سازمان پلیس‌مخفی دستگاه هیتلر.

شکنجهٔ بدنی قرار ندهند و بلکه با استفاده از شیوه‌های روانی اراده‌اش را درهم شکنند. بدین منظور وی را از جهان خارج جدا می‌کنند. در این فیلم صحنه‌ای است که در آن استاد که در حاشیهٔ جنون قرار دارد وسایل و اثاثهٔ هتل محل اقامت گشتاپو را خرد می‌کند.

«تا آن لحظه تماشاچیان کسل بودند و غر ولند می‌کردند اما هرگز حتی در بهترین کمدیها نیز شلیک خنده و قهقهه‌ای را که جنون استاد برانگیخت ندیده‌ام. تماشاچیان قاه قاه می‌خندیدند و از فرط خوشحالی پا بر زمین می‌کوفتند و زوزه می‌کشیدند. ضمناً باید توجه داشت که این ماجرا تقریباً یک هفته پیش از تجدید محاکمهٔ آیشمن بود. در چنین مواردی نه دستور و نه منع و نهی هیچیک مفید فایده نیست، چون ممکن نیست به مردم دستور داد بفهمند یا احساس کنند.» (۱)

و اینک نمونه‌ای دیگر در قالب سندی تحت عنوان: «اعترافات یک صهیونیست» که در سال ۱۹۱۴ انتشار یافته و اثر خامهٔ یک صهیونیست تمام عیار است: دانشجویی آلمانی از«هاله» Halle به‌یکی‌از افرادخانوادهٔخود در روسیه می‌نویسد:

«آه، دلم می‌خواست‌آنها را (مخالفان صهیونیسم را.ی.ا) از آن زهر تباهی و نابودیی که اندرون ما را لبریز داشته می‌انباشتم! دلم می‌خواست که آنها را با گند ارواح فاسد و گندیده‌سان می‌آلودم! دشمنان ما روحمان را تهی کرده‌اند، اما وجود ما سرشار از بدخواهی و کینه‌توزی و دشمنی است. آیا ممکن است این نیرویی که در اعماق ما ذخیره شده مورد استعمال نیابد؟ آیا ممکن است که «مسیح» بزرگ، که نیروی

آتشین درون ما را با آتش انهدام و خصومت بر می‌افروزد ظهور نکند؟» (۲)

هنگامی که حکومت اسرائیل تشکیل شد و رهبران صهیونیست به‌قدرت رسیدند برای تحکیم دستگاه زورچرتنه مانند خود به دو گروه مردم سخت نیاز داشتند: نخست افرادی نظیر همین دانشجو و دوم مردمی کودن و کور دل که بتوانند از تماشای رنج انسانها لذت برند و قاه قاه خنده سر دهند. لذا عکس‌العمل نسبت به این دو واقعهٔ به‌ظاهر نامرتبط، یعنی اعلام امکان بالقوهٔ تهیهٔ بمب اتمی در «دیمونا» و فیلمی را که بر اساس رمان «تسوایگ» تهیه شده است می‌توان به عنوان نشان موفقیت فعالیتهای «آموزشی» صهیونیستها ارائه کرد.

این هم سندی از مقوله‌ای دیگر:

«سلاحهای اتمی نه امنیت بیشتر بلکه تشدید بیشتر وخامت اوضاع را از برای ما به ارمغان خواهد آورد...

«این مسأله جنبهٔ دیگری نیز دارد:

«پنهان نباید داشت که محافل حاکمهٔ آلمان باختری در تأمین بودجهٔ تحقیقات اتمی در اسرائیل سهمی دارند. این کشف نیز ناراحت کننده است:

«در همین ایام محافل حاکمهٔ‌آلمان باختری و ژنرالهای آن که شمارهٔ زیادی از ایشان نازیانی هستند که از کردهٔ خود ندامت حاصل نکرده‌اند سخت می‌کوشند به سلاح اتمی دست یابند. دانشمندان آلمان باختری که در خدمت حکومت «بن» هستند برای پیشرفت در این زمینه از هر فرصتی حتی در خارج از آلمان استفاده می‌کنند...» (۳) این سخنان را «مایر-

ویلنر» نمایندهٔ پارلمان اسرائیل در «کنشت»، یعنی درپارلمان آن کشور، و از جانب هزاران نفر مردم عادی و معمولی‌ای که از حزب او حمایت می‌کنند ایراد کرد. هم او از جانب فراکسیون پارلمانی خود این قطعنامه را پیشنهاد کرد:

۱) حذف جنبهٔ نظامی کار «رآکتیوهسته‌ای» دیمونا.

۲) حمایت از امضای موافقتنامه‌ای بین‌المللی در زمینهٔ غیراتمی کردن خاورمیانه.

۳) قطع کلیهٔ مناسبات، در زمینهٔ تحقیقات هسته‌ای با آلمان باختری.

۴) اعتراض شدید به تجهیز آلمان باختری با سلاح هسته‌ای به هر شکل و تحت هر عنوان» (۴).

«کنشت» این قطعنامه را با اکثریت آراء رد کرد. بی‌گمان چنین قطعنامه‌ای از جانب مثلاً شرکت‌کنندگان در اجتماع سازمانهای ضدنازی اسرائیل با عکس‌العمل دیگری رو برو می‌گردید. سازمانهای مذکور طی همان سال، یعنی در سال ۱۹۶۵ اعلام داشتند: «... خبر این‌واقعه که خود توهین به خاطرهٔ کسانی است که به دست آدمکشان نازی تباه شدند ما را سخت‌تکان‌داد. برقراری مناسبات سیاسی باجمهوری فدرال آلمان تمسخر احساس کسانی است که از چنگ نازیان جان بدر برده وزنده مانده‌اند. ازجراحات ماهنوز خون می‌چکد، جراحات ماهنوز التیام نیافته است.»

رهبران‌صهیونیست از بابت‌این مسائلی که برای ملتشان متضمن اضطراب و ناراحتی و احتیاج و رنج عاطفی است تشویشی به دل راه نمی‌دهند. ژاکوهازان Jaacov Hazan، صهیونیست برجستهٔ اسرائیلی، در بیست و سومین کنگرهٔ

صهیونیستها اعلام داشت: «ما در اینجا، یعنی در اسرائیل، نه به «رابی سیلور*» نیاز داریم و نه «به دکتر نایمان**» نه هم به «رزهالپرین***». ما به فرزندان و نوه‌های ایشان احتیاج داریم.»

به عبارت دیگر به مردمی نیاز است که از مرکز صهیونیستها در نیویورك و شعبه‌اش در بیت‌المقدس کورکورانه اطاعت کنند و دم بر نیاورند.

***

آیا امروزه می‌توان از ملتی به نام ملت اسرائیل سخن داشت؟ آری، تاحدی. این ملت در جریان تشکیل است، و این جریان هنوز راه درازی را باید بپیماید تا کامل شود. رهبران صهیونیست، که اینك در رأس کارند، می‌کوشند بادردست‌گرفتن اهرمهای مختلف سیاسی و اقتصادی بر این جریان تأثیر کنند، و این اقدامات گاه نتایج غیر منتظره‌ای را به بار می‌آورد. زروسکی می‌نویسد: دکتر «امانوئل نیومن»، از رهبران صهیونیست امریکا، از بابت تحقیری که اسرائیلیها نسبت به یهودیان ابراز می‌دارند متأسف بود... جوانان اسرائیلی که از امریکا دیدار می‌کنند از ملاقات با جوانان یهودی احتراز می‌جویند و نسبت بدانها منتهای بی‌اعتنایی را مرعی می‌دارند. حتی روزنامهٔ «هروت Herut» ارگان حزب همنام خود که معمولاً از دیدار یهودیان «شکوهمند» اسرائیلی به شوق

* Rabbi Silver

** Dr. Naiman

*** Rose Halprin

می‌آید در این مورد در خشم و ناراحتی دکتر «نیوبن» سهیم بود و با تأسف تصدیق کرد که یهودیان اسرائیلی بر یهودیان غیر اسرائیلی به‌دیدهٔ تحقیر می‌نگرند و بر تمایز بین مفهوم «اسرائیل» و «یهود» اشاره می‌دارند...» (۵)

شاید بتوان با نویسندهٔ کتاب اسرائیل: سالهای مبارزه موافق بود آنجا که می‌گوید: «مردم یهود، در اسرائیل، هنوز بیشتر ملتی است بالقوه تا بالفعل. مهاجرانی که پس از تشکیل حکومت به کشور وارد شده‌اند هنوز جذب مردم و فرهنگ... کشور نشده‌اند.» نویسنده سپس می‌افزاید: «جماعاتی که از نظر زبان و تاریخ و فرهنگ واقتصاد باهم تفاوت بسیار دارند اینک در ملتی واحد شکل می‌بندند...» (۶)

نویسندهٔ این کتاب افشاگر که به ادعای صهیونیستها به مسألهٔ «ملت جهانی یهود» شائبه‌ای رقت‌انگیزتر از پیش می‌دهد کسی جز «بن‌گوریون» نیست.

همه می‌دانیم که «روحیات مشترك» یکی از صفات و اختصاصات یک ملت است، و لذا رهبران صهیونیست برای ایجاد چنین روحیه و ذهنیتی اهمیت خاص قائلند. در تمام دوره‌های آموزشی مدارس کوشش می‌شود این فکر را پرورش دهند وتقویت کنند که یهود قومی است برگزیده و ممتاز. در عین حال رشتهٔ افکار بد و زیانباری که از کتاب مقدس نشأت می‌کند وتوسط صهیونیستها اشاعه می‌یابد تأثیرات زایل‌نشدنی بر ذهن نسل جوان باقی می‌گذارد و به‌طور طبیعی به دوستی با نئونازیهای آلمان غربی منتهی می‌گردد.

زروسسکی می‌نویسد: «کودکان اسرائیلی طی هشت سال دورهٔ آموزش اجباری خود باید ۱۵۰۰ ساعت از اوقات

سالیان تحصیلی را به تحصیل «میشناه*» وتانک**، وتلمود*** به‌سر آورند... در حالی که فقط بیست ساعت صرف آموزش جغرافیای جهان می‌شود. این نیز در خور توجه است که تا همین اواخر کتاب جغرافیایی که در مدارس تدریس می‌شد آلمان را در محدودهٔ مرزهای سال ۱۹۳۷ ارائه می‌کرد و مؤلفین کتاب جغرافیای مزبور، خیتوف Khitov و آرنی Arni، با آلمانیهایی که به موجب موافقتنامهٔ پتسدام از سرزمینهای واقع در شرق خط اودر - نایسه منتقل شدند همدردی می‌کردند و برایشان دل می‌سوختند.

آیا چیزی بی‌آزارتر از رفتن ودیدار از باغ وحش سراغ می‌توان داشت؟ مع ذلک، جریان بستگی به زمان ومکان دارد... چون مثلاً باغ وحش بخش اسرائیلی بیت‌المقدس فقط حیواناتی را به‌معرض تماشا می‌گذارد که تورات بدیشان افتخار داده و از ایشان یاد کرده است. ضمناً در هر قفس علاوه برنام حیوان، باریکه کاغذی است که بر آن آیهٔ مناسبی از تورات در شأن حیوان نوشته شده واز بیننده انتظار می‌رود که ضمن گشت و تماشا این شواهد را نیز به خاطر سپارد.

درهمه‌جای اسرائیل این کلمات را که از تورات نقل‌شده است می‌بینید: «این سرزمین را من بدیشان می‌دهم، حتی به فرزندان اسرائیل.» و هر دانش‌آموزی که تورات را از شش سالگی می‌آموزد می‌داند که این «سر زمین» از «رود مصرتا شط عظیم، یعنی نهر فرات، امتداد می‌یابد.» این‌سخنان هم

* Mishnah شرایع، احکام.

** Tanach

*** Talmud

متضمن فکر «اسرائیل بزرگ» وهم توجیه تصرف و ضبط اراضی اعراب در حال و در آینده است.

مناهم بیگین Menahem Beigin عضو پارلمان، و رهبر صهیونیست، در بیست وهشتم اکتبر ۱۹۵۸ طی نطقی خطاب به نمایندگان ارتش اسرائیل گفت: « شما اسرائیلیها نباید تأسفی از کشتن دشمن به‌خود راه دهید، شما نباید با او همدردی کنید، تا بتوانیم این فرهنگ به‌اصطلاح عربی را نابود کنیم و بر خرابه های آن تمدن خودرا بنا نهیم.» (۷)

بن‌گوریون نخست‌وزیر سابق اسرائیل خطاب به‌دانشجویان گفت: «این نقشه، نقشهٔ کشور مانیست. ما نقشهٔ دیگری‌داریم که شما جوانان و دانشجویان مدارس اسرائیل باید آن را تحقق بخشید. ملت اسرائیل باید قلمرو خود را از فرات تا نیل توسعه دهد.» (۸)

مناهم‌بیگین مذکور در جای دیگری نوشت: «بر شمال که می‌نگریم دشتهای حاصلخیز سوریه و لبنان را می‌بینیم... چون نگاهمان را متوجه شرق می کنیم دره‌های وسیع و حاصلخیز دجله و فرات... و نفت عراق را مشاهده می کنیم و چون بر غرب نظر می‌افکنیم سرزمین مصریان را... ما تا مسائل ارضی خویش را از موضع قدرت حل و فصل نکنیم قادر به پیشرفت نیستیم. ما باید اعراب را به تسلیم محض وا داریم.» (۹)

باری، شمارهٔ گفتارهایی که صرفاً به منظور پنهان داشتن نیش زهرآگینشان در پردهٔ تورات مستور گشته‌اند چندان هست که بتوان دائرة‌المعارفی چندین جلدی از آن پرداخت.

این هم نمونهٔ دیگر: ولادیمیر ژابوتینسکی اعلام داشت: «فلسطین باید متعلق به یهودیان باشد. استفاده از

شیوه‌های درخور برای تأسیس یک حکومت ملی یهود عنصر همیشگی و جاری سیاست ما خواهد بود. اعراب اینک می‌دانند که ما با ایشان چه خواهیم کرد و از ایشان چه می‌خواهیم. لازم است اعراب را در مقابل عمل انجام شده قرار داد و سپس بدیشان فهماند که سرزمین ما را تخلیه کنند و به صحرا بروند.»

چندی پس از تأسیس حکومت اسرائیل، خانواده‌ای لهستانی که پسر بچهٔ دهساله‌ای داشتند بدانجا وارد شد. سالها بعد، این جوان در گفتگویی با مخبر روزنامهٔ اسرائیلی اودنووا Od Nowa گفت:

«عرب همینکه تفنگ را دید پشت به معرکه می‌کند و در می‌رود. اگر به‌خاطر سازمان ملل نبود کانال سوئز از مدتها پیش مال ما بود و همه را کشته بودیم. و بالاخره این کار را می‌کنیم.» (۱۵)

و این خود به‌روشنی نشان می‌دهد که صهیونیستها چگونه ذهن جوانان را با تزریق زهر «شوینیسم» آلوده و تباه می‌کنند.

در این رهگذر یادی از عقاید و آراء «ناهوم ساکالو» که خود از مراجع صهیونیست است بی مناسبت نیست. هم او می‌گوید: «در میان ملل متمدن، یهودیان بیگمان پاکترین نژادند.» و مسخره اینکه این افکار از مواضع نژاد پرستی و اعتقاد به‌مزایای موروثی که به‌موجب آن به هر یک از جماعات یهود محلی خاص درکشور اختصاص می‌یابد در ذهن و فکر جوانان تنفیذ می‌گردد — جوانانی که به‌هر حال و قطع نظر از اینکه پدرانشان تحت چه شرایط و اوضاعی به کشور

وارد شده‌اند اسرائیل را وطن خویش می‌دانند. زروسکی با نقل‌قول ازیکی ازکسانی که با ایشان گفتگو داشته می‌نویسد: «در هیچ جای دنیا تقسیم مردم، بطور افقی و عمودی و مایل، و به مربع و دایره، چون اسرائیل نیست — و برای ساده کردن موضوع گفته می‌شود که این تقسیمات و طبقه بندیها بر طبق یک طرح و الگوی نژادی و قومی انجام می‌گیرد.» (۱۱)

مورخ انگلیسی «الکس واینگرود Alex Waingrod» در سخن از «مناسبات‌گروهی در جامعه‌ای جدید» می‌نویسد: « طبقه‌بندی براساس گروههای قومی یا نژادی یکی از منابع اساسی عجز و درماندگی است: بدین معنی که حیثیت واعتباری که به عضویت گروههای فراتر نسبت داده می‌شود موجب نارضایی گروههای فرودست‌تر می‌گردد ... معیار عمدهٔ این حیثیت، مشابهت و همانندی بین مهاجران و اروپاییانی است که از دیرباز در محل مأوی‌گزیده‌اند، و میزان این مشابهت هراندازه بیشتر باشد مقام ومرتبهٔ اجتماعی‌تازه وارد نیز به‌همان اندازه بالاتر است. مرتبهٔ اجتماعی اروپاییان، یا به اصطلاح محل، « اشکنازیم » از مقام ومرتبهٔ یهودیان خاورسیانه یا «سفارادیم» برتر و لذا یهودیی که از انگلیس یا لهستان آمده باشد از یهودی مصری یا عراقی معتبرتر است. این جدایی و شقاق چیزی است بنیادی و در تمام جامعه نفوذ کرده است. بدیهی است در داخل هر مقوله و طبقه نیز درجه‌بندی و ترتیباتی است. مثلاً، ظاهراً یمنی‌ها در مرتبه‌ای فراتر از مراکشی‌ها جای دارند. » (۱۲)

« واینگرود » ضمن تشریح کشمکشها و اختلافات

٭ تکیهٔ روی‌کلمات از ی. ا

«داخل‌گروهی» در جامعهٔ یهودیان اسرائیل خاطرنشان می‌کند: «حادترین مورد این خصوصیت در سال ۱۹۵۰ بروز کرد، آنگاه که شورش در چندین شهر درگرفت. تظاهرکنندگان بطور عمده از مردم افریقای شمالی بودند. تظاهرکنندگان خیابانی، یعنی کسانی که در حیفا و بیرشباب * شیشهٔ مغازه‌ها را شکستند ظاهراً علیه خشونت پلیس و وضع بد و ناگوار مسکن اعتراض می‌کردند اما ناراحتی و خشمشان در اساس ناشی از وضع و موقعیت اجتماعی خود وکیفیت جامعه‌ای بود که نه دردایشان را می‌فهمید و نه با آنان همدردی می‌کرد. » (۱۳)

لوی اشکول، نخست‌وزیر پیشین اسرائیل قادر بود ساعتهای متمادی دربارهٔ « ملت جهانی یهود » مدیحه‌سرایی کند ــ اما البته زمانی‌که در خارجه بود. هنگامی‌که به «کنعان» باز آمد با فروتنی تمام اظهارکردکه ریشه‌کن کردن تناقضات و امتیازات نژادی و ملی « جریانی است طولانی و مسألهٔ نسلها. » (۱۴)

در هفدهم آوریل ۱۹۶۷ مجلهٔ امریکایی «اخبار و گزارشهای جهان» مقاله‌ای داشت حاوی این جملات: «کساد و رکود تقریباً همهٔ بخشهای اقتصاد اسرائیل را فراگرفته و هفت تا ده درصد از نیروی‌کار را از جریان خارج کرده است. در عین حال، مسائل و مشکلات اجتماعی مهمی از درون شکافهای درونی جامعه جوشیدن گرفته است... کارشناسان دولتی می‌گویند که بسیاری از بیکاران، به اصطلاح «سفاراديم» یا یهودیان شرقی و بطور عمده از مردم افریقای شمالی و خاورـ میانه‌اند، که اشکنازیم یا یهودیان اروپایی‌تبار را مقصر وضع

* Beershebab

بد و ناگوار خود می‌دانند. » (۱۵)

زروسکی می‌نویسد: « در بیت‌المقدس به مرد جالبی برخوردم، عاقل مردی بامطالعه و با فرهنگ. ضمن گردش در یکی از بخشهای نوساختهٔ بیت‌المقدس مردی را دیدیم تقریباً سی ساله که در پیاده‌رو نشسته بود و عرق را با بطری سر - می‌کشید...

« خوب نگاهش کن. یا مراکشی است یا تونسی. آنجا نشسته و عرقش را می‌خورد: نوشابهٔ مورد علاقهٔ اعراب را، آنهم در اینجا. تازه وارد است، و به این زودیها نمی‌تواندخود- را از چنگ این عاداتی که قرنها است نسل به نسل به او رسیده خلاص کند. ضمن اینکه او عرقش را می‌خورد من سویات Swiat و پلیتیکا Polityka را می‌خوانم. ما هر دو یهودی هستیم، ولی چه چیز ما را به‌هم می‌پیوندد؟ هیچ چیز. چه چیز ما را ازهم جدا می‌کند؟ همه چیز. ما حتی به زبان واحدی حرف نمی‌زنیم... این چیزها در نوه‌ها و نبیره‌های ما از بین خواهند رفت. آنها هستند که جامعهٔ جدید را خواهند ساخت. جامعه‌ای یکپارچه، اما نه یهودی، بلکه یک جامعهٔ اسرائیلی. » (۱۶)

در این رهگذر نقل سخنان ناهوم‌گلدمن که خود از معماران نظام فعلی اسرائیل است بی مناسبت نیست. گلدمن می‌گوید: « مردم یهود یک پدیدهٔ تاریخی و استثنایی است. این مردم درعین حال که یک ملت است یک واحد مذهبی و یک نژاد ونیزحافظ یک تمدن خاص نیز هست. با یک تصور واحد غیر یهودی از ملت و مذهب نمی‌توان این پدیدهٔ

تکیهٔ روی کلمات از ی. ا

استثنایی و تاریخی را تعریف کرد... ما ملتی جهانی هستیم که به نحوی استوار به اسرائیل وابسته‌ایم، و نیز توضیح ناپذیر ـ ترین جامعه در تاریخ بشر.»

اماگذشت آن زمان که پیوستگی جهانی‌دلالان یهودی و نظریه‌سازان جیره خوارشان را می‌شد به عنوان عامل حیاتی این «ملت جهانی» توضیح ناپذیر و اسرار آمیز ارائه کرد. زندگی در اسرائیل امروز و مبارزهٔ مردم زحمتکش آن این نیرنگی را که برای رهبران صهیونیست و حامیانشان بسیار ضرور است باطل و بی‌اثر می‌سازد. صدهزار نفر بیکار در آستانهٔ تجاوز ژوئن، که خود معرف صدهزار خانوارکم تغذیه است— آنهم در یک جمعیت دوسیلیون وششصدهزار نفری—خودگویای حقیقت است و نیاز به شرح و بسط ندارد.

نظام «مراتب نژادی» در اسرائیل وسیله‌ای است صهیونیستی برای ایجاد تفرقه در صفوف مردم زحمتکش اسرائیل، چه بدان وسیله طبقهٔ حاکم می‌تواند از آزادی عمل و نظارت مؤثر برخوردار باشد و به تبلیغات نژادی دامن زند و آن را به مثابهٔ سلاحی علیه اعراب به کار اندازد واز آن راه از حدت تضادهای طبقاتی بکاهد و اتحاد موقت باکلیهٔ نیروهایی راکه به نحوی از انحاء از تعقیب و آزار اقلیت عرب مقیم اسرائیل منتفع می‌گردند تأمین کند.

آری، اقلیت عرب... بگذریم از ایامی که بیش از پنج ـ هزار یهودی درسرتاسر فلسطین نبود. اینک بیاییم و وضع را در هنگام تشکیل حکومت اسرائیل مورد توجه قرار دهیم.

برطبق تصمیم ماه نوامبر ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد،

تکیهٔ روی‌کلمات از ی. ا

حکومت اسرائیل در سرزمینی به مساحت چهارده هزار کیلومتر مربع، با یک‌میلیون و یکصدهزار نفر جمعیت مرکب از ششصد هزار یهودی و پانصدهزار عرب تشکیل شد. (۱۷)

در جنگ سال ۱۹۴۸ اسرائیل شش‌هزار کیلومتر مربع از اراضی فلسطین را با جمعیتی در حدود چهارصد هزار نفر ضمیمهٔ خود ساخت. در اوایل سال ۱۹۴۹ بنابر ارقام‌و آماری که منابع اسرائیلی بدست دادند در بیش از بیست‌هزار کیلومتر مربع قلمرو اسرائیل بیش از صدو شصت هزار عرب باقی نمانده بود.

اما این هفتصدهزار عرب تحت چه شرایط و اوضاعی ناپدید شدند و به کجا رفتند ( ۱۸ )؟ و برسر اموالشان چه‌آمد؟ زمینهایشان اینک در تصاحب کیست؟ و چه تعداد از آنها برای عبرت سایرین که حاضر به‌ترک خانه وکاشانهٔ خویش نبودند کشته شدند؟ و چه تعداد بر اثر ابتلای به امراض و در اثرگرسنگی و بی‌مسکنی جان سپردند؟

ارقام چندی را از منابع اسرائیلی می‌آوریم: اکثریت این مردم در جنگ سال ۱۹۴۸ به زور از خانه وکاشانهٔ خود رانده شدند و دهات و قصباتشان ویران شد:

در ۱۹۴۸/۱۱/۵ ساکنان ده « عقریت » در غرب جلیله اخراج شدند، و در پانزدهم همین ماه ده «کفر بیرعام » به زور تخلیه شد.

در ۱۹۴۹/۲/۴ ساکنان ده «کفراعنان» را از خانه و کاشانهٔ خود راندند و بیشترشان را از مرز خارج کردند و ارتش دهکده را درهم کوبید و ویران ساخت.

در ۱۹۴۹/۲/۲۸ هفتصد عربی را که پس از آوارگی از

دهات سابق خود در «کفریاسیف» اقامت‌گزیده بودند از قصبهٔ مزبور بیرون راندند و همه را از مرز خارج کردند.

در ۱۹۵۰/۱/۲۴، ارتش ساکنان «قابسیه» را به‌زور تخلیه و همه را از مرز اخراج کرد.

در ۱۹۵۰/۸/۱۷ ساکنان شهر عربی «مجال‌اشکلون» (در حدود دوهزار نفر) ازکشور اخراج شدند.

در اوایل فوریهٔ سال ۱۹۵۱ ساکنان سیزده ده عرب واقع در «وادی ـ اعرا» ازکشور اخراج شدند.

در ۱۹۵۱/۱۱/۱۷، ارتش قصبهٔ «البویشات» را با خاک یکسان و ساکنانش را ازکشور اخراج کرد.

در سپتامبر ۱۹۵۳ ساکنان قصبهٔ «ام‌الفرج» ازکشور اخراج شدند و خانه‌هاشان با خاک یکسان شد.

در ۱۹۵۶/۱۰/۲۹مردان وزنان وکودکان «کفرقاسم» قتل عام شدند (۱۹)

جهان فقط از جزء تا چیزی از مصیبتی که به آوارگان فلسطین روی آورده آگاه است (و حقایق مذکور جلوه‌هایی از این اندکند)، لیکن با مرور زمان جزئیات و دقایق امر همه از پرده بدر خواهد افتاد.

درآستانهٔ سال ۱۹۶۸ یکی از روشنفکران عرب، یکی از سیصد هزارعربی که اینک دراسرائیل زندگی می‌کنند، سندی را به‌جمعی از آشنایان خویش نشان دادکه توسط مقامات اسرائیلی و بر اساس مقررات «دفاعی» که مقامات انگلیسی در سال ۱۹۴۵ مجری می‌داشتند صادرشده بود. او بدون این سند مجاز نبود از خانه به محل کارخود که قریب‌به سی کیلومتر با آن فاصله داشت برود. این پروانه حاوی زمان ورود به محوطه

و میزان توقف در آن و همراهان دارندهٔ پروانه و شمارهٔ شناسنامه‌های ایشان بود. دارندگان این پروانه مجاز بودند که فقط از راه زمین مسافرت کنند و در جاهایی توقف کنند که در پروانه معین شده بود. صاحبان چنین پروانه‌ای از انجام کار یا کارهایی که تحت عنوان « منظور از مسافرت » در پروانه نیامده بود منع شده بودند و مجاز نبودند محل اقامت خود را بدون اجازهٔ افسر مسئول این کار تغییر دهند، و قس علی هذا.

این پروانه برای کسانی صادر می‌شود که مجاز به مسافرت از ناحیه‌ای ممنوعه به ناحیهٔ ممنوعهٔ دیگری هستند. اما چرا نواحی ممنوعه؟ به علت تأسیسات سری نظامی؟ خیر. از بدو تأسیس حکومت اسرائیل، رهبران قوم نواحی عرب‌نشین را ممنوعه اعلام کرده‌اند. مقررات پلیسی و نظامی که اینک در این مناطق اجرا می‌شود یادآور مقرراتی است که آلمانها در سرزمینهای اشغالی خود نسبت به « نژادهای پست » اعمال می‌کردند.

باید بخاطر داشت که مقررات « فوق‌العاده‌ای » که در ۱۹۶۸ به موجب آن برای مسافرت اعراب مبادرت به صدور پروانه‌ای شد که خود متضمن هفده شرط لازم‌الاجرا بود و به موجب آن هر عرب مقیم اسرائیل را می‌توان به بازداشت در خانه یا جزآن، و به هر مدت، محکوم کرد در سال ۱۹۴۵ توسط مقامات مستعمراتی بریتانیا در فلسطین به مورد اجرا درآمد. مقامات بریتانیا چون دیدند که کفهٔ سهام شرکت صهیونیستی « توسعهٔ » فلسطین به سود ایالات متحدهٔ امریکا سنگین شد این مقررات غلاظ و شداد را نه فقط بر اعراب و یهودیان مترقی مقیم فلسطین بلکه بر صهیونیستها نیز که

آشکارا از سرمایه های امریکایی حمایت‌می کردند تعمیم‌دادند. حال ببینیم صهیونیستها هنگامی که این مقررات علیه‌خودایشان بکار می‌رفت آنرا به چه نحو توصیف می کردند وچگونه از آن سخن می‌داشتند.

یعقوب شاپیرو Ja'akov Shapiro وزیر دادگستری اسرائیل که بعدها این مقررات مقامات مستعمراتی بریتانیا را به صورت عناصر عادی زندگی و رفتار با اعراب درآورد درهفتم فوریهٔ سال ۱۹۴۷ آنرا چنین وصف کرد: « نظامی که پس از اجرای « مقررات دفاعی » در فلسطین مستقر شده نظیرش در هیچ کشور متمدنی نیست. حتی در آلمان نازی، هم چنین قوانینی نبود و عملیات « میدانک Maidanek » و نظایر آن بر خلاف قوانین مدون بود. نظیر چنین وضعی را فقط در یک‌جا می‌توان یافت، آن‌هم در ممالک تحت اشغال. اینان با این اظهار که این مقررات برای مردم قانون شکن است و با مردم درست و سر براه کاری ندارد می کوشند ما را آرام سازند، ولی حاکم نظامی آلمان هم در « اسلو » اشغال شده اعلام کرد که با مردمی که به سر کار خود بروند و سر براه باشند کاری نیست. ما به جهانیان اعلام می کنیم که « مقررات دفاعی » حکومت فلسطین اساس قانون و عدالت را در کشور درهم کوبیده است.» (۲۰)

در پایان سال ۱۹۴۷ اسرائیل موافقتنامه‌ای را امضا کرد و به موجب آن تبعیض در تعلیم و تربیت را محکوم‌نمود، حال آنکه بولتن حزب مترقی اسرائیل در این زمینه و در اشاره به اعراب اسرائیل می‌گوید:

از کودکان عرب که ۱۱/۵ درصد کل جمعیت اسرائیل

را تشکیل می‌دهند فقط ۲/۹ درصد در مدارس متوسطه درس می‌خوانند (۱۹۶۶-۱۹۵۶) و فقط سیصد نفر یعنی به‌میزان ۱/۵ درصد کل دانشجویان اسرائیل در مدارس عالیهٔ کشور پذیرفته می‌شوند. (۲۱)

زرومسکی می‌نویسد: «علی‌رغم اینکه اکثریت اعراب اسرائیل روستانشین و کشاورزند حتی یک مدرسهٔ کشاورزی برای جوانان عرب وجود ندارد. وضع مدارس دیگرشان نیز بسیار رقت‌انگیز است. به‌علت کمی‌جا کلاسهای درس اغلب در هوای‌آزاد تشکیل می‌شود. مدارس اعراب به‌ندرت میز و صندلی دارند و بچه‌ها ضمن درس به‌ناچار روی زمین‌می‌نشینند.» (۲۲)

در خصوص مسألهٔ زمین، حزب پیشرو اسرائیل می‌گوید: ضبط زمین دهقانان عرب یکی از نمونه‌های بارز سیاست ضد ـ عربی دولت و ستم و تبعیضی است که نسبت به اعراب اعمال می‌کند. شیوهٔ بسیار آزمودهٔ صهیونیستی در زمینهٔ تأمین زمین برای مهاجران یهود هنوز ادامه دارد، جز آنکه اینک براساس «ضرورتهای امنیتی» و «توسعه» و «حفظ اموال حکومت» از آن دفاع می‌شود... ضبط میلیونها هکتار زمین متعلق به آوارگان عربی که به زور از کشور رانده شده بودند کافی نبود؛ اینک زمینهای اعرابی که توانسته‌اند به‌هرحال در اسرائیل بمانند مدام دستخوش و در معرض ضبط و مصادره است.

«از زمان تشکیل حکومت اسرائیل به این‌طرف دولت برای محروم کردن اعراب از اراضی خود اقدامات‌گونه‌گونی را که از لحاظ شدت در مراتب متفاوت بوده‌اند معمول داشته است، از آنجمله وضع و اجرای چند قانون که به موجب آنها

بیش از یک میلیون « دونوم * » از زمینهای اعراب مقیم اسرائیل را ضبط کرده است. » (۲۳)

ظهر روز سی و یکم ژانویهٔ ۱۹۶۴ دستجات اوباش فاشیست در « ناتانیا Natanya اعراب را در خیابانها به باد کتک گرفتند. محافل ذی‌علاقه شایعهٔ همیشگی را پراکندند مشعر براین که «اعراب یک یهودی را به قتل رسانده‌اند» — که البته هیچگاه تأیید نشد. این شرارت که با خونسردی تشویق نیز می‌شد به مدتی دراز ادامه یافت و بدیهی است پلیس هم در مداخله شتابی نداشت.

اعراب قصبات مجاور به اعتراض به این رفتاری که با دوستانشان شده بود تظاهراتی ترتیب دادند و بعد هم‌اعتصاب کردند. مقامات اسرائیلی بی‌درنگ عمل کارگران عرب را شورشی توصیف کردند که به تحریک ناسیونالیستهای عرب صورت گرفته است.

امیل حبیبی، نمایندهٔ حزب مترقی اسرائیل طی نطقی در پارلمان آن کشور از نادرستی ادعای مقامات اسرائیلی پرده برداشت و گفت: « عمل ساکنان « طیبه » و « کلنساو » اعتراض به سیاست تبعیض دولت بود که ناگزیر به چنین نتایجی یعنی به تجاوز به اعراب مقیم اسرائیل منجر خواهد شد. کارگران طیبه و « کلنساو » مانند سایر کارگرانی که در قصبات مجاور زندگی می‌کنند به‌خاطر تربیت کارگری خود شهره‌اند و رفقای یهودی ایشان را خوب می‌شناسند و با ایشان کار می‌کنند و به‌اتفاق علیه استعمارگر واحد مبارزه می‌کنند. پارسال هنگامی که کارگران شهرداری در « رامات ـ گان » دست به اعتصاب

* هر دونوم (Dunum) ۱٫۴ جریب است .

زدند شهرداری کوشید از میان کارگران عرب‌گروهی اعتصاب‌شکن دست و پا کند ولی حتی موفق نشد یک کارگر عرب را بیابد که بخواهد نان را از دست رفقای یهودی خود بقاپد.

«همانطور که همه می‌دانند دوشنبهٔ گذشته کارگران خلیج حیفا، اعم از یهودی وعرب، باروح برادری و وحدت به‌اعتراض به افزایش هزینهٔ زندگی دست از کار کشیدند وخواستارافزایش دستمزدها شدند.

« ما به طبقهٔ کارگر یهود اسرائیل ایمان و به اخلاق پرولتاریایی او اعتماد داریم... » (۲۴)

امیل حبیبی ضمن دفاع از شرافت کارگران یهود تأکید کرد که « اوباشی را که در ناتانیا مرتکب شرارت شدند به هیچ روی نمی‌توان معرف مردم اسرائیل خواند. » (۲۵)

در مامه ۱۹۶۵ درگفتگو با شهردار بخش اسرائیلی بیت‌المقدس تعمداً از او پرسیدم عدهٔ دلدادگان در این شهر زیاد است؟

مثل اینکه از این سؤال خوشش آمد. در پاسخ گفت: « آه، بله. شاید بیش از هرجای دیگر. »

اما وقتی از او پرسیدم که آیا به عنوان یک شهردار می‌تواند به من بگوید که طی سال گذشته چه تعداد « ازدواج آمیخته » ثبت شده است درماند ( آخر عشق بین یهود و عرب فرق نمی‌نهد.)

یافتن این ارقام در محاضر قبرس آسانتر بود، چون اسرائیلیهایی که نمی‌توانند در محاضر اسرائیل ازدواج کنند بیشتر به قبرس می‌روند.

عدهٔ ازدواجهای آمیخته در اسرائیل اندک است لیکن این تعداد علی‌رغم سیاست محافل حاکمهٔ اسرائیل که سخت در اندیشهٔ « پاکی و خلوص » نژادند مدام در افزایش است. البته این جریان در طبقات ممتازه نیست و در طبقات زحمتکش ریشه دارد و قشرهای مترقی اسرائیل که خود فارغ از تعصبات نژادیند در این کار پیشگامند.

القصه، در این زمینه سخنان مخاطب زروسسکی در این گفتگو، دربارهٔ ملت اسرائیل حتی با حاشیه‌ای هم که برای لحن مغرورانه وبرتری جویانه‌اش منظور داریم، ناقص می‌نماید. به عقیدهٔ ما ملت اسرائیل وقتی کاملاً شکل بگیرد آمیزه‌ای خواهد بود از جماعات و ملل اسرائیل نوین.

* * *

هدف «تبعیض نژادی» در اسرائیل این است که صهیونیستها بتوانند سیاست استعماری دیرینهٔ انگلستان را اعمال کنند ولی آیا دلیل و موجب دیگری برای اعمال چنین سیاستی در اسرائیل هست؟

آری، هست؛ و این دلایل و موجبات وقتی روشن خواهند شد که نقش و محل و موقع اسرائیل در دستگاه جهانی صهیونیسم بررسی شود. سازمان جهانی صهیونیستها تا به امروز همچنان در مقام مرکز تشکیلاتی و فکری صهیونیسم باقی است. این سازمان که در سال ۱۸۹۷ تأسیس شد، و مرکز آن در امریکاست، بر مبنای نژادی طرح و تأسیس یافته و امکانات مالی آن با قدرت بزرگترین انحصارهای مالی و صنعتی جهان برابری می‌کند. همین سازمان، کنسرنهای صهیونیستی را در بیش از شصت کشور جهان اداره می‌کند و یا زیر نظر دارد و

خطوط مشخصهٔ سیاست و فعالیت « کنگرهٔ یهودیان جهان » را که خود شعبه‌ای از همین سازمان است در شصت‌و هفت کشور تعیین می‌کند. این دو سازمان عمدهٔ صهیونیستی، جماعات و انجمنها و باشگاهها و کمیته‌های موقت و دائم و اتحادیه‌های وابسته بسیار دارند.

علی‌الظاهر، کنگرهٔ جهانی صهیونیستها که هیأتهای نمایندگی آن انتصابی است عالیترین اندام سازمان جهانی صهیونیستهاست. این کنگره شورای جهانی صهیونیستها را که خود مرکب از نمایندگان کلیهٔ سازمانها و احزاب صهیونیستی ممالک مختلف است انتخاب می‌کند. « شوری » به نوبهٔ خود کمیتهٔ اجرائیهٔ جهانی صهیونیستها را که مرکز آن در نیویورک و بیت‌المقدس است بر می‌گزیند. این کمیته دوازده بخش دارد که هر یک رشتهٔ خاصی از فعالیت سازمان جهانی صهیونیستها را اداره می‌کند ( از فعالیتهای اطلاعاتی گرفته تا فرهنگی و تعلیمات دینی، در کلیهٔ ممالکی که یهود بر آنها پراکنده‌اند. )

کمیتهٔ اجرائیهٔ سازمان جهانی صهیونیستها در حقیقت مجری اراده و خواست گروه کوچکی است که خود نمایندهٔ منافع برخی از انحصارچیان ایالات متحده است، که بیشتر تبار یهودی دارند. این گروه عنداللزوم می‌تواند با استناد به عدهٔ قابل ملاحظهٔ اعضای سازمانهای صهیونیستی امریکا که در حدود کل جمعیت اسرائیل است ارادهٔ خود را بر سازمان جهانی صهیونیستها تحمیل کند: یعنی با اشاره به وجود ارتش عظیم صهیونیستهای امریکا که هیچ‌گاه نشانی از تمایل به مهاجرت به خاورمیانه ابراز نداشته‌اند. سازمانهای صهیونیستی متعددی که آماده‌اند محافل حاکمهٔ اسرائیل را با شور و هلهله

استقبال کنند و با کمک مالی خود ایشان را در انجام نقشه های خویش یاری نمایند عبارتند از سازمان بنای برث* با پانصد هزار عضو، کنگرهٔ یهودیان امریکا با سیصد هزار عضو، سازمان صهیونیستهای امریکا با یکصدهزار عضو و هاداسه** یعنی سازمان زنان صهیونیست امریکا با سیصد هزار عضو. اما عامل حقیقی قدرت رهبران سازمان جهانی صهیونیستها شمارهٔ اعضای صهیونیستهای امریکا نیست بلکه دفترچه های بانکی میلیونرهای امریکایی وسرمایه داران وابسته به آنها درآلمان باختری و افریقای جنوبی است.

سازمان جهانی صهیونیستها چنانکه شایستهٔ یک « کنسرن » جهانی است خود یکی از بزرگترین صاحبان سرمایهٔ جهان سرمایه داری است. ببینیم تنها در اسرائیل چه دارد: ۶۸ درصد زمینهای زراعی (استیجاری)، سرپرستی ۴۸۰ قرارگاه کشاورزی، و در ۱۹۶۳ مالکیت طلق یا مشاع ۶۰ درصد از بنگاههای صنعتی. بعلاوه سازمان، صاحب «کمپانی قرارگاههای روستایی و حومه بامسئولیت محدود» است؛ (همین شرکت که یکی از بزرگترین شرکتهای ساختمانی اسرائیل است سهامدار شرکت « مکوروت Mekorot » از شرکتهای عظیم تأسیسات هیدرولیک نیز هست. ) شرکت هواپیمایی العال که در خطوط بین المللی کار می کند و نیز شرکت کشتیرانی زیم که بزرگترین شرکت کشتیرانی کشور است از شمار دارایی سازمان است، ونظایر اینها.

و نیز لازم است دربارهٔ منابع عمدهٔ سرمایه های خارجی

* B'nai B'irth

** Hadassah

که از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۹ به اسرائیل وارد شده است سخنی چندگفته شود: کمکهای امریکا ( وامهای بانک صادرات و واردات واشینگتن، کمک در قالب ارسال مازاد محصولات کشاورزی ) معادل ۵۵۷۳۰۰۰۰۰ دلار یا ۱۶/۵ درصد؛ وجوه ارسالی یهودیان، یعنی صهیونیستها، و بطور عمده از امریکا معادل ۸۴۸۷۰۰۰۰۰ دلار یا ۲۵ در صد؛ اوراق قرضهٔ دولتی که عمدهٔ آن در امریکا فروخته شد ۳۳۴۶۰۰۰۰۰ دلار یا ۱۰ در صد؛ وامهای دریافتی از بانکهای خارجی و سرمایه‌های خصوصی بطور عمده از امریکا و فرانسه ۷۷۰۱۰۰۰۰۰ دلار یا ۲۲/۷ درصد؛ کمکهای آلمان باختری (وجوه پرداختی به دولت یا به‌اشخاص به‌عنوان غرامت) معادل ۷۲۵۳۰۰۰۰۰ دلار یا ۲۱/۴ درصد... جمعاً معادل سه میلیارد و سیصدو هشتاد و شش میلیون دلار. چنانچه نیمهٔ اول سال ۱۹۶۰ را مأخذ قرار دهیم که طی آن ارزش اموال غیر منقول اعراب اخراجی به۵۶۰میلیون دلار بالغ‌گردید دراین صورت سرمایه‌ای که طی دوازده سال مورد بحث در کشور تمرکز یافت بالغ بر چهار میلیارد و یکصد میلیون دلار و یا ۳۴۰ میلیون دلار در سال و قریب به یک میلیون دلار در روز خواهد بود. (۲۶)

این تزریق که اقتصاد اسرائیل را بر پا نگه می‌داشت تا تجاوز ژوئن ۱۹۶۷ همچنان و با همان آهنگ ادامه داشت و از ژوئن به بعد به سرعت افزایش یافت. ضمناً باید دانست که تا ۱۹۶۷ دویست کمپانی امریکایی در اسرائیل فعالیت داشتند.

اینک با توجه به جمعیت دومیلیون و ششصد هزار

نفری اسرائیل و وسعت خاك آن که حتی در محدودهٔ مرزهای غیر قانونی سال ۱۹۴۸ از بیست هزار کیلو متر مربع در نمی‌گذرد و مجموع بنگاههای بالنسبه بزرگ آن که شمارهٔ آنها از ۱۶۳ متجاوز نیست نگاهی به ارقام فوق‌الذکر به روشنی نشان می‌دهد که اقتصاد اسرائیل در سلطهٔ شرکت صهیونیستی و به‌واسطهٔ آن در پنجهٔ سرمایه‌های امریکایی و آلمان غربی و دیگر انحصارات غیر صهیونیستی است و با این احوال طبیعی است که صهیونیسم جهانی، یعنی این متحد وفادار امپریالیسم، اسرائیل را نه جگر گوشه که مایملك خود بداند.

و چنین استنباط و بر داشتی از ناحیهٔ رهبران صهیونیست امری است منطقی و تعیین کنندهٔ محل و موقع اسرائیل در دستگاه صهیونیسم — یعنی اگر محافل حاکمهٔ اسرائیل را که همیشه گوش به‌فرمان این دستگاه داشته و دستگاه اداری مملکت را با مقاصد دور و دراز آن منطبق ساخته‌اند نمایندهٔ حکومت اسرائیل بدانیم. و همین اسرائیل یعنی اسرائیل جنگجویان و سیاست‌بازان و متعصبان است که به متابعت از اراده و خواست رؤسای حقیقی کنسرن صهیونیستی — نه مدیران و فروشندگان سیاری چون ناهوم گلدمن — نا گزیر است علی‌العجاله سه وظیفهٔ مهم و اساسی را که تعیین کنندهٔ نقش وی در دستگاه صهیونیسم جهانی‌اند به‌انجام رساند. این سه وظیفه عبارتند از:

۱) تبدیل حکومت به چنان جانوری درنده که در کنترل اوضاع و یا تعیین مسیر اوضاع خاورمیانه که برای امپریالیسم

اهمیت حیاتی دارد قادر به اعمال زور باشد.* (۲۷)

۲) کمک به مرکزیت بیشتر اسرائیل به مثابهٔ یک کانون نفوذ سیاسی و فکری و در صورت امکان مرکزی برای کنترل یهودیانی که در ممالک مختلف زندگی می‌کنند.

۳) تقویت و تحکیم موقعیت اسرائیل به مثابهٔ ابزاری برای اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم در کشورهای در حال رشد آسیا و افریقا (و یا بعضی ممالک دیگر). وقایعی که طی این بیست سال در خاورمیانه و اسرائیل گذشته است نشان می‌دهد که محافل حاکمهٔ اسرائیل با چه شور و حرارتی می‌کوشند این وظایف را به‌انجام رسانند.

هشت هزار میلیون دلاری که اسرائیل بنا بر اظهار

* سرمایه‌گذاری بنگاههای امریکایی در نفت خاورمیانه وسودی‌که از آن برده‌اند:

| سال | سرمایه‌گذاری مستقیم (به‌میلیون دلار) | سودپس‌از وضع مالیات (به‌میلیون‌دلار) | نرخ سود سرمایهٔ بکارانداخته (درصد) |
|---|---|---|---|
| ۱۹۶۳ | ۱۲۰۷ | ۸۳۵ | ۶۸٫۳ |
| ۱۹۶۴ | ۱۲۴۰ | ۸۹۳ | ۷۲ |
| ۱۹۶۵ | ۱۴۹۱ | ۸۱۳ | ۸۴٫۵ |

س. آستاخوف درمقاله‌ای تحت عنوان «نکات بیشتری دربارهٔ علل ناپیدای تجاوز اسرائیل» که درشمارهٔ ۱۰ مسائل بین‌المللی مورخ ۱۹۶۷ انتشارداد نوشت: اینها ارقام متوسطی است‌که برای تمام منطقه بدست داده شده، با این همه باید خاطر نشان کرد که مثلاً در کویت متوسط سود سالانهٔ انحصارات نفت به ۵۰۰ درصد مبالغ سرمایه گذاری شده بالغ می‌گردد. بنا بر اطلاعاتی که مطبوعات غربی بدست می‌دهند سود انحصارات امریکا و انگلیس از نفت اعراب در یکسال به‌ترتیب ۱۲۰۰ میلیون دلار و ۶۰۰ میلیون دلار بوده است؛

مقامات رسمی طی بیست سال اول موجودیت خود گرفته (و این مبلغ به‌مراتب بیش از کمکی است که هر یک از ممالک مورد حمایت جهان آزاد دریافت داشته است) نشان می‌دهد که امپریالیسم در خاورمیانه اقدام به‌عمل ماجراجویانهٔ خطیری کرده و نه هزار میلیون دلاری که در نظر است از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۵ پرداخت شود نشان می‌دهد که این ماجرا درآینده نیز با همان نیت و شدت ادامه خواهد داشت. (۲۸)

بیست درصد کل بودجهٔ سال ۱۹۶۶ — ۶۷ اسرائیل برای تصفیهٔ تعهدات مالی و پرداخت بهرهٔ وامهای دریافتی و درحدود ۴۰ درصد آن به هزینه‌های مستقیم یا غیرمستقیم نظامی تخصیص یافته بود. با این حساب، فشاری که رهبران اسرائیل برای تسریع در کار به کارگران شهری و روستایی و اعضای شرکتهای تعاونی وابسته به بانکهای صهیونیستی وارد می‌آورند و رنجی که زحمتکشان اسرائیل طی این سالیان دراز بر خود هموارکرده‌اند حتی برای بازخرید جزء کوچکی از سفته‌هایی که محافل حاکمهٔ اسرائیل به‌شرکای امپریالیست خود سپرده‌اند کافی نیست و طبقهٔ حاکم اسرائیل که خود از این امر نیک آگاه است پنهان نمی‌دارد که می‌خواهد و بر آن است که بدهیهای خویش‌را باانجام خدمات‌خاص به‌بستانکاران، تأدیه کند.

در ژانویهٔ سال ۱۹۶۸ و در اوج ترکتازیهای اسرائیل، متعاقب تجاوز ژوئن، لوی‌اشکول نخست‌وزیر سابق به‌پرزیدنت نیکسون گفت: «یک اسرائیل نیرومند می‌تواند تنها امیدایالات متحده را به‌جلوگیری از نفوذ بیشتر شوروی در خاورمیانه برآورده سازد.» (۲۹)

روزنامۀ هاآرتص Haarets» در پیش‌بینی خود برای سال ۱۹۶۸—۶۹ نوشت: محافل اسرائیل: احتمال‌جنگ تازه‌ای با اعراب، در آینده‌ای نزدیک.

این چیزی است که جنگجویان اسرائیل به عنوان نشان عملی «حسن نیت» در آمادگی به جهت انجام وظایف سه گانه ارائه می‌کنند.

مقامات اسرائیلی در احوالی که بیکاری دامنگیر کشور است میلیونها پوند اسرائیلی را خرج تبلیغ فکر ملت جهانی یهود و صرف مواعظی می‌کنند که یهودیان را به جمع شدن به دور حکومت و حمایت کامل از اقدامات و اعمال مخاطره‌آمیز محافل حاکمه فرا می‌خواند؛ و چون امپریالیسم سخت به فعالیت «تبلیغاتچیان» اسرائیل علاقه‌مند است لذا بخش عمده‌ای از بیلیونها دلاری که وارد «ارض موعود» می‌شود به جیب ایشان راه می‌یابد.

نمونۀ «تبعیض نژادی» در اسرائیل، یعنی تقسیم مردم به اشکنازیم و سفارادیم و غیرکلیمی و عرب *، بعلاوۀ نظام و ترتیبات مفصل تبعیضی که در رفتار با اعراب مرعی می‌شود همه به هدف و منظور واحدی خدمت می‌کند. اینها همه جزئی از اجزاء مشکلۀ سیاستی است که برگزیدگان سازمان جهانی صهیونیستها به منظور ایجاد به اصطلاح یک مرکز نفوذ که همان مرکز یهود باشد تعقیب می‌کنند و نا گفته نماند که این مرکز جایی‌نیست که مردم اسرائیل درآن زندگی می‌کنند.

صهیونیستها منتهای کوشش خود را بکار می‌برند تا

* Goy

جریان طبیعی تشکیل «ملت اسرائیل» را به‌تعویق افکنند. آنها مسلماً نیازی به ملت یکپارچه‌ای ندارند که حتی از هم اکنون و در آغاز تشکیل خود نشانهایی از بی‌اعتنایی نسبت به صهیونیسم و آلمانها و انگلیسیها و روسها و ایتالیاییهای یهودی تبار ابراز می‌دارد.

یوری آونری Yuri Avneri سر دبیر یکی از مردم‌پسندترین مجلات اسرائیل گفت: «حالا که حتی یک نفر از کسانی که می‌توانستند چیزهایی در بارهٔ نسل جدید بگویند به این کنگره (یعنی بیست و ششمین کنگرهٔ صهیونیستها در بیت‌المقدس ی. ا) دعوت نشده است این وظیفه را من خود بر عهده می‌گیرم... کنگره‌ای که شما در اینجا تشکیل داده‌اید برای ما پدیده‌ای است بیگانه و تنفرانگیز؛ ما اصلاً نمی‌دانیم صهیونیسم چه صیغه‌ای است... همچون نعشی زنده در میان ما می‌لولد و ذهن ما را آلوده می‌کند... و نه تنها ذهن بلکه مقرارت و قوانین اداری و نظام سیاسی و مسألهٔ موجودیت ما را آلوده و ضایع کرده است.»

رهبران صهیونیسم جهانی بدون هیأت حاکمهٔ فعلی و «گروه مهاجران ممتازی» که از اروپا و امریکا می‌آیند—اروپا و امریکایی که محل و مرکز یهودیان ثروتمند و متنفذ است—نمی‌توانند زندگی کنند. ظاهراً اسرائیل مظهر و نمایندهٔ همین گروه است، چون بنا بر رأی و نظر روانشناسان صهیونیست قشر «ممتاز» یهودیان امریکا و اروپا به‌خاطر «همنوعان» خود (یعنی مهاجران اروپایی و امریکایی) اعانه می‌دهند و از فکر تابعیت دوگانه پشتیبانی می‌کنند — و این خود عامل مهم دیگری است در تبعیض نژادی نوع اسرائیلی.

لیکن می‌دانیم که به‌هرحال حرکت یک جریان تکاملی را در منتهای خود می‌توان کند کرد اما نمی‌توان بطور کلی متوقف نمود. کوشش در انجام چنین عملی مسلماً به انفجار خواهد انجامید — و با خواندن اطلاعات جالبی که نیوزویک در سال ۱۹۶۵ در بارهٔ وضع اسرائیل منتشر کرد این فکر بی‌اختیار به ذهن خطور می‌کند. مجلهٔ مزبور می‌نویسد: «از ۱۹۴۸ تا کنون بیش از یک میلیون و دویست هزار یهودی به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند. اینها از چهل‌ونه کشور آمده‌اند و به هفتاد زبان سخن می‌گویند؛ و با این مهاجرتهای گروهی چیزی به‌وجود آمده که اسرائیل «ثانی» نام گرفته است — شصت درصد از جمعیت دو میلیون ونیم نفری اسرائیل تبار شرقی دارند: اینها یهودیان افریقا و آسیا و خاور میانه‌اند و دید و نظرگاه فرهنگی و اجتماعی ایشان با دید و نظرگاه «اشکنازیم» یعنی یهودیان اروپایی‌تبار فرق دارد... درآمد شرقیها به زحمت به سه چهارم متوسط ملی می‌رسد.» (۳۰) اما شکاف و فاصلهٔ موجود از حدود ارقام خشک آماری فراتر می‌رود: یهودیان اروپایی با یهودیان شرقی به‌اهانت رفتار می‌کنند. یک مغازه‌دار لهستانی گفت: «آدم نمی‌تواند عملی را که از یک یهودی اروپایی قبول می‌کند از یک فرنک* بپذیرد». یک مادر اسرائیلی در بارهٔ دامادش می‌گفت: «البته پسر خوبی است، اما حیف سیاه پوست است. اهل لیبی است، و با عرب فرقی ندارد»، و بعد انگشتش را مقابل لبانش قرار داد و تقریباً به لابه گفت: «لطفاً به همسایه‌ها نگویید.»

تکیهٔ روی کلمات از ی. ا

* Frenk صفتی تحقیرآمیز درسخن از یهودیان شرقی

به‌قول نیوزویک «بسیاری از یهودیان شرقی... دل پری از یهودیان اروپایی دارند،» همین مجله می‌افزاید که «داوید خاخام از یهودیان عراق می‌گوید: اشکنازیم نمی‌خواهد ما سر بلند کنیم. ما در ذیل هستیم، آنها در صدر. ما از دست تبعیض‌نژادی به‌اسرائیل پناه آوردیم و حالا آن را در اینجاهم می‌بینیم». میخائیل سلزر **Selzer** سخنگوی عمدهٔ این مسأله‌ای که یهودیان شرقی با آن دست به گریبانند می‌گوید:

«اینها می‌خواهند سفارادیم را به اشکنازیم تبدیل کنند. اینها نمی‌دانند که روی بمب ساعتی نشسته‌اند.

این هم جنبه‌ای دیگر از فعالیت تئوریسینهای اسرائیل و کسانی که مستقیماً دست اندر کار حل مشکل‌اند:

ا. زروسکی می‌نویسد: «تا به امروز هنوز مشخص نشده است چه کسی را باید یهودی دانست لیکن در این که چه کسی را باید بیگانه دانست تردید نیست. بعلاوه، در این زمینه رفتار بسیار موهنی با اشخاص می‌شود... هفته‌نامهٔ اسرائیلی به‌نام اودنووا که حزب ماپام **Mapam** به زبان لهستانی منتشر می‌کند حاوی داستانی است که یکی از اتباع اسرائیل باز می‌گوید. داستان مزبور عیناً چنین است:

«به من گفتند به‌اتاق علیحده‌ای بروم. در آنجا دستور دادند شلوارم را در بیاورم — و بازرسی دقیق و کامل شروع شد. سر انجام سکوت دردآور با اظهار این کلمات شکسته شد: «بله؛ یهودی است. بسیار خوب.» و اما این واقعه کی و در کجا اتفاق افتاد؟ در ورشو؟ در لدز؟ در سال ۱۹۴۱ یا ۴۳؟... در هیچکدام، در اسرائیل و در سال ۱۹۶۰، در

تکیهٔ روی کلمات از ی. ا

خیابان یاونه Yavae و در محل دستگاه محترمی که موسوم است به «دیوان خاخامها» — آری، همانطور که گفتم در ۱۹۶۰ میلادی. در تمام مدت عمرم دو بار شلوارم را از پایم در آورده‌اند تا معلوم دارند که آیا به‌قوم برگزیده تعلق دارم یا نه. یکبار در گتو وپیش از اعزام به آشویتس و بار دوم در اینجا، در قلمرو حکومت یهود...» (۳۱)

اینک ببینیم محافل حاکمهٔ اسرائیل سومین وظیفهٔ اساسی را که رهبران صهیونیستم جهانی بر عهدهٔ ایشان نهاده‌اند چگونه انجام می‌دهند: چندی پیش مهمانخانه‌ای بزرگ و چندین دستگاه آپارتمان که هزینهٔ ساختمانشان بالغ بر بیست میلیون دلار بود و به بهای گران به اجاره رفتند و به فروش رسیدند در «ابیجان» پایتخت «ساحل عاج» ساخته شد.

«اکوستیل فدرمان*» میلیونر اسرائیلی که هزینهٔ این طرح را تقبل کرده بود در «عمل، نه در حرف» تمایل پولداران اسرائیلی را به کمک به آزادی اقتصادی ممالک در حال توسعه ابراز و اثبات کرد. فدرمان شخصاً کسی به نام «ویلی-شلنر**» را به مدیریت مهمانخانهٔ مزبور گماشت.

بعدها حقایقی در پیوند با این کار به‌ظاهر عادی و معمولی مکشوف گشت: معلوم شد که امور این فدرمان را شرکتی به‌نام پوپینا Popiaa که در «لیختن اشتاین***» به ثبت رسیده و نام سهامدارانش در زمرهٔ اسرار است اداره می‌کند.

* Ecostiel Federmann

** Willie Schelner

*** Liechten stein ناحیه‌ای خودمختار در سوییس.

به هر حال، علی‌رغم پردهٔ اختفایی که بر این ماجرا کشیده شده بود حقایق مهمی از پرده به در افتاد: یکی آنکه هر چند فدرمان در این قضیه ظاهراً نقش اول را بازی می‌کرده بیست و پنج در صد سهم خود وی به جیب سهامدار سرّی کمپانی می‌رفته است؛ دوم آنکه معلوم شد که شخصی که فدرمان به مدیریت مهمانخانه منصوب کرده نازی فعال و معاون یکی از صاحبمنصبان بر جستهٔ نازی به‌نام «آلبرت اشپیر*» بوده که خود در «نورنبرگ» محاکمه و به بیست‌سال حبس محکوم شده است.

قابل توجه این‌که همین فدرمان میلیونر را دولت اسرائیل به ممالک افریقایی معرفی و توصیه نمود و گلدامایر که در تمام دسیسه‌های دستگاه رهبری اسرائیل نقش فعال و تجربهٔ فراوان دارد از او خواست که کار خود را در افریقا با «کیفیت و روح اسرائیلی» انجام دهد، (۳۲) و او هم البته چنان کرد، که دیدیم.

از ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۵ چهار هزار و ششصد و چهل نفر دانشجوی افریقایی دوره‌هایی را در اسرائیل دیدند. (۳۳) بیشتر آنها در رشتهٔ کشاورزی و «فن احراز رهبری در نهضتهای کارگری» آموزش دیدند.

این فن «در مؤسسهٔ آسیایی و افریقایی برای کار و اقتصاد و همکاری» تعلیم داده می‌شود که در ۱۹۵۹ توسط هیستادروت (که هم بنگاهی است کشاورزی و هم کانالی است ارتباطی برای سرمایه‌های خارجی) و فدراسیون کار و کنگرهٔ سازمانهای صنعتی امریکا تأسیس شد. مدیریت مشترك

Albert Speer *

این سازمان را «الیاهو الات*» سفیر سابق اسرائیل در امریکا و بریتانیا و «جورج مینی**» رئیس فدراسیون کار امریکا بر عهده دارند.

جورج موریس، روزنامه‌نگار امریکایی در کتاب خود تحت عنوان سازمان سیا و اتحادیه‌های کارگری امریکا مؤسسهٔ آسیایی و افریقایی اسرائیل را به‌عنوان مرکز فعالیتهای اطلاعاتی امریکا توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که این فعالیت از تشویق وحمایت رؤسای اتحادیه‌های کارگری ایالات متحده برخوردار است.

همین چندی پیش دولت اسرائیل اعلام کرد که افتخاری تاریخی، در قالب کمک به توسعه و پیشرفت ملل عقب مانده، نصیب مردم اسرائیل گشته است که خود وظیفه‌ای نیز هست. (۳۴)

میخائیل برچر Michael Brecher نیز در اثر خود به نام ممالک جدید آسیا ـ یک تحلیل سیاسی از این رسالت سخن می‌دارد و اعلامیهٔ حکومت اسرائیل را در عبارتی موجز خلاصه می‌کند: «...اشتیاق به‌اینکه به‌صورت پلی بین قدرتهای استعماری سابق غرب و ممالک وابسته عمل کند.» (۳۵)

ما پیشتر به محل و موقع اسرائیل و نقشی که نیروهای امپریالیستی در دستگاه صهیونیسم به وی محول داشته و نیز به وظایف مبرمی که از برایش مقرر داشته‌اند به اجمال اشاره کردیم. نا گفته پیداست که نقش اسرائیل در مقام «واحد ـ ضربت» صهیونیسم و وظایفی که لازمهٔ ایفای چنین نقشی است

* Eliahu Elat

** George Meany

از هر لحاظ با منافع محافل حاکمهٔ او انطباق دارد. اما این گفته درسخن از موقعیتی که تا این اواخر دردستگاه صهیونیسم داشت کاملاً صدق نمی‌کند.

به احتمال زیاد قصد محافل حاکمهٔ اسرائیل به ایجاد یک اسرائیل «بزرگ» (که به عقیدهٔ ما باید آن را جدی گرفت و با هشیاری مراقبش بود) ناشی از علاقهٔ آنها به تغییر در وضع موجود است، که از نظر ایشان واجد اهمیت فراوان است. زیرا محل و موقع یک شریک فرو دست و به‌عبارت دیگر مقام و موقع کودکی که فقط جنگی را بر پا کند دیگر در خور و برازندهٔ مدعیان تاج و تخت «امپراطوری اسرائیل» در خاورمیانه نیست.

عزل ناهوم گلدمن از مقام ریاست سازمان جهانی صهیونیستها که اخیراً صورت گرفت ظاهراً در نتیجهٔ فشار رهبران صهیونیست اسرائیل بود که خواستار محل و موقع مؤثرتری در کنسرن صهیونیستی بودند. به‌احتمال زیاد رئیس جدید سازمان جهانی صهیونیستها از میان ایشان انتخاب خواهد شد و این عمل خود گامی مؤثر خواهد بود در جهت به‌تحقق رساندن نقشه‌های دیرینه‌ای که صهیونیستهای اسرائیل برای تسلط بر نیروهایی در سر می‌پرورانند که در حال حاضر ایشان را کنترل می‌کنند.

***

هرسال در نهم ماه مه هزاران نفر از زحمتکشان اسرائیل، یهودی و عرب، در «جنگل ارتش سرخ» در نزدیکی بیت ـ المقدس گرد هم می‌آیند و در آنجا در کنار سنگ ساده‌ای، نشان یاد بودی که البته شایستهٔ توجه پیکرتراشان اسرائیل

نیست، روز غلبه بر آلمان نازی را برگزار می‌کنند و با اعلام سکوت نسبت به خاطرهٔ افسران و سربازان و ناویان ما که در جنگ علیه ارتشهای هیتلر جان‌باخته‌اند ادای احترام می‌کنند.

همین مردم زحمتکش، همین بشردوستان اسرائیلی هستند که هر سال روز غلبهٔ بر قوای ارتجاع را که رهبران صهیونیست در گذشته و حال با ایشان همکاری داشتند و دارند برگزار می‌کنند و همینها بیش از سایر هم‌میهنان خویش از عواقب راهی که رهبران قوم در پیش گرفته‌اند و هر لحظه ممکن است به فاجعه‌ای غیر منتظره بینجامد آگاهند. همینها اعلام می‌کنند که «همبستگی جهانی زحمتکشان و میهن - پرستی دو چیز تفکیک ناپذیرند. سیاست دولت نه فقط ضد عربی بلکه ضد کارگری، و هواخواهی از امپریالیسم است. این سیاست، ضد ملی نیز هست، چون متضمن تهدیدی است آشکار نسبت به‌مردم اسرائیل و آیندهٔ او، و با توجه به اوضاع خاورمیانه، و جهان، کمترین شانس موفقیتی ندارد.» (۳۶)

جنبهٔ مصیبت‌بار قضیه این است که همهٔ مردم اسرائیل جوهر و ماهیت سیاست هیأت حاکمه را درک نکرده و نقش صهیونیسم جهانی را در تدوین این برنامه که در جهت تأمین منافع شرکای امپریالیست عمل می‌کند در نیافته‌اند. عدهٔ قابل ملاحظه‌ای از مردم اسرائیل هنوز نمی‌دانند یا اگر می‌دانند به‌علل و جهات شخصی نمی‌خواهند اذعان کنند که «کنسرن» صهیونیستی و رهبران صهیونیست اسرائیل در جهت تبدیل کشور به آلت بی‌ارادهٔ سیاست خود که به وضوح با منافع ملت مغایر است گامهای بلند برداشته و کارهای بسیاری را

تکیهٔ روی کلمات از ی. ا

به‌انجام رسانده‌اند.

غرض‌از تنوع احـزاب صهیونیستی در اسرائیل — از حزب «ماپام» که در برنامه‌اش عباراتی مانند دیکتاتوری پرولتاریا به‌چشم می‌خورد گرفته تا «هروت» که مدتهاست‌خواستار ظهور یک موسولینی اسرائیلی است—بطور عمده ارضای ذوقهای گوناگون سیاسی و نیز باوراندن افسانهٔ کذایی صهیونیسم است، و آن وظیفه‌ای است که احزاب در انجامش سخت می‌کوشند.

مشاجره و مناقشهٔ بین انواع صهیونیستها در کنشت (خاصه در فـواصل بین تجاوزات اسرائیل بـه ممالک عربی) بالا می‌گیرد و هر یک از اعضای احزاب صهیونیستی به وضوح می‌بیند کـه چگونه نماینده‌اش حق نمایندهٔ حزب مخالف را (که در صهیونیستی‌کم از او نیست) کف دستش می‌گذارد.

اما این اواخر اغلب پیش آمده است که یک اسرائیلی که دریافته است که صهیونیسم در واقع، چنانکه تبلیغاتچیان جناح چپ آن ادعا می‌کنند، جز «آموزش مجدد یهودیان به منظور اعادهٔ حسن شهرت ایشان نیست» ناگهان خویشتن را در حالی می‌یابد که سر نیزه بـه تفنگ زده و در صفوف اعضای سایر سازمانهای صهیونیستی کـه افکار و معتقداتشان با افکار و معتقدات او بیگانه است پیش‌می‌رود، در حالی که نماینده‌اش «مسندی را در دولت ائتلاف ملـی» اشغال مـی‌کند و بـا هـو و جنجال مانع از صحبت‌کسانی می‌شود که در دفاع از شرف و حیثیت مردم اسرائیل لب به سخن می‌گشایند.

پنجم ژوئن ۱۹۶۷، کنشت (گزارش کلمه به کلمه)

م. ویلنر: حکومت اشکول... امروز جنگی را علیه

جمهوری متحدهٔ عرب آغاز کرد... هیچ دشمنی نمی‌توانست به اندازهٔ این حکومت به اسرائیل زیان بزند... جنگ هیچیک از مسائل موجود بین اسرائیل و ممالک عربی را حل نخواهد کرد. این جنگ، مسائل و مشکلات را حتی عمیق‌تر هم خواهد نمود و هم در منطقه و هم در عرصهٔ جهانی لطمات غیر قابل پیش‌بینی به اسرائیل وارد خواهد ساخت. جز انگلیس و امریکا که می‌خواهند بدین وسیله امتیازات نفتی و پایگاههای نظامی‌خود را به‌بهای خون پسران و دختران ما حفظ کنند کسی در این جنگ ذی‌نفع نیست.

(در اینجا بر اثر صدای فریاد وهیاهوی شدید از هرسو، رشتهٔ سخن آقای ویلنر می‌گسلد.)

توبی: این جنگ... یک تجاوز آشکار است...

ویلنر: این جنگی است علیه منافع حقیقی مردم اسرائیل.

(فریاد و هیاهو ادامه و حتی شدت نیز می‌یابد. رئیس مجلس، آقای کادیش‌لوز*، کوشید هیاهو را فرو نشاند.)

توبی: شما نخواهید توانست صدای حزب پیشروان یهود و عرب را خاموش کنید، چون این صدای صلح است و از فریادهای شما نیرومندتر است!...

(باز فریاد و هیاهو در می‌گیرد... بعضی از این فریادها رنگ تند ضد شوروی دارد...)

ویلنر: شوروی هواخواه صلح است. مردم اسرائیل باز هم به‌کمک شوروی نیاز خواهند داشت تا ایشان را از مصیبتی که شما موجبش بوده‌اید برهاند.

بیست و ششم ژوئن.

Kadish Looz *

ویلنر: امروز هم موضع ماهمانست که در ۱۹۵۶* بود.

م. بیرام: (صهیونیست جناح راست) ننگ بر شما! (هیاهو و جنجال همهٔ نمایندگان جناحهای مختلف.)

ویلنر: شما ملت را دچار فاجعه خواهید کرد. شما مردم را با مصیبت روبرو خواهید کرد! ما می‌خواهیم مردم را از این ماجراجوییهای شما نجات بدهیم. ما برای اسرائیل صلح و امنیت می‌خواهیم نه ماجراهای نظامی به اشارهٔ امریکا و انگلیس... (فریاد و هیاهو)

ویلنر:... کودکان و زنان و پیرمردان مجبور بودند باقیماندهٔ اثاث‌البیت خود را بر دارند و بی هیچ تهیه و تدارکی و بدون جا و مکانی، خانه و کاشانهٔ خود را ترك کنند... آیا این ستم به‌مردم غیر نظامی نیست؟

م. کوهن: (از احزاب مؤتلف) بس کنید، دست از تبلیغ علیه حکومت اسرائیل بر دارید.

ویلنر: من از اظهار این مطالب، منافع کشور اسرائیل را در نظر دارم.

کوهن: شما یك اخلالگر هستید!

ویلنر: «آنتی‌سمیتیسم» هرگز به حال هیچ ملتی مفید نبوده است، نه هم کسانی که سیاست برتری نژادی را علیه یهودیان اعمال کردند، نه هم یهودیانی که همان سیاست را علیه اعراب به‌کار می‌بندند...

باری، پیشروان اسرائیل بی‌اعتنا به تعقیب و آزار و «تب قوم پرستی» ای که برکشور چیره شده است از بیان حقایق بیمی به خود راه نمی‌دهند چون می‌دانند که راه

* منظور تجاوز ۱۹۵۶ اسرائیل است .

آشتی، ایشان را به آینده‌ای مبتنی برامنیت و احترام متقابل و تعاون و دوستی همهٔ ملتهای خاور میانه رهنمون خواهد شد.

مایر ویلنر تأکید می‌کرد که «سیاست ماسیاست رستگاری ملی است، که خود تنها راه حل مشکلات اساسی را که ملت اسرائیل با آنها روبرو است ارائه می‌کند. حزب ما خواهان تشکیل جبههٔ واحدی است که کلیهٔ اسرائیلیهای صلحخواه را صرفنظر از هر عقیده و مسلکی که داشته باشند در بر گیرد و در تخلیهٔ سر زمینهای اشغالی از طریق حل مسالمت آمیز مسأله بر اساس نکات زیر اصرار می‌ورزد:

۱ـ عقب‌نشینی نیروهای اسرائیل از کلیهٔ سر زمینهای جمهوری متحدهٔ عرب، اردن و سوریه به عنوان نخستین اقدام لازم برای حل صلح‌آمیز و عادلانهٔ مسأله بر اساس احترام به حقوق طرفین، از آنجمله تصدیق موجودیت اسرائیل.

۲ـ شناختن حقوق ملی اعراب فلسطینی، خاصه حقوق آوارگان عرب، بر طبق قطعنامهٔ سازمان ملل متحد.» (۳۷)

با این همه رهبران اسرائیل توجهی به‌ندای عقل ندارند.

سال ۱۹۶۷ ... «هر روز گزارشهای تازه‌ای از فجایع مهاجمان اسرائیلی در سرزمینهای اشغالی می‌رسد. آنچه در شبه جزیرهٔ سینا و نوار غزه و بخش غربی اردن و مناطق اشغالی اسرائیل در سوریه می‌گذرد یادآور جنایات هولناکی است که فاشیستها طی جنگ جهانی دوم مرتکب شدند...» (۳۸)

سال ۱۹۶۸... بودجهٔ نظامی در حدود بیست در صد و بودجهٔ پلیس در حدود پانزده درصد افزایش یافته و بودجه‌های آموزش و پرورش و بهداشت و رفاه اجتماعی به‌ترتیب

۲۴و۳۹ درصد کاهش پذیرفته است. ایگال‌آلون Yigal Allon وزیرکار اسرائیل در فرمانی که طی آن ساختمان قرارگاهها را در سرزمینهای متصرفی اجازه می‌داد اعلام کرد که: «وظیفهٔ ما ایجاد اسرائیل بزرگ است.»(۳۹)

آری، توپ مقدم برکره ، اسرائیل بزرگ، فضای حیاتی- چه نغمات آشنایی، چه مشابهت دقیقی!*

آموس اوز Amos Oz متعاقب یکی از اظهارات بیشمار ژنرال موشه‌دایان در منتهای بهت و حیرتی بی‌شائبه گفت: «من نمی‌دانم چگونه موشه‌دایان در برانگیختن این خاطرات موحش بر خود نلرزید. چون «فضای حیاتی» جز به این معنی نیست که «مردمی اخراج شوند» تا مردمی متمدن‌تر جای ایشان را بگیرند. چرا «دایان» متوسل به لغات و اصطلاحاتی می‌شود که دشمنان ما برای توجیه شکنجه و آزار ما بکار می- بردند؟ — آنهم لغات و اصطلاحاتی که چون از دهن نازیان خارج شده‌اند برای‌همهٔ مردم آزادیخواه جهان در حکم الفاظ رکیک و زننده‌اند.» (۴۰)

در حالی که «آموس‌اوز» از لغات و اصطلاحاتی که موشه‌دایان بکار می‌برد غرق درحیرت است هستند عدهٔ فزاینده‌ای از مردم اسرائیل که حس وظیفه‌شناسی و عدالت- خواهیشان علیه اعمال جنایتکارانهٔ جنگجویان اسرائیل به جوش می‌آید. این مردم که در قبال سر نوشت کشور خود احساس مسئولیت می‌کنند صفوف مخالفان جدی نقشه‌های وحشیانهٔ فرمانروایان اسرائیل را که کشور را به جانب مصیبت می‌رانند از خود می‌آکنند.

* اشاره به شعارهای حزب نازی ورهبران آن

نویسندگان و دانشمندان و روزنامه نگاران و شاعران برجستهٔ اسرائیل بـه اتفاق کـارگران و دانشجویان و مردمی از هر طبقه و صنف در اعلامیهٔ خود درخـواست می کنند: «باید به‌تجاوز به حقوق بشر، در اسرائیل و سر زمینهای اشغالی پایان داد.» اعتراضیهٔ مزبور می‌افزاید: «هر روز به دستور فرماندار نظامی اسرائیل عـدهٔ بیشتری از اعراب از سواحل غربی اردن اخراج می‌شوند. تحکم بر ملتی دیگر نـاگریز به تباهی اخلاق ستمگران منتهی مـی‌شود... ملتی کـه بـر ملت دیگر ستم روا دارد با این کـار ناچار آزادی خود و افراد خود را فدا خواهد کرد. (۴۱)

البته نباید از نظر دور داشت کـه در اسرائیـل مـردم دیگری هم هستند که جز این فکر می کنند.

سازمانی بـه نـام «جنبش صلـح اسرائیل» کـه عمدهٔ فعالیتش به‌اشاره و زیرنظر صهیونیستها انجام می‌شود در بسیاری ازکشورها یـادداشتی را تحت عنوان « جنگ شش روزه جنگ تدافعی ملت اسرائیل برای حفظ موجودیت خود بود » منتشر کرد. این یادداشت در ایالات متحدهٔ امریکا نیز انتشار یافت. گوس هـال Guss Hall دبیر حزب مترقی ایـالات متحدهٔ امریکا درپاسخ به‌تهیه کنندگان این یادداشت و نیروهایی کـه درپشت سر ایشان قرار داشتند طی نامهٔ سرگشاده‌ای چنین نوشت:

« هر قدر هم که تکرار کنید تجاوز، « جنگ تدافعی » نیست. منکر این حقیقت نمی‌توانید شد که این نیروهای مسلح اسرائیل بودند که مصر و سوریه و اردن را مورد حمله قرار دادند، و این حقیقت را نمی‌توانید انکار کنید که این بمب‌افکنهای اسرائیل بودند که این کشورها را بمباران کردند؛ و

منکر این واقعیت نمی‌توانید شد که این نیروهای مسلح اسرائیل هستند که هنوز هم بخش وسیعی از خاک ممالک عربی را در اشغال دارند، و این حقیقت را نمی‌توانید انکار کنید که حکومت اسرائیل اقداماتی در جهت الحاق مناطق مزبور به عمل آورده‌است... ریشهٔ بحران خاورمیانه نفت است. حکومتهای ممالک عربی مدام و بحق برای دریافت سهم بیشتری از ثروتی که از نفت ایشان تحصیل می‌شود اصرار ورزیده، و حکومتهای ایالات متحدهٔ امریکا و بریتانیا، و علی‌الخصوص سازمان سیا نیز در برانداختن حکومتهای مزبور کوشش فراوان کرده‌اند...

« حمایت از تجاوز اسرائیل پشتیبانی از اسرائیل نیست.. مردم جهان معاذیر شما را در دفاع از تجاوز اسرائیل نخواهند پذیرفت. جهانیان بر حسب چگونگی مبارزه‌ای که مردم اسرائیل علیه اقدامات ظالمانهٔ حکومت خود می‌کنند در بارهٔ ایشان داوری خواهند کرد...». (۴۲)

امروزه که زهر «شوینیسم» (که مرکز صهیونیستی همیشه و در همه وقت سرگرم ساختن محلولهای مؤثر از آن است) بسیاری از مردم را مسموم کرده است اشاره به سخنان ستین و راستینی که حزب مترقی آلمان در یازدهم ژوئن ۱۹۴۵ خطاب به مردم بیان داشت برای کسانی که هنوز آماده‌اند خویشتن را از اعتیاد به‌این مخدر صهیونیستی برهانند و علاقه‌مند به آیندهٔ کشور و کودکان خویشند و هنوز نیاموخته‌اند که به رنج و شکنجهٔ قهرمانان «تسوایگ» بخندند و نیز کسانی که اردوگاههای نازی را از یاد نبرده‌اند و مدافع شأن و حرمت

تکیهٔ روی کلمات از ی. ا

انسانند خالی از فایده نیست:

« همهٔ آلمانهایی که در وجود سیاست تسلیحاتی، عظمت آلمان را باز می‌دیدند و میلیتاریسم وحشی و رژه‌ها و تمرینات نظامی را به‌مثابهٔ بزرگترین موفقیت ملی تلقی می‌کردند و می‌پذیرفتند، مقصرند. این بدبختی ما بود که میلیونها آلمانی یکی پس از دیگری از پی عوامفریبی نازیها به راه افتادند و زهر تئوری نژادی « جنگ به‌خاطرفضای حیاتی » توانست وجود ملت ما را مسموم کند. این بدبختی ما بود که قشرهای وسیعی از مردم، حس احترام به شأن و شرف انسان و عدالت را از دست دادند و از پی هیتلر و به این علت که به حساب ملتهای دیگر و در نتیجهٔ جنگ و غارت و چپاول وعدهٔ شام و ناهار بهتری را بدیشان می‌داد به راه افتادند.» (۴۳)

باری، صهیونیست کردن کامل اسرائیل و ایجاد ماجراهای نظامی بیشتر به‌خاطر «کنسرن صهیونیستی» و متحدان آن— ماجراهایی که آبستن عواقب خطیرند — و بالاخره جستجوی «فضای حیاتی» راهی است و همگامی نداشتن با امپریالیسم در مبارزه علیه اعراب و همگامی با اعراب در مبارزه با امپریالیسم راهی دگر. از این دو یکی را باید برگزید، وگزیری نیست: آینده نشان خواهد داد که عامهٔ مردم اسرائیل چه‌اندازه از عقل سلیم برخوردار است.

## فصل پنجم

# هشدار : صهیونیسم !

در سال ۱۹۲۸ ژاکوب دوهاس Jacob de Haas، منشی محتاط تئودور هرتصل، سرانجام تن به وسوسهٔ نفس داد و از جنبه‌ای از فعالیت صهیونیستها که سخت مورد توجه « قدرتهای بزرگ روز » است و قدرتهای مزبور در انجام آن از بذل مساعدت مالی دریغ ندارند و بعلاوه فعالیتی است که به دقت از طرف خود صهیونیستها پرده‌پوشی و انکار می‌شود پرده برگرفت:

« یک سازمان واقعی همهٔ قدرتش را به نمایش نمی‌گذارد اگرچه... این شکل از ابراز قدرت هم در مواقعی که ضرورت ایجاب می‌کرد از نظر دور نمی‌ماند. قدرت عظیم سازمان صهیونیستهای امریکا در تنوع تماسهای او و نیز دسترسی به اطلاعات دقیق دربارهٔ کسانی است که منابع انسانیی را که خود وابسته بدانند زیر نظر و نفوذ خود دارند. آیا بریتانیا می‌خواست که در « ادسا Odessa » با کسی تماسی گرفته شود و یا به «مأمور» مطمئنی در « هاربین * » نیاز داشت؟ آیا پرزیدنت

* Harbin شهری در منچوری.

« ویلسن * » می‌خواست که در مدتی کوتاه خلاصه گزارشی هزار کلمه‌ای و متضمن نام کسانی که در انقلاب « کرنسکی » شرکت داشتند به وی تسلیم شود؟ شعبهٔ نیویورک ما همهٔ این خدمات را انجام می‌داد و در ازاء آن جز حسن‌نیت و عنایت کسانی که امضاشان در امور مهم « به حساب می‌آمد » چیزی نمی‌خواست . هزاران نفر از صهیونیستها در اکناف و اطراف عالم خدمت می‌کردند، و در این رشتهٔ دور و دراز از فعالیتی که سازمان اداره می‌کرد خوب هم خدمت می‌کردند.» (۱)

« دوهاس »، که خویشاوند فکری مظلم‌ترین نیروهای ارتجاع جهانی است و می‌کوشید که دامن همهٔ یهودیان را به ننگ بیالاید در بیان این فکر سالها بر یکی از کسانی که نظری مشابه را در قالب سخنانی کوتاهتر بر زبان راند پیشی جست: « آری، هرکس می‌تواند جاسوس باشد، همه باید جاسوس باشند. رازی نیست که نتوان کشف کرد. » **

نگاه دیگری بر مواضع اساسی متفکرین صهیونیست که تصور و برداشتشان در اساس با منافع مردم زحمتکش مغایر است بیفکنیم:

ناهوم ساکالو نوشت: « مفهوم ملیت یهود مستلزم مبارزهٔ همهٔ افراد ، قطع نظر از سطح معلومات و وابستگیهای حزبی، درکلیهٔ مسائلی است که به یهود و یهودیت مربوط می‌گردد... »

President Wilson **

* ازسخنان رودلف هس، معاون هیتلر

تکیه روی کلمات از ی. ا

بنابر این، اساس شعار صهیونیستی « یهودیت برتر از همه » موجودیت اسرائیل نیست بلکه هدف دیگری است که بیش از هفتاد سال است تعقیب می‌شود، وآن اینکه به‌هروسیله که باشد کلیهٔ یهودیان جهان را تابع مرکز صهیونیسم سازند؛ و چیزی که اسرائیل را به صورت عامل و دست افزارفعالیتهای مخرب مرکز صهیونیسم درآورده وجود خود اسرائیل نیست بلکه وجود دارو دستهٔ صهیونیستی است که در رأس هرم اجتماعی آن قرار دارند و همین فعالیت است که صهیونیسم جهانی درعین حال که رهبری خود را همچنان حفظ می‌کند در اوضاع و احوال حاضر تعقیب می‌کند و انجام بخشی از آن را به محافل حاکمهٔ اسرائیل وامی‌گذارد.

«هانسن بالدوین Hanson Baldwin» مفسر نظامی نیویورک تایمز در خصوص فعالیت سازمانهای اطلاعاتی اسرائیل و بریتانیا و امریکا در اتحاد شوروی نوشت: « دستگاه اطلاعاتی انگلیس با عده‌ای در حدود سه‌هزار نفر و دستگاه اطلاعاتی اسرائیل با عده‌ای در حدود سیصد نفر در مواردی که با سیاست ایالات متحده برخورد پیدا می‌کند جریان را به‌مراتب بهتر از دستگاههای اطلاعاتی عریض و طویل ما ارزیابی می‌کنند. » (۲)

از محاسبات « بالدوین » که نشان می‌دهد اتحادشوروی جایی نیست که بتوان اینگونه کارها را به دلخواه انجام داد بگذریم و به مسألهٔ اساسی توجه کنیم:

دستگاه اطلاعاتی صهیونیستها (که خود جزئی از دستگاه جاسوسی مرکز صهیونیسم است ی. ا ) در گردآوری اطلاعات نظامی و اقتصادی از ممالک سوسیالیستی خاصه اتحاد شوروی

منتهای کوشش را به عمل می‌آورد. » (۳)

باری، فعالیت ویژهٔ دستگاه اطلاعاتی صهیونیستها که رشته‌ای از فعالیتهای صهیونیسم جهانی است موضوع بحث این فصل نیست. در این فصل می‌خواهیم تاکتیکها و شیوه‌هایی را به اجمال بررسی کنیم که صهیونیسم جهانی در انجام برنامهٔ کلی خویش که در دوم ژوئن ۱۹۶۷ یعنی سه روز پیش از تجاوز اسرائیل توسط دکتر«امانوئل جاکوبوویتس»* خاخام اعظم بریتانیا به دقت عنوان شد بکار می‌گیرد ( چون علاوه بر فعالیتهای دیگر، تحقق این برنامه خود پایه و اساسی را برای انجام فعالیتهای اطلاعاتی بدست می‌دهد ).

نامبرده گفت:

« ما باید اطمینان حاصل کنیم که در هیچ جای دنیا یهودیی نیست که از این وظیفه شانه خالی کند... جوانان... باید آمادهٔ جنگ باشند... و آماده باشند با یک تلفن از اسرائیل ... بدانجا بروند و پستهای حساسی را که در نتیجهٔ بسیج افراد خالی مانده‌اند پر کنند...

« بقیه باید آماده باشند که فرداً فرد، برحسب درآمد سرانه، به اقتصاد اسرائیل کمک کنند... اگر ما را بخواهند ما در آنجا و در اختیار ایشان خواهیم بود. » (۴)

( به‌گمان ما فقط یک نفر دیگر در انگلستان هست که افکار خود را با چنین لحن و شیوهٔ قاطعی که با مقتضیات زبان وسنن انگلیسی سازگاری چندانی ندارد بیان می کند وآن«موسلی Mosley » رهبر فاشیستهای انگلیس است.)

باری، « جاکوبوویتس » نامی از بریتانیا و فرانسه و

* Dr. Immanuel Jakobovits

اتحاد شوروی نبرد لیکن به صراحت ماهیت جهانی وظایفی را که مرکز صهیونیسم جهانی توسط مبلغین حرفه‌ای و داوطلب خود و به منظور حفظ و حراست و تقویت مواضع امپریالیستی عنوان می‌نمود تأکید کرد.

برای اینکه نپندارند که گفتهٔ جاکوویتس یک مورد استثنایی و اظهاری «غیر مسئول» و شخصی بوده است به موردی دیگر، به سخنان بن‌گوریون که ماهیت سخنان جاکو - بوویتس را عیان می‌سازد، اشاره می‌کنیم. بن‌گوریون ضمن بیانات خودگفت: « این به‌معنای کمک به اسرائیل است، خواه حکومت کشوری که یهودیان در آن مقیم‌اند و تابع آنند بپسندد یا نپسندد... وقتی از ملت واحد یهود سخن می‌داریم باید به این که ملت یهود بر سرتاسر جهان پراکنده است و یهودیان اتباع ممالکی هستند که در آنها مقیم‌اند توجهی نکنیم. » (۵)

بالطبع، کارگران یهود که بامنافع صهیونیستها وحامیانشان بیگانه‌اند به چنین توصیه‌هایی توجه ندارند.

الغرض، در همان روز دوم ژوئن ۱۹۶۷ روزنامهٔ صهیونیستی ایزرائلیتش وخن بلات * که در سویس منتشر می‌شود (البته برحسب تصادف!) حاوی درخواستی بود از سازمان جهانی صهیونیستها که هم خطوط اساسی برنامهٔ عمل صهیونیستها و هم وسایلی راکه باید در به تحقق رساندن آن بکارگرفته‌می‌شد مطرح می‌نمود. روزنامهٔ مزبور نوشت:

« موجودیت و امنیت اسرائیل مورد تهدید قرارگرفته است... همهٔ مردم اسرائیل از خطری که بر کشور سایه افکنده

Israelitishes Wochenblatt *

است نیک آگاه و مصمم به هرگونه فداکاری‌اند. کلیهٔ قشرهای مردم، صرفنظر از کشورهای زادبومی و وابستگی‌های حزبی، در این ایام دشوار بی‌هیچ قید و شرطی خویشتن را در اختیار حکومت اسرائیل نهاده‌اند. اظهار همدردی و پیامهای دلگرم کننده و حاکی از یکپارچگی که از کلیهٔ جماعات یهود می‌رسد دلگرمی و اعتمادی است بیشتر برای مردم اسرائیل در مبارزهٔ آتی. لیکن وضع به وخامت می‌گراید و دانسته نیست که تا چه مدت همچنان ادامه خواهد یافت.»

نویسندگان درخواست مذکور به‌لحنی که از فرط هیجان و احساس در لکنت می‌گدازد (در حالی که اینک دستورات لازم را به خدمهٔ هواپیماهای بمب افکن داده‌اند) درادامهٔ سخن می‌گویند:

«در این لحظهٔ خطیر ما از همهٔ برادرانی که در اطراف و اکناف جهان پراکنده‌اند طلب می‌کنیم که پیوندهای بین «صهیون» و یهودیان سرتاسر جهان را استوارتر کنند و در جلب همدردی و حمایت مردم جهان نسبت به اسرائیل بکوشند و بر میزان اعانات خویش بیفزایند و نسلهای جوان را به مهاجرت به‌اسرائیل و انجام وظیفه به‌جای کسانی که برای دفاع ازکشور در مرزها به پاسداری ایستاده‌اند و نیز به ایثار امکانات مادی خویش ترغیب کنند و در تأمین کمکهای مالی مجاهدت نمایند و از این راه در تحمل مشقات فوق‌العاده‌ای که بر کشور تحمیل شده است سهیم گردند. میزان کمکهای مالی مورد نیاز این بحران رانمی‌توان از پیش به‌درستی معلوم کرد لیکن به‌هرحال قابل ملاحظه است...» ومطالبی از این دست.

تکیهٔ روی کلمات از ی. ا

بررسی این درخواست از سه عامل اساسی پرده برمی‌گیرد که خود برجهت و ماهیت شیوه‌های فعالیت صهیونیستی اشاره می‌دارند.

نخست اینکه رهبران صهیونیست که نمایندگان طبقهٔ ثروتمند و هوخواه امپریالیسم‌اند اساس تبلیغات خویش را نسبت به یهودیان همهٔ کشورها ظاهراً ( اگر هم‌نه بر قرابت خونی و جدا از وابستگیهای حزبی) برهمبستگی مسلم و غیر قابل‌بحثی بنا نهاده‌اند و ظاهراً به این مسأله توجهی ندارند که آیا قشرهایی از مردم، درممالک مختلف، اصولاً این اندیشه را می‌پذیرند یا نه. و این برخورد و برداشت چنان‌که می‌نماید ناسنجیده نیست؛ چه ازطرفی صهیونیستها را از رنج اثبات وجود « چنین همبستگی‌ای » معاف می‌دارد ( چون کوشش در این زمینه به ملاحظهٔ برخورد منفی کارگران یهود خاصه آن عده که در ممالک سوسیالیستی زندگی می‌کنند مفید فایده هم نیست )؛ از طرف دیگر کلیهٔ یهودیان مخالف را با این لحن ملایم و احتیاط آمیز موقتاً اغفال می‌کند — و این گام اول فعالیت صهیونیستی است.

مقارن این احوال برای افشاندن بذر نارضایی در میان کارگران یهود و برانگیختن ایشان علیه محیط خود و نگه‌داشتن ایشان در یک ناراحتی و بیقراری مداوم اقدام به دو مانور خاص و همه‌جانبه می‌کنند. ناهوم‌گلدمن ضمن ارائهٔ برنامهٔ جدید در بیست وششمین کنگرهٔ جهانی صهیونیستها به چنین وضعی اشاره می‌کرد آنگاه که‌گفت: « به یهودیان باید فهماند که پوستهٔ خوش‌بینی را بدور افکنند و اندک‌اندک بطور جدی به آیندهٔ خویش بیندیشند. »

این مانورها هردو بر تصور دیرین « در خود بودن » جوامع یهود، که صهیونیستها اینک به ملاحظهٔ تغییری که در اوضاع پدید آمده به شیوهٔ پوشیده‌تری آنرا تبلیغ می‌کنند، استوار است.

یکی از این مانورها در حقیقت ایجاد چیزی است که شاید بتوان « عقدهٔ تقدیر »ش اصطلاح کرد و به اجمال چنین است: « تو اگر مدیر دستگاه نیستی و یک کارمندی علتش این است که یهودی هستی. علت اینکه مدیر شرکت نیستی و معاون اوهستی این‌است که یهودی هستی و اگر وزیر نیستی و معاون وزارتخانه‌ای سبب این است که یهودی هستی » و چیزهایی مانند این.

تأثیر بالقوهٔ این‌مانور که هدفش تحریک حس جاه طلبی و بلندپروازی است جای انکار نیست، علی‌الخصوص که با مانور دیگری که صرفاً نژادی است و جوهر و عصاره‌اش را با مهارت تمام و اغلب با استفاده ازکسانی که آلت دست کرده‌اند در افکار تزریق می‌کنند تشدید و تقویت‌گردد: آری، تزریق این فکر که یهودیان در مقایسه با دیگران مردمی « فوق‌العاده » و برجسته و واجد توانایی و استعدادی‌هستند که حدی به نبوغ دارد.

صهیونیستها در این‌گونه موارد به تبلیغات « صرف » یا «گریزهای تاریخی » اکتفا نمی‌کنند و حتی‌گاه ناپرهیزی هم می‌کنند و از مسیح وکارل مارکس هم که از او متنفرند سخن می‌دارند و چون پول کلان در اختیار دارند برای بالا بردن شهرت کسانی که به هدفشان خدمت می‌کنند بسا به رشوه هم توسل می‌جویند.

در صدسال گذشته فقط نازیها و صهیونیستها بوده‌اند که با طرح و بسط نظریهٔ « برتری مسلم نبوغ ملی خود » تمدن انسانی را « غنی » ساخته‌اند. اما اگر نازیها در صدد برآمدند و خـواستند کـه ایـن انـدیشه را بـا زور بـر مـردم تحمیل کنند صهیونیستها که مسلح به تئوری اقدامات کوچکند همین کار را پنهانی و به نحو مؤثرتری به انجام می‌رسانند.

(باید دانست کـه تصور « ملت جهانی یهود » کـه مارکسیسم آنرا رد می کند خود کوشش صهیونیستها را در سوء استفاده از نـام اشخـاص مستعد و افکـار درخشانی کـه از فرهنگهای ملی اعراب و اسپانیا و ایتالیا و فرانسه و آلمان و بریتانیا و لهستان و روسیه و امریکا تغذیه کرده و هیچگاه خویشتن را از سرزمینهای زادبومی خویش جدا ندانسته‌اند با ناکامی مواجه می‌سازد )

باید تأکید کرد که این اقدامات ، قلیلی از تبلیغاتی است که دارو دستهٔ صهیونیست انجام می‌دهند ، مع‌ذلک به نظر ما از زمرهٔ اقدامات اساسی ایشان است، و چون کوشش هفتاد سالهٔ این جمع را در پشت سر دارند نمی‌توان آنها را ساده گرفت، و باید سنتهای توجه را بدیشان معطوف داشت.

دومین عنصر اساسی درخواست سازمان جهانی صهیونیستها دستورات مستقیمی است که رهبران صهیونیست در زمینهٔ بسیج همدردی و موافقت و جلب حمایت مردم جهان به هواداری از اسرائیل می‌دهند.

این درخواست بسیاری چیزها را ناگفته می‌گذارد. با توجه به وجود سازمانهای نیرومند صهیونیستی در ایالات متحدهٔ امریکا و بریتانیا و فرانسه و شبه‌جزیرهٔ اسکاندیناوی و امریکای

لاتین و نیز وجود دستگاه رهبری صهیونیستی در اسرائیل، کارشناسان صهیونیست جنگهای روانی، به شستشوی مغزی مردم غیر یهود و جلب نظر موافق ایشان نسبت به صهیونیسم بیشتر علاقه‌مندند تا به‌فعالیت در میان افراد « قوم »، زیرا معتقدند که موفقیت در این زمینه آن قسمت از یهودیانی را نیز که صهیونیسم را دربست رد می‌کنند به تمکین و حتی تسلیم واخواهد داشت.

یکی از مهمترین حربه‌هایی که در این عرصه بکار می‌برند « ایراد فشار اقتصادی » است. مورد زیر حسن تأثیر چنین فشاری را به روشنی نشان می‌دهد:

۱. لیلیانتال می‌نویسد: « سوریها و لبنانیهای مقیم امریکا آنقدر که به علت وابستگیهای اقتصادی به «کمیتهٔ تعاون یهود» کمک می‌کنند به حکم اعتقاد و ایمان به‌تقاضای کمک به‌آوارگان عرب پاسخ مساعد نمی‌دهند.» (۶)

یکبار ۱۹۹ کنیسه در امریکا و کانادا مردم را برای خرید اوراق قرضهٔ اسرائیل که در محل به فروش می‌رسید فرا-خواندند و به‌این ترتیب بسیاری ازیهودیان را ناگزیر به‌شرکت مستقیم در این و دیگر اقدامات مالی ساختند.

صهیونیستها در ممالک مختلفهٔ جهان جمعاً ۱۰۳۶ روزنامه و مجله دارند، با این‌همه رهبران قوم اهمیت فوق‌العاده‌ای از برای این‌وسیله قائلند و به‌هر وسیله می‌خواهند عوامل خود یا عناصر « همدل و موافق » را در بنگاههای عمدهٔ مطبوعاتی و پخش اخبار و صنعت سینما و تلویزیون کشورهای مختلف جای دهند. صهیونیستها هیچگاه نقش این اهرمهای نیرومند را در ارائهٔ افکار به‌کم نمی‌گیرند زیرا خوب

می‌دانند که نکات « جزئی » مانند عنوان مقاله‌ای با حروف درشت و چاپ آن درکنار عکسی رقت‌انگیز و یا چاپ مطلبی مهم در صفحهٔ ماقبل آخر و پنهان داشتنش در لای سایر اخبار خیلی فرق می‌کند. بعلاوه خوب می‌دانند که با تکرار بیجا و نامناسب و حتی آمیخته به عبارات چرب و نرم و ستایش‌آمیزی که کمتر کسانی درحسن نیت ستایندگان آن تردید کنند می‌توان افکار عالی و انسانی راکه ناقض نظریات و آراءِ ایشان است چنان عاری از تأثیر کرد و از قوت و اعتبار افکند که دیگر کسی آنها را جدی نگیرد.

همه می‌پندارند که صهیونیسم از برای ایالات متحدهٔ امریکا خطری در بر ندارد، حال‌که چنین است نگاهی به نحوهٔ کار وفعالیت عمال صهیونیست حتی در «بارو»ی متحدشان خالی از سود نیست.

ا. لیلیانتال در اثر خود به نام آن روی سکه فعالیت صهیونیستها را در عرصهٔ مطبوعات امریکا وعلی‌الخصوص در روزنامهٔ نیویورک تایمز که ازکثیرالانتشارترین جرایدکشور است مورد دقت قرار می‌دهد. ( باید توجه کرد که تیراژ خارج ازکشور این روزنامه مدام درافزایش بوده و ۷۲ روزنامه در امریکا وکانادا و سایرکشورها از سرویس خبری‌آن استفاده می‌کنند.)

لیلیانتال شیوه‌هایی راکه صهیونیستها در نیویورک‌تایمز برای تحمیل نظر یا نظرهای خاصی بر خوانندگان بکار می‌بندند تشریح می‌کند وکتاب خود را به توضیح « این‌روی» بسیار زشت سکه اختصاص می‌دهد.

می‌نویسد در اوایل سال ۱۹۵۶ سناتور کیفاور * که می‌خواست خویشتن را نامزد ریاست جمهوری کند در صدد برآمد از احساسات قسمتی از مردم که موافق با صهیونیستها بود استفاده کند. برخی از رهبران برجسته در پاسخ به این عمل اعلامیه‌ای منتشر کردند مشعر براینکه سناتور فوق‌الذکر منافع ملی ایالات متحده را به‌خطر افکنده و ترتیبی که برای تجدید ساختمان سیاست داخلی و خارجی پیشنهاد می‌کند نارواست. این اعلامیه جمعاً هشت سطر از نیویورک تایمز را اشغال کرده بود در حالی که همان روز ( ۲۳ آوریل ۱۹۵۶ ) در صفحهٔ اول عکسی از بن‌گوریون در حال انتقاد از سیاست ایزنهاور در خصوص امتناع از ارسال اسلحه به اسرائیل به چاپ رسیده بود * *. در صفحهٔ سوم همین شماره عکسی بوداز کودکان اسرائیلی در حال بیرون آمدن از یک پناهگاه زیر ـ زمینی تحت این عنوان: « کودکان را چند دقیقه پیش از انفجار محل از کودکستان خارج می‌کنند. » و در صفحهٔ دهم گزارشی از کنفرانس سالیانهٔ شورای یهودیان بروکلین* * *.

در ماه مه ۱۹۶۱ هنگامی که بن‌گوریون با « کندی » دیدار کرد نیویورک تایمز سه ستون را به اخبار مربوط که در زیر عکس دو رهبر مذکور آمده بود اختصاص داد حال آنکه فقط دو ستون را به خبر عزیمت کندی به اروپا برای شرکت در کنفرانسی که درهمانروز تشکیل می‌شد تخصیص داد.

* Kefauver

** درآن زمان ایالات‌متحدهٔ امریکا اسلحهٔ لازم را ازطریق «ناتو» به‌اسرائیل می‌فرستاد.

*** Brooklyn

لیلیانتال می‌گوید که او نیویورک تایمز را بدین لحاظ به‌عنوان نمونه برگزیده که از متنفذترین روزنامه‌های امریکا است و نه بدین علت که در میان روزنامه‌های امریکا تنهاروزنامه‌ای است که جهت فعالیتش هواخواهی ازصهیونیستها است.

وتنها ایالات متحدهٔ امریکا نیست که صدها حقیقت غیرقابل انکار در خصوص فعالیت صهیونیستها را در عرصهٔ رادیو و تلویزیون و ادبیات و نقد ادبی و تئاتر و سینما و دیگر زمینه‌هایی که بر دید و جهان‌بینی مردم اثر می‌گذارند ارائه می‌کند.

باری، به سراغ لیلیانتال بازآییم:

... یک کتابفروش چه می‌تواند بکند؟ خیلی کارها. مثلاً می‌تواند کتابی را توصیه کند. چه کتابی؟ هرکتابی: ده روزی که جهان را تکان داد نوشتهٔ «جان رید»، جودسوس نوشتهٔ «فوخت وانگر» جنگ و صلح اثر تولستوی، شیربچگان نوشتهٔ ایروین‌شاو، و از این قبیل. لیلیانتال درمی‌یابد که پرینستن Princeton که آن را دژ اعراب در امریکا می‌دانند شهری است دانشگاهی که کتابخانه‌اش نمونه‌ای زنده از نفوذ و تأثیری است که صهیونیستها بر آموزش جوانان اعمال می‌کنند. فهرست کتابهای این کتابخانه حاوی آثار کلیهٔ نویسندگان صهیونیست و دیگر نویسندگانی است که نظری موافق با صهیونیسم دارند و دربارهٔ خاورمیانه و فلسطین چیزهایی نوشته‌اند. کتابخانه‌دار درگفتگویی با لیلیانتال این مطالب افشاگر را بیان کرد:

«در اینجا ما فعالترین جامعهٔ یهودیان را داریم...

اینها چندین برنامه دارند که در آنها با ما همکاری می‌کنندو ازلحاظ هدیهٔ کتب بسیار دست و دلبازند.» (۷)

آخرین مورد از تقاضای «سازمان جهانی صهیونیستها» که در اهمیت کم از دو مورد دیگر نیست پول است. آدم وقتی درخواست یاد شده را می‌خواند ناگزیر از این همه تکرار و تکیه برکمک مالی و اعانه و منتهای امکانات مالی را بکار اندازید و دیگر جملاتی از این دست در شگفت می‌ماند.

سخن کوتاه، بدون محاسبهٔ دقیق هم (که البته بر اساس اطلاعات دقیقی که در دست است می‌توان چنین هم کرد) می‌توان گفت که دلارهایی که «کنسرن صهیونیستی» و محافل حاکمهٔ اسرائیل طی آخرین تجاوز خود علیه ممالک عربی دریافت داشته‌اند برای تأمین هزینهٔ اقدامات متعددی ازاین قبیل کافی است.

این میلیاردها دلار از کجا آمد؟ سهم «شیر» را صاحبان صنایع وبانکداران ودارندگان معادن طلا که خود صهیونیست یاهواخواه ایشان بودند از جیب امریکاییان و انگلیسیان و فرانسویان و مردم افریقای جنوبی و سایر مردم زحمتکش بر داشت کردند و به گاوصندوقهای مرکز صهیونیسم انتقال دادند و، از دولت سر تبلیغات جمعی، بقیه را طبقهٔ متوسط و کارگران یهود پرداختند.

آیا دادن چنین اعاناتی به‌سود کسانی است که به دلخواه یا به‌اکراه پرداختشان را تقبل می‌کنند؟

چرا محافل حاکمهٔ امریکا قانونی را گذراندند و به موجب آن کلیهٔ اعانات به مقصد اسرائیل را (هر قدر هم کلان و افسانه‌ای) از مالیات معاف کردند؟ چگونه است که

در بریتانیا که کاهش بهای لیره ارکان وجودش را به لرزه افکنده است و هر ماه در اثر مسدود بودن کانال سوئز در نتیجهٔ عملیات اسرائیل، میلیونها لیره زیان می‌بینند صدها میلیون لیره گرد آوری می‌شود تا کانال آنقدر که ممکن است مسدود بماند؟

آری، برای تأمل مواد بقدر کافی هست.

***

هدف و منظور اساسی «کنسرن جهانی صهیونیستها» افزایش ثروت به هر قیمت است— و همچنان خواهد بود. زیرا ثروت تأمین کنندهٔ قدرت و رفاه ایشان در نظام سرمایه ـ داری است.

ثروت، برای برقراری نظارت فکری و سیاسی بر قشرهای یهود ممالک مختلف، که نقش ارشاد و رهبری بشر را در آینده‌ای نامعین بدیشان وعده می‌دهند یکی از وسایل عمدهٔ وصول به هدف بوده و هست و خواهد بود. کشور اسرائیل نیز که بر اثر مساعی انسانی بسیاری از مردم جهان ایجاد شد به سبب سیاست ضد ملی محافل حاکمهٔ صهیونیست خود و در وجود این محافل افزار این «اتحاد مقدس» صهیونیسم جهانی و امپریالیسم بوده و هست و همچنان خواهد بود، و بالاخره، هدفهای عمدهٔ کوششهای پنهانی «کنسرن‌صهیونیستی» (هم درمحدوده وهم درخارج ازمحدودهٔ نیرنگهای مزورانهٔ مالی و سیاسیی که با منافع کلیهٔ ملتها مغایراست) کشورما ودوستان ما وجنبش جهانی زحمتکشان و نهضتهای آزادیبخش ملی بوده و هست و خواهد بود.

مبارزه با جامعهٔ ما و دوستان ما، در زیر پرچم مندرس

حمایت از یهودیان انجام می‌گیرد. و چه بسیار ماجراجویان سیاسی در زیر این پرچم رژه رفته و چه بسیار مردم ساده لوح و زودباور که براثر مجاهدت و کوشش صهیونیستها همان پرچم را، و لو به مدتی کوتاه، ندانسته بر افراشته داشته‌اند.

ضمناً آن‌گونه فعالیت پنهانی که هدفش ایجاد پایگاههایی برای عمال امپریالیسم است پر خالی از معنا و مفهوم هم نیست، چون بعضی کسان ممکن است فکر کنند که چون خود به این شدت مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌گیرند لذا ناگزیر نیازمند این حمایتند.

از این بگذریم و به مسألهٔ ساده‌تری بپردازیم: از این که نئونازیهای «بن» هفتهٔ همبستگی با« ودفاع از صهیونیستهای اسرائیل وگروه اخیر هفتهٔ همبستگی با« و دفاع از یهودیان کشور ما را برپا می‌کنند چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟

بی‌گمان این خود مباین با کلیهٔ قواعد منطقی است که «کورت کیزینگر*» که خود از ۱۹۳۳ عضو حزب نازی و دارندهٔ کارت شمارهٔ ۲۶۳۳۹۳۰ و از سیماهای برجستهٔ دستگاه تبلیغات رایش سوم بوده و اینک صدراعظم جمهوری فدرال آلمان است همگام با همکاران همفکر خود از حامیان پروپا‌قرص صهیونیستها گردد و در دفاع از مردم «فرو دست وفلکزده‌ای که در پشت پردهٔ آهنین رنج می‌برند» یقه درانی کند — آنهم در آلمان که بنا بر ارقام و آمار سال ۱۹۶۷ در حدود ۱۰۰ مرکز علناً تبلیغات ضد یهود می‌کنند.

در اینجا دو سؤال پیش می‌آید: اولاً آیا چنین وضع

* Kurt Kiesinger

مشکوك و شبهه‌انگیزی برای اسرائیل یک پیروزی دیپلماتیک بشمار می‌رود؟ ثانیاً آیا دلایل و جهاتی فرعی — جدا از هدف اساسی که برقراری نظارت فکری و سیاسی از ناحیهٔ مرکز صهیونیسم باشد — وجود دارد که صهیونیستها را بر آن دارد برهرکوی وبرزنی بر «سرنوشت و وضع ناگوار» یهودیان کشور ما ندبه و زاری کنند؟

آری، و من می‌خواهم در اینجا عمدهٔ این علل و جهات را به اجمال از نظر بگذرانم.

در ماه مه ۱۹۶۵ روزنامه‌نگاری ضمن بازدید از دیدنیهای شهر حیفا از یکی از رهبران بالنسبه مهم صهیونیست پرسید: «لطفاً بفرمایید علت این همه اصرار در تأمین مهاجرت یهودیان شوروی به‌اسرائیل چیست؟ دو برابر این تعداد یهودی در امریکا هست و مع هذا شما عملاً کوششی برای مهاجرت ایشان نمی‌کنید.»

مخاطب پس از اندك مکثی گفت: «من اگر جواب صریحی به‌شما بدهم شما که روزنامه‌نگار هستید قطعاً اسم مرا می‌برید و جنجالی بپا می‌کنید.»

روزنامه نگار اطمینان داد که چنان نخواهد شد.

گفتگو محرمانه نبود و کسانی که حضور داشتند به‌یاد دارند که طرف چنین گفت: «درکشور شما یهودیان کارگرند و چون کارگرند توقع چندانی ندارند واز آنجایی که‌مسألهٔ‌آبادانی و عمران نواحی کم جمعیت در میان است این دو عامل هردو برای ما بسیار مناسبند.»

پیوند دادن این سخنان با اظهارات چندی بعد «لوی ـ اشکول» قدری دشوار بود. چون اشکول گفت: «ما باید برای

همهٔ جهانیان و منجمله جهان عرب توضیح بدهیم که یک راه حل مسأله اصولاً خارج از بحث است... اسکان صد هزار آوارهٔ عرب در اسرائیل ممکن نیست... صد هزار آوارهٔ عرب برای اسرائیل در حکم این خواهد بود که یک بمب اتمی به‌رویش بیفکنند.»

اما مقابله و تطبیق بیشتر حقایق وارقام و بسط وگسترش جریانات بعدی صحت گفتار و صراحت صهیونیست حیفایی را آشکارتر ساخت.

طی بیست سال موجودیت اسرائیل دویست و پنجاه هزار یهودی که اکثریت قریب به اتفاقشان تبار اروپایی داشتند از اسرائیل مهاجرت کردند، و درهمین مدت هر یهودی امریکایی سالانه مبلغی در حدود ۲۵۰ دلار «جریمهٔ» امتناع از مهاجرت به فلسطین را پرداخت؛ و باز در همین مدت محافل حاکمهٔ اسرائیل با عملیات تجاوزکارانهٔ خویش مساحتی نزدیک به چهار برابر مساحتی را که به موجب تصمیم سازمان ملل متحد به اسرائیل تخصیص یافته بود تصرف کردند (و در نظر دارند قلمرو خود را باز هم توسعه دهند) ، وبالاخره در همین مدت مقامات اسرائیلی در حدود یک میلیون عرب را (طی سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۰) و صدها هزارعرب دیگر را از جریان تجاوز ژوئن به‌بعد ازکشور اخراج کردند.

حال با توجه به سخنان تئودور هرتصل که گفت «کارگران سادهٔ ما... بیش ازهمه از روسیهٔ بزرگ و رومانی... خواهند آمد» و نیز این حقیقت که سخنان مزبور در هفتاد سال پیش بر زبان آمده و در این مدت تکنولوژی راهی دراز

را پشت سر نهاده است و نیز با توجه به درخواست رقت بار اخیر بن‌گوریون برای مهاجرت دستجمعی یهودیان اروپا به اسرائیل می‌بینیم که گفتهٔ صهیونیست اسرائیلی که «در کشور شما یهودیان کارگرند و چون کارگرند توقع چندانی ندارند، و از آنجا که مسألهٔ آبادانی و عمران نواحی کم‌جمعیت در میان است این عوامل هر دو برای ما بسیارمناسبند» راست و بی‌ریا می‌نماید.

اما مردم کشور ما به این قبیل اظهارات با تحقیر پاسخ می‌گویند. کسانی که به خاطر تأمین رفاه و آسایش مملکت مجدانه کار می‌کنند به رهبران صهیونیسم اجازه نخواهند داد به یهودیان کشور ما، به این یاران کار و مبارزهٔ ما که در اعتقادات و افکار ما سهیم‌اند و خویشتن را وقف ایجاد جامعهٔ نوین ساخته‌اند لبخند تحقیر و تمسخر زنند.

صهیونیستها مدام تاکتیکهای خود را در زمینهٔ مبارزهٔ ایدئولوژیکی و دیگر وجوه مخالفت با کشور ما تغییر می‌دهند. مرکز جهانی صهیونیستها در ۱۹۶۱ به منظور پیشبرد برخی از طرحهای خاص خود درخواست کرد که در قبال کشور ما و دوستانمان «روش ملایمتری» در پیش گرفته شود.

در ماه مارس ۱۹۶۳ کمیتهٔ اجراییهٔ سازمان جهانی صهیونیستها سیاست «روش ملایمتر» را به‌دور افکند و درخواست «مبارزه‌ای تعرضی» علیه جامعهٔ کشورهای هم‌مسلك ما و علی‌الخصوص کشور ما را پیش کشید. ناهوم گلدمن در سخن از هدفهای کلی صهیونیسم اعلام کرد که سازمان جهانی صهیونیستها باید به‌صورت «نیروی عملیات مخصوص»

درآید و قادر باشد از حقوق کلیهٔ یهودیانی که در خارج از اسرائیل زندگی می کنند دفاع کند.

در ژوئیهٔ سال ۱۹۶۴ رهبران صهیونیست خطوط راهنمای کارخویش را «اصلاح» کردند و اهمیت و لزوم «فشار مداوم بر مقامات» کشور ما را با کمک «نیروهای غیر یهود» خاطر-نشان ساختند.

در سال ۱۹۶۹ نشانهایی حاکی از تغییر تاکتیک مشهود بود. بعضی از رهبران صهیونیست اذعان کردند که حملات جبهه‌ای و از آن جمله کوشش در لکه‌دارکردن حیثیت کشور ما نتیجه‌ای ببار نیاورده است، و لذا مانورهای «جناحی» را توصیه و تجویز کردند.

در سالهای ۱۹۶۶—۱۹۶۸، بخصوص چنانکه وقایع چکوسلواکی ولهستان نشان داد، مرکز جهانی صهیونیسم بار دیگر به تحریک علنی در مقیاس وسیع گرایید.

مرکز مزبور در این «جنگ همه‌جانبه» به شیوه‌های کهنه و رنگ و رو باخته توسل جست: به‌وسایلی مانند سخن-پراکنیهای صدای امریکا و اسرائیل ونشر غیرقانونی نوشته های صهیونیستی در کشور ما و ارسال مجلات و نشریات صهیونیستی و بسته های محتوی نان فطیر برای آن عده از کسانی که نشانی ایشان در اسرائیل دانسته می‌بود (اگر چه همه می‌دانند که نانواییهای ما در یک ماه آنقدر نان فطیر می‌پزند که با آن بتوان یک کوه آرارات یا یک صهیون ثانی را بنا کرد). شیوه‌های دیگری نیز هست که چندان جاب نظر نمی-کنند لیکن زهرآگین ترند: نشر شایعات تحریک‌آمیز، تشویق روح سوداگری و قوم و قبیله پرستی و به‌راه انداختن هو و جنجال

و بزرگ‌کردن هر چیزی که کمترین رنگ ضدیت با کشور ما را داشته باشد، شعبده‌بازی با ارقام و آمارهایی که از یادداشتهای خصوصی اشخاص ونوشته‌ها نقل‌شده‌اند، وحمایت از کلیهٔ کسانی که دانسته یا ندانسته، به علت جوانی یا نادانی، بالفعل یا بالقوه آماده‌اند به اشارهٔ ایشان عمل کنند.

رهبران صهیونیست برای تجدید نظر یا سوء ارائهٔ افکار بزرگان و قلب تاریخ حکومت ما، به‌عنوان وسیلهٔ اساسی مبارزه علیه کشور ما و نظام اجتماعی ما در مجموع، ارزش و اهمیت خاص قائلند.

بدتر از همه برای صهیونیستها، تئوریهای راهنمای ما دربارهٔ چگونگی ملت و انتقاد کوبنده‌ای است که بنیادگذاران ایدئولوژی ما ازتصور «ملت جهانی یهود» کرده‌اند ونیزشیوه‌ای است که معتقدان به‌فلسفهٔ راهنمای ما در طرح و حل مسألهٔ به‌اصطلاح «ابدی یهود» عنوان می‌کنند. ازاین رو اینک دیری است که‌آشکارا ونهان‌بامیراث‌بنیانگذاران‌فلسفهٔ‌مترقی می‌ستیزند.

صهیونیستهای خارجی و هواخواهانشان تجدید نظر در اصول فلسفهٔ پیشرو را توصیه و توجیه می‌کنند و مدافعانشان در ممالک دوست بی‌شتاب و آرام، اعمال شعبده آمیز گونه‌گون را می‌آزمایند.

**ولادیمیر**

«مسألهٔ یهود جز این دو راه در پیش ندارد: انزوا یا یکی شدن با مردم محیط — و مسألهٔ «ملت یهود» نظری است بیگمان ارتجاعی، نه فقط

**م. ب. ولف‌سن**

تعبیری که بسیاری از تئوریسینها و فعالین بین‌الملل دوم از مسألهٔ یهود می‌کنند وجه مشترکی با تعبیر انقلابی ندارد. نخست می‌بینیم که

هنگامی که توسط هواخواهان پرو پا قرص آن (صهیونیستها) توضیح می‌شود بلکه همچنین هنگامی که بر لبان کسانی می‌گذرد که می‌کوشند آنرا با افکار سوسیال دموکراسی درـ آمیزند (بوندیستها)

... کارل کائوتسکی در اشارهٔ خاصی که به یهودیان روسیه می‌کند با شدت و حدتی بیش ازاین بیان مقصود می‌کند. خصومت نسبت به‌قشرهای غیر بومی را فقط وقتی می‌توان از بین برد که قشرهای غیر بومی دست از بیگانگی کشیده با تودهٔ مردم در آمیزند. این تنها راه حل ممکن مسألهٔ یهود است و ما باید از هر چیز که به‌پایان دادن انزوایشان مساعدت می‌کند حمایت کنیم. مع‌ذلك «بوند» در مقابل این تنها راه حل ممکن مقاومت می‌ورزد زیرا او نه به پایان دادن بلکه به‌تشدید این انزوا و توجیه آن مساعدت می‌کند...»

توجه کافی به‌این امر و نیزبه مسألهٔملی، بطورکلی، نکرده‌اند. و وقتی تجاوزات جمعی علیه یهودیان... در ممالك سرمایه‌ـ داری ایشان را ناگزیر ساخت نظر خویش را به‌صراحت اعلام کنند ایشان یا با روح لیبرالیسم رهایی‌بخش و یاناسیونالیسم یهود با مسأله مواجه شدند. نمونهٔ جالب از این لحاظ، کائوتسکی بود... او برای مسألهٔ یهود چه راه حلی پیشنهاد می‌کند؟ در حقیقت او درخواست یکی شدن با مردم محیط را پیش می‌کشد چون خصومت نسبت به یهودیان «وقتی از بین می‌ـ رود که قشرهای یهودی دیگر بیگانه نباشند و با تودهٔ مردم درآمیزند.»

هفت سال پس از مرگ «ولادیمیر»، ولفسن وانمود کرد که سخنان وی را فراموش کرده است که گفت «بهترین یهودیان یعنی کسانی که در تاریخ پایگاهی بلند دارند و رهبران عالیقدر دموکراسی و سوسیالیسم را به جهان ارزانی داشته‌اند هرگز علیه یکی شدن یهود با مردم محیط غوغا به راه نینداخته‌اند. تنها کسانی علیه یکی شدن یهود با مردم محیط جنجال به راه می‌اندازند که بر گذشتهٔ یهودیت با حرمت آمیخته به‌رعب می‌نگرند.» (۸)

باری، ولفسن پس از اینکه خواننده را با ذکر این حقیقت که کائوتسکی یکی از رهبران ناشکوهمند بین‌الملل دوم بوده مرعوب می‌کند بی‌درنگ به تکذیب نظر طرف مقابل می‌پردازد؛ و چند سطر بعد، همانطور که انتظار می‌رود دست رد به سینهٔ هواخواهان استعمار فلسطین یعنی صهیونیستها می‌زند اما به‌هر حال منظور عمده تأمین شده است. چنانکه لوی اشکول تأکید کرد: «جبههٔ عمدهٔ مبارزهٔ ما در حال حاضر که مهمتر از هر دورهٔ دیگری در تاریخ ماست جبههٔ داخلی است. یکی شدن با محیط و عدم تمرکز تهدیدی برای موجودیت ماست.» (۹)

و این حقیقت قضیه است. جریان یکی شدن یهودیان با مردم محیط خود، که در همهٔ کشورها به چشم می‌خورد، درست همانند جریان طبیعی یکپارچه شدن ملت اسرائیل به دلایل آشکار مناسب حال و باب طبع «کنسرن جهانی صهیونیستها» نبوده و نیست. اینک نیز چون گذشته عمال و متفکرین و تبلیغاتچیان مزدورش مدام درکار بر پا کردن موانع مختلف نظری و عملی‌اند تا بدان وسیله مانع از سیر طبیعی

جریان تکامل گردند.

***

نمونهٔ زندهٔ فتنه‌انگیزی سیاسی صهیونیسم جهانی در نهضت کارگری، اقدام اخیر او به منظور بی‌اعتبارکردن موقعیت جهانی حزب مترقی اسرائیل و جایگزین کردن سیاست کاملاً ملی او با سیاست اتحاد با صهیونیسم و همبستگی با اقدامات جنایتکارانه و مخاطره آمیز کسانی است که هواخواه تأسیس «اسرائیل بزرگ»اند.

حزب مترقی اسرائیل که در ۱۹۱۹ تأسیس شد از هر حیث می‌تواند و حق دارد بر سنتهای انسانی خویش و نیز به‌خاطر راه درازی که در مبارزهٔ دشوار به منظور تأمین حقوق و منافع مردم زحمتکش اسرائیل پیموده است بر خود ببالد. وحدت اعضای یهودی و عرب آن و همکاری بین اعراب و یهودیانی که در آن برپایهٔ منافع طبقاتی متحد گشته و در کورهٔ کشمکشهای قومی، که آتش آن را تعمداً دامن زده‌اند، آبدیده شده و استحکام پذیرفته است مایه و موجب مباهات پیشروان اسرائیل و نمونه‌ای است باشکوه از اشتراك منافع تفکیک ناپذیر همهٔ زحمتکشان خاور میانه.

موفقیت بزرگ حزب مزبور و هیأت رهبری آن تربیت اعضای او بود که توانست بر «سوسیال ــ شوینیسم» گروه انشعابی که در ۱۹۶۵ در زیر پردهٔ استتار عباراتی نظیر «رنگ اسرائیلی زدن به‌حزب» و «لزوم اتخاذ تاکتیک انعطاف پذیرتر» بر آن تاختند فائق آید.

همین حضرات که «تاکتیکهای انعطاف پذیرتری» را پیشنهاد می‌کردند درست دو سال پس از تلاش نا موفقی که

به منظور منحرف کردن حزب از مسیر انسانی دفاع از منافع حقیقی مردم اسرائیل به‌عمل‌آورده بودند انعطاف ونرمش خویش را با سر فرود آوردن در برابر جماعات صهیونیستی که برای توصیف ایشان از تجاوز اسرائیل به عنوان «عادلانه‌ترین جنگ شناخته شده بر بشر» ابراز احساسات می‌کردند نشان دادند. اینک حزب پیشرو اسرائیل سخت‌ترین آزمایش را از سرگذرانده است. مقامات اسرائیلی چون موفق نشدند آن‌را از درون متلاشی کنند به اعمال انواع فشار توسل جستند: از کارهای غیر انسانی نظیر اذیت و آزار فرزندان اعضای حزب در مدارس و کوچه و بازار تا کارهای مرسوم نظیر باز داشت فعالین و رهبران حزب و ضرب وشتم ایشان در کلانتریها و اقدام به قتل افراد سرشناس.

لیکن حزب پیشرو اسرائیل دردشوارترین شرایط همچنان به فعالیت خویش ادامه می‌دهد وصهیونیستها و هوادارانشان خواه دراسرائیل یا دیگر جاها همچنان در مبارزهٔ خصمانهٔ خویش علیه او سرسختی می‌کنند. هر روز با شور وحرارت در خواست می‌شود که حزب غیرقانونی اعلام گردد و پیشنهادهایی برای سیستم انتخاباتی جدید در دست تهیه است که تنها هدفشان این است که حزب‌را از داشتن نمایندگانی در پارلمان محروم سازند. با این همه، پیشروان اسرائیل با متانت وآرامش بسیار، به منظور تأمین منافع مردم و صلح و وصول به‌راه حلی عادلانه برای کلیهٔ مسائل موجود بین اعراب و اسرائیل مبارزهٔ خویش را همچنان ادامه می‌دهند.

احزاب صهیونیستی دراسرائیل که اغلب برای تشکیل دولت، اقدام به‌اتحاد وائتلاف موقت ودائم می‌کنندصهیونیسم

را به مثابهٔ ایدئولوژی رسمی حکومت مستقر ساخته‌اند. لیکن به عقیدهٔ حامیان ایشان و بنا بر نقشه‌هایی که دارند این ایدئولوژی نباید فقط در اسرائیل شکوفان گردد. در حالی که در نظر بود «گروه انشعابی» نقش عمال صهیونیسم را در جنبش جهانی کارگران ایفاء کند احزاب به‌اصطلاح سوسیالیست اسرائیل مدتهاست این مأموریت را در احزاب سوسیال دموکرات انجام می‌دهند و در این راه از تریبونی که مجمع بین‌المللی سوسیالیستها با کمال میل در اختیارشان نهاده است منتهای استفاده را می‌کنند.

باری، میزان باروری فعالیت گل سرسبد «سوسیال دموکراسی صهیونیستی» و حاصلخیزی خاك «مجمع بین‌المللی سوسیالیستها» را که عرصهٔ این فعالیت است می‌توان از قطعنامه‌ای دریافت که جلسهٔ فوق‌العادهٔ دفتر «مجمع» در هشتم ژوئن سال ۱۹۶۷ یعنی در نخستین روزهای تجاوز اسرائیل صادر کرد. آوردن متن کامل این قطعنامه که مصوب کسانی است که مبارزه به منظور اصلاح سرمایه‌داری را سازمان دادند در اینجا مورد ندارد. کافی است بندهای اول و آخر این سند به قالب سوسیالیستی و به محتوا امپریالیستی را ذکر کنیم و بگذریم:

«مجمع بین‌المللی سوسیالیستها همبستگی کامل خودرا با مردم اسرائیل که ازموجودیت وآزادی خود درقبال تجاوز دفاع می‌کنند اعلام می‌دارد...(!؟)

«مجمع بین‌المللی سوسیالیستها با تمام نیروهای دموکراتیك خاورمیانه در مبارزهٔ خود به‌منظور رهایی ازیوغ فئودالیسم و دیکتاتوری دست اتحاد می‌دهد. مجمع بین‌المللی

سوسیالیستها در راه ارزانی داشتن مزایای سوسیالیسم دموکراتیک به کلیهٔ ممالک خاورمیانه کوشش خواهد کرد.» (۱۰)

و اما این رهبران صهیونیست اسرائیل در مجمع بین ـ المللی سوسیالیستها هستند که منتهای مجاهدت را به عمل می‌آورند تا مزایای «سوسیالیسم دموکراتیک» را به یاری سرنیزه و سفته بر کشورهای خاورمیانه تحمیل کنند؛ و این صهیونیستها هستند که برنامهٔ «مرکز افکار سوسیالیستی» را تهیه و تنظیم کرده‌اند که هدف از تأسیس آن «بررسی جریانات و حرکات درونی در جنبش سوسیالیستی و اجرای برنامه‌ها و شیوه‌های عمل در ممالک در حال توسعه است...» (۱۱)

بند پنجم یادداشت صهیونیستها، منضم به پیشنهاد تأسیس مرکز مزبور، چنین توصیه می‌کند: « مذاکره و گفتگو درباب مسائل مربوط به ایدئولوژی و مسائل عملی سوسیالیسم با آن شماره از احزاب آسیا و افریقا که به مجمع بین المللی سوسیالیستها تعلق ندارند.» (۱۲)

اینها نشان می‌دهد که مبارزهٔ ایدئولوژیکی صهیونیسم در جبهه‌ای وسیع و با برنامه‌ای دراز مدت ادامه دارد. این امر در سخن از فعالیتهای نظامی و اطلاعاتی و اقتصادی «کنسرن صهیونیستی» نیز صدق می‌کند.

باید کراراً تأکید کرد که صهیونیسم با ضدیت با کشورما و جامعهٔ کشورهای هم مسلک ما و جنبش کارگری مطمئناً در مقابل جنبش «آزادی ملی» نیز قرار می‌گیرد. در این مبارزه نقش مهم را، خاصه در خاورمیانه، هنوز و همچنان باتاکتیک معروف «عمل انجام شده» بازی می‌کند.

باری، صرفنظر از اعمال زور و فتنه‌انگیزی آشکار چه

چیز دیگری به‌متحدان صهیونیسم امکان می‌دهد این تاکتیکها را موقتاً با موفقیت در سازمانهای جهانی که موظفند صلح و عدالت را با استفاده از کلیهٔ وسایل موجودتأمین کنندبکار بندند؟

همین‌قدر باید‌گفت که صهیونیسم این موفقیت زودگذر را به‌خصوص به دستگاه تبلیغاتی و قلب حقایقی مدیون است که در مقیاس جهانی وبا دقت و نظمی درخور عمل می‌کند. اینک ببینیم که این دستگاه چگونه عمل می‌کند.

قبلاً دیدیم که مرکز صهیونیسم جهانی چگونه در تدارک برای تجاوز اخیر اسرائیل با بکارگرفتن کلیهٔ وسایل موجود موفق شد قشرهایی از عامهٔ مردم غرب را به موافقت با متجاوزین برانگیزد و بخشهای وسیعی را بیطرف سازد.

به‌هرحال، تجاوز انجام شد ومتأسفانه پس از انجام عمل بود که عدهٔ زیادی از مردم جهان سرانجام متوجه واقعیت امر و اکاذیبی شدند که به عنوان‌گزارش واقعیت ارائه شده بود. اشغال بخش قابل ملاحظه‌ای از سرزمینهای عربی، که بلافاصله به عنوان « سرزمینهای آزاد شده » توصیف شدند، کشتار و ایجاد وحشت و بدرفتاری با مردم غیر نظامی‌و تخریب خانه‌های اعراب و اخراج صدها هزار عرب از سرزمین زاد ـ بومی خود و امتناع آشکار از اجرای تصمیمات سازمان ملل متحد در خصوص وضع فلسطین، بسیاری از مردم را از اشتباه درآورده و به ارزیابیهای مجدد از حوادث برانگیخته است.

اما اینک که کفهٔ افکار عمومی جهان به سود ممالک عربی، یعنی قربانیان تجاوز، سنگینی می‌کندتبلیغات صهیونیستی در چه‌کار است؟ مانور تبلیغاتیی که صهیونیسم جهانی در اوضاع و احوال حاضر انجام می‌دهد چیزی است که می‌توان

«تاکتیکهای جستجوی حقیقت »ش نام نهاد.

اخیراً « تحقیقات » وسیعی در ایالات متحدهٔ امریکا و بریتانیا و فرانسه و ایتالیا و دیگرکشورها در قالب جزوه و کتاب و مجله عرضه شد وگزارشات تحلیلی مستخرج از « آرشیوهای خصوصی » برای « نخستین بار حقایق را مکشوف» ساخت. این « تحقیقات » همه از خواننده دعوت می‌کنند: «با متانت حقایق را مطالعه و معاینه کند و سرانجام به حقیقت برسد.» لحن دوستانهٔ کلام و نحوهٔ ارائهٔ اشتباهات طرفین دعوی و ذکر صدها نام و هزاران تاریخ و موقعیت و پیش کشیدن بحثهای نمایشی و طرح عقاید و آراء مختلف و گریز زدنهای مکرر به شوخی و مطایبه، من‌باب سرگرم داشتن خواننده، و منحرف ساختن او از مطلب و بالاخره تملق گفتن از او و ستودن وی به عنوان متفکری که البته و صدالبته می‌داند که چیزی به نام حق و ناحق مطلق وجود ندارد این نتیجه را بدست می‌دهد که « باری، زندگی متنوع است و صور و اشکال عدیده دارد و همانطورکه ملاحظه کردید پیچیده است، و لذا نباید زیاد سخت‌گرفت و شتاب کرد: بهتر است جریان را سبک و سنگین کرد و همه چیز را از نو از نظرگذراند، و بیشتر بحث و غورکرد، چون بالاخره در بحث و استدلال است که حقیقت تجلی می‌کند. »

الغرض، به یمن مجاهده وکوشش قابل ملاحظه و حمایت و دقت در پرداختن بکار، این طرز تفکر اندک اندک جایگیر می‌شود—و بیشتر بدین لحاظ که بسیاری از نویسندگانی که پول می‌گیرند تا چنین افکاری را در آثارشان بگنجانند از بین کسانی انتخاب می‌شوند که یک وقتی مترقی بوده‌اند.

در این ضمن به کمک وجوهی که روچیلد و سازمان جهانی صهیونیستها و یکی از « ممالک دوست » یعنی جمهوری فدرال آلمان در اختیارگذارده‌اند بخش اردنی بیت‌المقدس را با سرعت « رنگ اسرائیلی » می‌زنند و باز در این ضمن در هفتاد کیلومتری دمشق در اراضی اشغال شدهٔ سوریه دهکده‌ای اسرائیلی با «برزگرانی که تا دندان مسلح‌اند» بوجود می‌آید و در همین ضمن هزاران نفر یهودی تنگدست و بینوا در سرزمینهای اشغالی اسکان می‌شوند تا رهبران اسرائیل بتوانند مانند سال ۱۹۴۸ بگویند « وقتی کارگران اسرائیلی مدتهاست در این « به اصطلاح سرزمین آوارگان » زندگی می‌کنند دیگر چه جای صحبت از اسکان مجدد اعراب؟ » و بالاخره در همین ضمن یکی از مدیران تراست صهیونیستی، یعنی ناهوم‌گلدمن، درکوشش برای حل صلح‌آمیز مسأله و تثبیت وضع موجود اقدام به مسافرتهای عدیده می‌کند. آری، تا « برزگران » همچنان درکار و ماهیگیران در آب‌گل‌آلود به‌گرفتن ماهی مشغول باشند.

* * *

داوید گاویش David Gavish متولد سال ۱۹۲۴، از اهالی مینسک، فارغ‌التحصیل دانشگاه اورشلیم، دیپلمات و عضو دستگاه اطلاعاتی اسرائیل در هواپیمایی بود که عازم وین بود. تعلیماتی که پیش از عزیمت دریافت داشته بود مبین این بود که شخصی است فوق‌العاده مورد اعتماد ــ فقط یک چیز موجب ناراحتیش بود: چرا از او که در مسائل ممالک سوسیالیستی کارشناس و صاحبنظر بود برای شرکت در آخرین جلسهٔ اداری برای بحث دربارهٔ خرید محمولهٔ‌ای بزرگ از

قطعات یدکی و مهمات برای سلاحهای اغتناسی از ممالک عرب دعوت به عمل نیامده بود؟ گاویش از افزایش نفوذ ناگهانی همکاران صاحبنظر در مسائل چین سخت ناراحت بود.

هر جنایتکاری باگذشت زمان نخستین قربانی خویش را بیشتر و به نحوی روشنتر به‌یاد می‌آورد. گاویش، دولنیک Dolnik را به یاد داشت...

اینک لحظه‌ای چند رشتهٔ افکارگاویش را بگسلیم و به زبانی ساده و در قالب یک سند فعالیتهای یکی از کارکنانش را در مسکو باز نماییم.

« خلاصهٔ پروندهٔ دولنیک. س ب، که به علت فعالیتهای ضد دولتی بازداشت و محکوم شده است:

« در تاریخ بیست و ششم ماه مه ۱۹۶۶، غیر حزبی سولومون بوریسوییچ دولنیک، شغل نقشه کش، از اهالی شهر رودنیا Rudnya واقع در ناحیهٔ اسمولنسک به موجب مادهٔ ۷۰ قانون جزا ( RSFSR ) بازداشت شد.

« تحقیقات مربوطه نشان می‌دهد که دولنیک فوق‌الذکر در ۱۹۶۵ با اعضای سفارت اسرائیل در مسکو (گاویش، بارتوف، گاورین، بیران، کاتس، راوه * ) تماس گرفته و چیزهای مختلفی را که اسرائیلیها خواسته‌اند در اختیارشان نهاده... دولنیک معمولاً در «کنیسهٔ کورال» مسکو که مرتباً بدانجا می‌رفته با اعضای سفارت تماس می‌گرفته و برای سهولت درتحویل اسنادی که گردآوری کرده بوداز آنهاعکس می‌گرفت...

«نامبرده در جمع‌آوری و تهیهٔ اطلاعات افتراآمیز مورد تقاضای سفارت اسرائیل به‌جعل متوسل می‌شد و از این رو

* Rave ، Katz ، Biran Govrin ، Bartov

در تابستان ۱۹۶۵ فتوکپی به اصطلاح حقایقی دربارهٔ « یهود ـ آزاری » ( آنتی سمیتیسم ) در اتحاد شوروی را جعل کرد: بر چند سنگ قبر درگورستان یهودیان علامت صلیب شکسته را رسم کرده و از آن عکس گرفته بود...

« دولنیک در ازاء اطلاعاتی که به اسرائیلیها می‌داد بسته‌هایی از اسرائیل دریافت می‌داشت که از جانب برادری فرضی مقیم اسرائیل ارسال می‌شد... »

هواپیمای حامل گاویش که از تل‌آویو عازم وین بود با دقتی که ویژهٔ آلمانهاست درلحظهٔ مقرر به زمین نشست.

«مرکز اطلاعات مستند» مدتی است در پایتخت اتریش وجود دارد. این نام آنقدر مبهم است که هر معنا و مفهومی از آن مستفادگردد و پوشش مناسبی است برای فعالیتهای جاسوسی وسیعی که صهیونیسم جهانی و « سیا » بوجود آورده‌اند و در بسیاری موارد برطبق دستور مقامات سفارت اسرائیل در وین کار می‌کند: وین، مقصد دیپلمات مورد بحث. اما به‌هرحال، پیش ازآنکه به شرح فعالیت این دستگاه بالنسبه گمنام بپردازیم لازم است نظری بر وقایع گذشتهٔ نزدیک بیفکنیم.

درسال ۱۹۵۱ یکی از محاکم چکوسلواکی، ویلیام ـ اوتیس William Oatis خبرنگار آسوشیتدپرس را به‌اتهام جاسوسی به ده سال حبس محکوم کرد. در سپتامبر سال ۱۹۶۸ مجلهٔ نیوزویک دربارهٔ وی مطالبی نوشت و به روابط وسیعی که نامبرده با یهودیان چکوسلواکی داشته اشاره کرد.

« اوتیس » به‌هیچوجه تنها مأمور غربی نبود که درصدد برآمده باشدهمدستانی در میان یهودیان «برنو*» و «براتیسلاوا» و پراگ بیابد. بنابر گزارش مطبوعات چکوسلواکی دیپلماتهای صهیونیست سالها در انجام فعالیتهای مخرب به سود متحدان خویش کوشیده بودند. در ۱۹۵۷ یکی از دبیران سفارت اسرائیل به نام « موشه کاتس » بواسطهٔ اعمالی که با شأن وی به‌عنوان یک مأمور سیاسی مباینت داشت ازکشور اخراج شد. این را هم همه می‌دانستند که دبیر دوم سفارت، « کارل هارون **»، و جانشین او « اسحق شالف » به انواع وسایل متوسل شده بودند تا (به‌جهات سیاسی یا جز آن) اجازهٔ مهاجرت کارشناسان برجستهٔ یهودی‌تبار را ازکشور تحصیل کنند.

باری، دولت چکوسلواکی همراه با دیگر ممالک دوست به اعتراض به تجاوز ۱۹۶۷ اسرائیل به ممالک عربی با حکومت مزبور قطع رابطه کرد و بدین ترتیب صهیونیستها را از امکان ادامهٔ فعالیت درکشور توسط مأموران سیاسی سفارت، محروم داشت. به این ترتیب صهیونیسم جهانی لزوم اجرای مانوری علیه چکوسلواکی را به منظور تحریک افکار عمومی جهان علیه او در خصوص مسألهٔ کذایی یهود احساس کرد.

در پاییز ۱۹۶۷ چارلز جوردن Charles Jordan یکی از سیماهای فعال کنگرهٔ یهودیان به عنوان توریست وارد پراگ شد. اندکی بعد جسدش را در رودخانه‌ای یافتند و مطبوعات صهیونیستی شصت و هفت کشور سرمایه‌داری

* Bratislava–Brno

** Itzkhak Shalef – Karl, Aaron

دربارهٔ فجایع « ضد یهود » و « وحشیگریهای پلیس مخفی چکوسلواکی» جنجال بپاکردند.

پس از این واقعه مردم را با مرگ دو پزشک عضو «شورای جهانی پزشکان» که مقامات چکوسلواکی برای تحقیق دربارهٔ علل مرگ جوردن از سویس دعوت کرده‌بود سرگرم داشتند. مرگ پزشکان، دور از چکوسلواکی و درشرایط و اوضاعی شبیه به مرگ « لی‌اسوالد » و « جک‌روبی * »، و با شهودی که پلیس مخفی حضرات «نامطلوب» می‌داند روی‌داد.

هدف واقعی کلیهٔ این فعالیتهای مشکوک در آستانهٔ کوششهای ارتجاع داخلی در برانداختن سوسیالیسم درکشور، اینک که چکوسلواکی به کمک برادرانهٔ ممالک هم‌مسلک خطر سال ۱۹۶۸ را دفع کرده بر همگان روشن است.

باید تأکید کرد که‌فعالیتهای صهیونیستی‌درچکوسلواکی در حقیقت جزئی از فعالیت نیروهای ضد انقلاب داخل و خارج بود و نقش اساسی را می‌باید همان «مرکز اطلاعات مستند»ی ایفا می‌کرد که در وین برپاشده بود و به‌ظاهر جلوه و جلایی نداشت. در آستانهٔ وقایعی که در چکوسلواکی روی می‌داد همین مرکز کمیته‌ای را برای آوارگان چکوسلواکی به وجود آورد و قابل توجه این است که تقریباً مقارن تشکیل این کمیته، مرکزی برای هماهنگی عملیات «رزمندگان راه آزادی چکوسلواکی» در اسرائیل تأسیس شد (که ظاهراً باید به نظر مردم عادی اسرائیل که از لحاظ ایشان مسألهٔ عمدهٔ سال

* اشاره به قتل کندی، پلیس لی‌اسوالد را قاتل وی اعلام‌کرد؛ هنگامی‌که متهم به قتل را درحلقهٔ افراد پلیس برای بازجویی می‌بردند جک‌روبی حلقهٔ محاصره را شکافت و وی را از پا درآورد. و جک روبی پس از چندی در زندان ظاهراً براثر ابتلای به‌سرطان مرد.

۱۹۶۷ مسألهٔ کشمکش با اعراب بود عجیب آمده باشد).

اما صهیونیستها عادت به این ندارند که تمایل مردم عادی اسرائیل را به حساب آورند. معاریو Maariv، روزنامهٔ صهیونیستی چاپ تل‌آویو در ششم ژوئن ۱۹۶۸ طی گزارشی ماهیت فعالیتهای « مرکز » را آشکار ساخت. روزنامهٔ مزبور نوشت:

«دیروز «مرکز هماهنگی» گروهی از جوانان روشنفکر « چک » مقیم اسرائیل را به کشورهای مختلف اعزام داشت. وظیفهٔ این گروه برقراری تماس با اتباع چکوسلواکی در خارج از کشور است. اینان همچنین موظفند در خصوص امکان برقراری تماس بین گروههای مختلف داخل چکوسلواکی مطالعه و تحقیق کنند. بناست تنی چند از افراد گروه به پراگ بروند.»

روزنامهٔ مزبور در ادامهٔ سخن نوشت: «مرکز هماهنگی» اینک به ستاد رزمندگان آزادی چکوسلواکی تبدیل شده‌است. « مرکز » به کسانی که از نظر مادی با دشواری روبرو شده و وسایل کافی برای مبارزه در اختیار ندارند مساعدت می کند.

«مرکز هماهنگی برنامه‌ای برای انتشار روزنامهٔ لیترانی لیستی* که ندای آزادی(!) چکوسلواکی است ترتیب داده است. اعانات را می‌توان به‌این نشانی فرستاد: دیسکانت بانک **، حساب شمارهٔ ۴۵۰۰۵۵؛ تل‌آویو.»

بدین ترتیب هم درست پیش از وقایعی که در چکوسلواکی روی داد و هم در جریان آن دستگاه جهانی صهیونیسم به سود خود و متحدانش مرکزی را که در انجام

* Literarni Listy

** Discount Bank ( بانک تنزیل )

انواع خرابکاری علیه ممالک سوسیالیستی مهارت داشت به‌وجود آورد و برخی از خرابکاران از آنجمله «کمیتهٔ آوارگان چکسلواکی» را در جوار مرزها مستقر ساخت. بعلاوه، عمال صهیونیست عملاً وارد کشور شدند و بنا بر گزارش مطبوعات، اتباع اسرائیلی در بسیاری از ایستگاههای سخن‌پراکنی که بطور غیرقانونی درکشور دایر شده بودند و علیه نظام حکومتی و موفقیتهای مردم چکوسلواکی دروغ می‌پراکندند در مقام مشاور فعالیت داشتند.

صهیونیسم جهانی، در حمایت از توطئهٔ امریکاییان و انتقامجویان آلمان علیه مردم چکوسلواکی، و بالطبع همهٔ جامعهٔ ملل هم مرام، از بذل هیچ کوششی دریغ نورزیدند. این را نیز نمی‌توان انکار کرد که تحریکات صهیونیسم جهانی( در این مورد در چکوسلواکی) در داخلهٔ کشور و در میان مردم یهودی‌تبار در واقع از حمایت برخی عناصر فاسد و هواخواه صهیونیسم برخوردار بود.

اورشلیم پست از این به اصطلاح «آوارگان چک» که مرکز جاسوسی صهیونیستی وین برای آموزش بیشتر و استفادهٔ آتی از ایشان در مقام عمال صهیونیسم درکشورهای اروپای غربی و چکوسلواکی به اسراییل فرستاد با عبارات و جملات مبهم یاد کرد و نوشت: «اینها به جبران سلاحهایی که چکوسلواکی به کشورهای عرب تحویل داده و نیز به جبران رفتار بلوک شرق به‌اسراییل آمده‌اند.» بنا به‌گفتهٔ همین روزنامه یکی از همین عناصر اعزامی اعلام کرد:

«من می‌خواهم لااقل قدری ازعمل کشورم را درتحویل اسلحه به ممالک عربی جبران کنم. تحویل این سلاحها برای

من مایهٔ رنج و ناراحتی است.»

اما جزصهیونیستهای خدمتگزارِ صدای اسراییل وصدای امریکا ودیگر صداهای کاذب چه کسی«این شهدای دردکش» را تباه کرد و بدیشان الهام بخشید؟ نامشان معلوم است: ادوارد گلداشتوکر* ، ژیری پلیکان، اوتاچیک، ا. لیهم و بسیاری دیگر از هواخواهان صهیونیسم که قیافهٔ میهن‌پرستان پرشورچک را به‌خود گرفتند و درکار دروغپردازی چنان طاقت و مداومتی به‌خرج دادند که توانستند کنترل رادیو و تلویزیون را به دست گیرند.

مع‌هذا ارزش اندیشه‌هایی را که « گلداشتوکر » و همفکرانش به منظور گردآوری نیروهای ضد انقلاب داخلی در کشور نشر و اشاعه دادند می‌توان از این حقیقت ساده اما پر معنا دریافت که اخیراً از پرده به‌در افتاد. مدتها همین گلداشتوکر حق‌التألیفهای کلان از «فریتس مولدن Fritz Molden» سلطان مطبوعات اتریش که آن زمان داماد « الن دالس** » بود می‌گرفت. و این درحقیقت تصادفی نبود که در شرایط و اوضاعی که تجاوز اسراییل و ترورواعمال فاشیستی در سرزمینهای اشغالی ادامه داشت و توسعه‌طلبان صهیونیست صریحاً کلیهٔ تصمیمات و درخواستهای ملل متحد را عقیم‌می‌ساختند و رد می‌کردند نیروهای ضدانقلابی چکوسلواکی خواستار تجدید فوری مناسبات سیاسی با اسراییل بودند.

* * *

* A. Liehm ،Ota Sik, Jiri Pelikan, Edvard Goldstucker

** Allen Dulles رئیس سابق‌سازمان سیا، وبرادر جان فوستردالس.

شب کریسمس سال ۱۹۶۵. پاریس با درختهای کریسمس به‌زیبایی آذین شده و خیابانها سخت خلوت بود. بر راهروهای مجلس ملی سکوت حکمفرما بود، خاموشی بر اقامتگاه «بارون ادموند دوروچیلد*» حکم می‌راند. پاپ پل ششم در تلویزیون حرف می‌زد:

اینک رشتهٔ سخن را گم کرده و با شکیبایی منتظر مانده بود تا برادری دینی متن خطابه را به چشمان ضعیفش نزدیکتر کند و رشتهٔ گم شده را بدو بنماید. پاریسیها جشن را در خانه های خود، در میان افراد خانواده برگزار می کردند و طبعاً از این‌ماجرا خبر نداشتند که شهر صحنهٔ ملاقاتی بین‌صهیونیستها و ضد انقلابیون چکوسلواکی، مردمی نظیر اوتاچیک، پلیکان و لیهم و دیگران و نمایندگان به اصطلاح «مهاجران قدیم» است. دستورکار این جلسه اتحاد مهاجران قدیم و جدید به منظور ایجاد مرکزی بزرگ- بزرگترین‌مرکز اروپا- و نیز مطالعه در باب امکان انتشار روزنامهٔ « لیترانی لیستی » در پاریس

* Baron Edmond de Rothschild مؤسس دودمان روچلید که از صاحبان بزرگ سرمایه‌اند بانکداری بودبه‌نام «امشل مایر» ازمردم‌فرانکفورت کنارماین (۱۷۴۳—۱۸۱۲). اخلاف وی پس از چندی به وین ولندن و ناپل و پاریس نقل مکان‌کردند و در وین به مقام بارونی رسیدند. در اواسط قرن نوزدهم درنتیجهٔ وابستگی مالی بسیاری از دربارهای اروپا بدیشان، خاندان روچیلد درعرصهٔ سیاست اروپا نفوذی چشمگیریافت. درنیمهٔ آخرقرن‌نوزدهم و سالیان نخستین قرن‌حاضر، روچیلدهای بانکداردراتریش وانگلیس‌وفرانسه در تأمین وامهای دولتی‌درممالك مربوطه نقش عمده را داشتند. این‌خانواده در تأمین اعتبارات مالی برای مداخله درامورحکومت شوروی‌درسالیان۱۹۱۸و۲۰ نقش مهمی را ایفاکرد ودرتحکیم رژیم هیتلر درآلمان وسرکوبی انقلاب مردم اسپانیا در۱۹۳۶—۱۹۳۹ و تهیهٔ مقدمات جنگ جهانی دوم دست داشت. خاندان روچیلد از لحاظ مالی همیشه رکن عمدهٔ سازمانهای صهیونیستی بوده وهست.

بود. «گروه مهاجران جدید» آماده بود هزینه‌های مالی طرح را تأمین کند: «دیسکانت بانک» تل‌آویو وعدهٔ انجام این کار را داده و بنا بود هزینه‌ها از حساب شمارهٔ ۴۵۰۰۵۵ برداشت شود.

پاریسیها در کار برگزاری کریسمس بودند و بسیاری از ایشان هنوز متوجه نبودند که چه مقدار از پولی که با زحمت و رنج تحصیل می‌کنند توسط روچیلد و «پیر دریفوس» Pierre Dreyfus و دیگر بانکداران و سرمایه‌دارانی که چون ایشان در اندیشهٔ منافع فرانسه نیستند به همان حساب شمارهٔ ۴۵۰۰۵۵ ریخته شده است. آنها نمی‌دانستند که سایه‌ای که بر ردای پاپ پل ششم که بر صفحهٔ تلویزیون می‌درخشید آرمیده بود سایهٔ کاردینال «اوگوستن به‌آ» Augustin Bea است که مدتها پیش از مذهب یهود بریده و به مذهب کاتولیک گرویده بود تا بدان وسیله و به یاری اعلامیهٔ مورخ بیستم نوامبر ۱۹۴۶ شورای دوم «واتیکان» و چکی در وجه دربار پاپ — که هیچکس حتی رازداران معتمد و کهنسال بانکی قلمرو «لیختن‌اشتاین» کمترین اطلاعی از اصل و منشأ آن نداشتند — اتحاد بین کلیسای کاتولیک و کنیسا را تأمین کند.

* * *

در ساعت سه صبح روز کریسمس، پنج قایق موشک‌ـ انداز، آرام از بندر شربورگ خارج شدند. اینها را یکی از کارخانه‌های فرانسوی به‌سفارش اسراییل ساخته بود. اینها علی‌رغم دستور اکید دولت فرانسه مشعر بر عدم تحویل به مشتری، دزدانه از بندر خارج شدند. این ماجرا هیجانی شدید در جهان برانگیخت. روزنامه‌ها و مجلات عمدهٔ ممالک

سرمایه‌داری در پنجهٔ تب هیجانی که بر وجودشان مستولی گشته بود اخبار هیجان‌انگیز را گزارش نمودند. جهان، باردیگر مهارت اسراییلیها و قدرت اغفال عمال صهیونیست را ستود و یکبار دیگر حقیقت موضوع از مردم پنهان داشته شد و مقصران عمده به یاری سیلی از اطلاعات پیش ساخته از انظار مخفی نگه داشته شدند. تنها در سوم مارس ۱۹۷۰، روزنامهٔ اومانیته طی گزارشی مختصر بر آنچه در پس پرده بود اشاره داشت و نوشت:

«آدمیرال لیمون*» شنل ملیله دوزی شدهٔ براندنبورگ** و کلاه زردرنگ «بارون ادموند دو روچیلد» را خواهد پوشید. نقش درخشان لیمون در واقعهٔ کریسمس و جریان ناوچه‌های شربورگ انتصاب وی را به مدیریت کلیهٔ امور مالی بانکدار فرانسوی مذکور (یعنی روچیلد ی. ا) در اسراییل تسجیل کرد.»

دولت فرانسه سازمان دهندهٔ «افتضاح ناوچه‌ها» یعنی آدمیرال لیمون، رایزن سفارت اسراییل در پاریس، را اخراج کرد و چند هفته بعد « بانکدار فرانسوی» خدمتگزار صدیق خود را پاداش داد و برای هزار و یکمین بار به ریش دولت فرانسه خندید.

روچیلدهای فرانسه در برکناری بسیاری از سیاستمداران و دولتها، در فرانسه، — این کشوری که با روح ایشان سخت بیگانه است — دست داشته‌اند. و خوب می‌دانند که اسرارشان را چگونه حفظ کنند، چنانکه راز ملاقاتهای خویش را طی دو

* Admiral Limon

** Brandenburg

جنگ جهانی به کمال حفظ کردند: آری ،آنگاه که از اتریش و فرانسه و انگلستان گردهم می‌آمدند تا در انجمنهای خانوادگی و از فراز گیلاسهای شامپانی بر مردم اروپا که در جاهایی دیگر — که از لحاظ آنها در حکم جاهایی در سیاره‌ای دیگر بود— خونشان ریخته می‌شد خیره شوند و نقشها و حوزه‌های نفوذ را تقسیم کنند و به حساب سود خود برسند.

مورخ و روزنامه‌نگار اسراییلی« هنا آرنت » چه نغزگفت آنگاه که نوشت: «برای اثبات فکر عجیب «دولت جهانی یهود» چه دلیلی بهتر از این خانوادهٔ روچیلد که تابعیت پنج کشور مختلف را داراست و دست کم با سه کشور همکاری نزدیک داشت که برخوردهای مکررشان هرگز حتی لحظه‌ای یکپارچگی وپیوستگی منافع بانکدارانشان راتزلزل نساخت؟ هیچ تبلیغاتی نمی‌تواند مانند واقعیت ، «سمبولی» جالب‌تر از این را برای مقاصد سیاسی ایجاد کند. » *

در واقع، کیست که «الیزابت دوم» را بر آن می‌دارد بازدیدی را که « جوییش کرونیکل » گزارش آن را در فوریهٔ ۱۹۷۰ منتشر کرد از کنیسهٔ یهودیان به عمل آورد؟ شاید این سؤال ناچیز بنماید، اما اینک به مسأله‌ای می‌پردازیم که به راستی درخور دقت وتأمل است.

درحوالی پایان ماه مه ۱۹۶۹ خبرنگار « دراشپیگل » با «ادلف فن تادن Adolf Von Thaden» پیشوای نئونازیهای آلمان باختری مصاحبه‌ای به عمل آورد. خبرنگار مزبور این سؤال را از او کرد:

* نقل ازصفحهٔ ۱۲۹ « سیرتاریخ نوین‌یهود » نوشتهٔ ه. م ساکار.

« هرفن تادن* ، شما اخیراً از کرسیهایی که حزب دمکرات ملی در بوندستاگ( مجلس ملی ) آینده خواهد داشت سخن به میان آوردید، گویی این امر از هم اکنون چیزی است مسلم. اگر در انتخابات بیست و هشت دسامبر جریان چنانکه انتظار دارید پیش نرود آیا ممکن است ناگزیر به استعفا از رهبری حزب گردید؟ »

قسمتی از پاسخ فن تادن چنین بود:

« در آن صورت البته که ناگزیر خواهم بود. اما کار به اینجا نمی‌کشد. یک خبرنگار اسراییلی به من اطلاع داده است که وی حتی یک سیاستمدار را در اینجا سراغ ندارد که مؤمن و معتقد نباشد به اینکه حزب دمکرات ملی در بوندستاگ آینده کرسیهایی خواهد داشت. »

فن تادن دانسته و فهمیده دروغ می‌گفت: او نیک می‌دانست که لحظهٔ مناسب برای جلوه وجولان حزبش فرا نرسیده ونیک آگاه بود که هرطور هم بشود او رهبری خودرا حفظ خواهد کرد ـ و همین طور هم شد.

در چهارمین کنگرهٔ «حزب دمکرات ملی» که از نهم فوریهٔ ۱۹۷۰ گشایش یافت فن تادن علی‌رغم نتایج نسبتاً ناچیزی که در انتخابات بوندستاگ نصیب حزبش شد( ۴/۳ درصد مجموع آراء ) مجدداً به رهبری آن انتخاب گردید. ولی این چگونه بود که احساس کرد لازم است نظر یک روزنامه‌نگار اسراییلی را، حقیقی یا جعلی، بر سایر تبلیغات پر سر و صدا بیفزاید؟ مراد از این عمل قطعاً کسب چندهزار رأی اضافی نمی‌توانست بود، چون صرف این اظهار علاوه بر این که کمکی

* Herr آقا

نبود هواخواهان حزب را نیز که احساسات ضد یهودشان امری است مسلم، متزلزل می‌کرد. مسائلی مهمتر از اینها در میان بود.

«شارل هاروش Charles Haroche» در مقاله‌ای تحت عنوان نئونازیسم- خطر! (شمارهٔ سوم سپتامبر ۱۹۶۹، فرانس نوول*) از خود و خوانندگانش پرسید: «حزب دموکرات ملی هزینه‌های لازم را که هرسال به‌نحو سرسام‌آوری افزایش می‌یابد از کجا تأمین می‌کند؟» هم او به‌حق خاطرنشان کرد که مبالغی که به‌عنوان حق عضویت از اعضاء وصول می‌شد بخش بسیار ناچیزی ازهزینه‌های حزب راتأمین می‌نمود. نامبرده در ادامهٔ سخن می‌گفت: «درسال ۱۹۶۵ درآمد حاصله از حق عضویت اعضاء به ۷۸۴۲۷ مارك وشصت‌وهفت پفنیگ ودر ۱۹۶۶ به ۲۷۶۵۷۰ مارك و یازده پفنیگ و در چند ماه اول سال ۱۹۶۷ به ۱۶۹۰۷۱ مارك وهفتاد پفینگ بالغ گردید.»

هاروش آنگاه به‌یک سلسله حدس وگمان می‌پردازد و مطالبی را که دربساط همهٔ روزنامه‌فروشان آلمان غربی می‌توان یافت بازگو می‌کند. «ارنست‌هانری Ernst Henry» در پاسخ به‌این نقل قولهایی که وی کرده بود در مقاله‌ای درشمارهٔ دهم اوت ۱۹۶۸ پراودا تحت عنوان «چه کسانی به‌نئونازیها پول می‌دهند؟» نوشت: «مطبوعات بورژوایی جمهوری آلمان فدرال می‌کوشند بقبولانند که فقط صاحبان خرده‌پای صنایع هستند که اندك‌اندك به‌حزب دموکرات ملی مساعدت می‌کنند وسن‌باب نمونه ازکارخانه‌دارسازندهٔ زنجیر تانک «دیل Diel» درباواریا که‌از دوستان «اشتراوس» نیزهست وهمچنین از «اتکر Etker»

* France Nouvelle

صاحب خطوط کشتیرانی وصنایع غذایی وبالاخره از «شیکه دانتس Schickdanz» از مردم باواریا و صاحب بنگاه «تهیه وارسال کالا ازطریق سفارش پستی» نام می‌برند. شک نیست که این حضرات که بیش‌وکم آشکارا باحزب دموکرات ملی همکاری دارند وثروتشان بردهها وشاید صدها میلیون‌مارك بالغ می‌شود درمحافل حاکمه وحکومت «بن» دارای نفوذقابل ملاحظه‌اند. بااین‌همه، در قلمرو سرمایه‌های انحصاری آلمان باختری زمام قدرت در دست این طایفه نیست.»

این گفته وضع را به‌روشنی ارائه می‌کند. باری، به‌مقالهٔ شارل‌هاروش بازآییم. هاروش به این حقیقت اشاره می‌کند که باوئر Bauer، دادستان کل باواریا، از یکی دیگر از منابع درآمد حزب دموکرات ملی پرده برگرفته وهم‌او به‌خبرنگاریکی از جراید انگلیس به نام مردم☆ اظهار داشته که حزب مزبور از پولهای کلانی که نازیها از آلمان هیتلری خارج کرده و در بانکهای‌خارجی تودیع نموده ونیز از فروش اشیاءِ نفیسی استفاده می‌کنند که‌نازیها از اینجا وآنجا به‌یغما برده بودند.

«باوئر» به‌سخن ادامه داده‌گفت که‌درسه‌سال اخیریعنی از ۱۹۶۷تا۱۹۶۹دلالان ناشناخته‌ای مقادیر زیادی فلزات‌گرانبها وجواهرات را درصرافیهای ژنو وآمستردام به‌فروش رسانیده‌اندو تحقیقات نشان داده است که این اشیاء گرانبها بخشی ازنفایسی بوده که نازیها پنهان داشته بوده‌اند، وافزود که پول حاصل‌از فروش این چیزها به‌صندوق حزب دموکرات ملی رفته است.

اگر این تحقیقاتی که در بالا بدان اشاره می‌کند کامل می‌شد— وشك نیست که شد— صرف تذکار «صرافی آمستردام»

☆ The People

گویای چیزهای بسیار می‌بود، چون این صرافی مدتها است «قرق» خانوادهٔ روچیلد است، و توسط عمال خود ایشان را به‌تفصیل ازآنچه می‌گذرد آگاه می‌سازد. ضمناً بدون آگاهی این خانوادهٔ میلیاردر صهیونیست حتی یک معامله در آمستردام صورت نمی‌گیرد.

برای تحقیق دربارهٔ این حقیقتی که روز به‌روز آشکارتر می‌شود وخود حاکی ازاین است که میلیتاریسم اسرائیل ونئو-نازیهای آلمان باختری ازیک توبره می‌خورند راه دیگری نیز هست. خانوادهٔ «لئوپولد سلیگ‌من» که از بانکداران قدیمی و ریشه‌دار «کلنی» است پیوندهای دیرینه‌ای با خاندان روچیلد دارد. افراد اولیهٔ این‌خانواده یعنی موریتس، یاکوب، وهینریخ کار خود را در ۱۸۱۱ در «کوبلنس **koblenz**» بنیاد نهادند و در ۱۸۶۸ به «کلنی» نقل مکان کردند. یکچند مناسبات بین این دوخانواده ازطریق شعبهٔ روچیلد دراتریش بود. باری، اگر به‌خاطرنکتهٔ بسیار مهم دیگری نمی‌بود صرف این معاملات و مناسبات اهمیتی نمی‌داشت.

نکات زیر مستخرجه‌ای است ازمقاله‌ای کوتاه اما بسیار روشنگر به‌قلم دانشمند شوروی « ی. یوسیف **Y. Yevseyev**». نامبرده می‌نویسد: «اغلب اعاناتی که از آلمان باختری به اسرائیل داده شده ازناحیهٔ صاحبان سرمایه‌های انحصاری و تراستهایی بوده که به‌نحوی با میلیونرهای صهیونیست پیوند داشته‌اند. ازجملهٔ مهمترین این‌گروه از«دویچ بانک*» می‌توان نام برد که درراس‌آن «هرمان آبس**» قرار دارد (ادنائر فقید

* Deutsche Bank

** Herman Abs

از اعضای هیأت نظارت آن بود) ونیز برلینر بانک*، فرانکفورتر بانک **، «بایریخ هیپوتهکن اوند شل بانک ***» وبانک قدیمی «لئوپولد سلیگمن» درکلنی– که دژ «راین بانک»، و بانک سالومن اوپنهایمر پسر و شرکاء**** و، بانک ی.ه. اشتاین***** است که خود درکلنی پایگاه دارد...»

اینک بیاییم واین گزارش را باگزارشی که خبرگزاری آ.د. ان. در اوایل اوت ۱۹۶۸ منتشر کرد وطی آن از جلسه‌ای سخن داشت که با «شرکت نمایندگان کنسرنهای» فلیک **Flick**، رودولف **Rudolf**، اتکر **Etker** و باسف **BASF** و انحصارداران اف،آر،گ **F.R.G** و رهبران حزب دموکرات ملی برپا گشته بود مقایسه کنیم. دراین ملاقات که محل آن مخفی نگه داشته شد درباره نامزدهایی که حزب دموکرات ملی درنظر داشت برای انتخابات ۱۹۶۹ معرفی کند مذاکره شد.

دراینجا علی‌الخصوص باید به‌حضور نمایندگان بانکهای عمدهٔ «راین »توجه کرد که‌بانک« لئوپولد سیلگمن» درکلنی یکی ازآنها است که روابط دیرینه‌ای باخانوادهٔ روچیلد داشته وخود ازبانیان خیر نیروهای مسلح اسرائیل است.

به‌این ترتیب روشن است که حزب دموکرات ملی‌آلمان ومیلیتاریسم اسرائیل ازمنبع واحدی تغذیه می‌کنند. آیا جمع این‌دو نقیض‌عجیب می‌نماید؟ کسانی که‌علاقه‌مند به‌بحث‌دربارهٔ

* Berliner Bank    ** Frankfurter Bank

*** Bayerische Hypotheken

**** Salomon Oppenheimer Jr. and Co

***** J.H.Stein

نقل از «ژدونا‌رودنایازین» شمارهٔ دهم سال ۱۹۶۹ صفحهٔ ۴۳.

«مسائل به‌ظاهر متناقض» خاصه در پیوند باجریان صهیونیسم جهانی هستند بهتر است ابتدا به‌این پرسش پاسخ گویند: چرا و چگونه خاندان روچیلد، این خانوادهٔ یهودیی که افرادش به‌طفیل اقتصاد ممالک متعددی زندگی می‌کنند در حالی که نازیها بسیاری ازمردم اروپا و من‌جمله یهودیان رابا خشونت هرچه بیشتر به‌قتل می‌رساندند نه‌تنها جان سالم ازمعرکه بدربردندبلکه ثروتمندتر ازپیش نیز شدند؟ قبلاً دیدیم که‌چگونه‌صهیونیستهایی که از گهواره دست‌پروردهٔ روچیلد بودند نقش قربانیان نازی را به یهودیان اروپایی تحمیل کردند و چگونه با نازیها از در سازش درآمدند و با ایشان به‌توافق رسیدند که یهودیان را روانهٔ کوره‌های آدم سوزی سازند ویابه «کیبوتس»های سرزمین «کنعان» اعزام دارند. «هاینتس هوهنه» روزنامه‌نگار آلمانی جان کلام راگفت آنگاه که نوشت: «ازآنجایی که‌صهیونیستها و ناسیونال سوسیالیستها نژادو قوم رابرتر ازهرچیزجای داده بودند تردید نبود که پلهایی درمیانشان پدید می‌آمد.»

باری، بنیادگذار حکومت ما می‌گوید: «امپریالیسم، عصر سرمایه‌های مالی و انحصارات است، و در همه‌جا در تلاش به‌منظور تأمین سلطه است نه کوشش درتأمین‌آزادی»، ودر نیل به‌این هدف همیشه به‌نیروهایی اتکا دارد که بتوانند در شرایط و اوضاع تاریخی خاص منافعش را بهتر تأمین کنند، و ازهمین رو یک وقتی از فاشیسم هم جداً حمایت کرد.

روچیلدهای بانکدار، از شمار آن عده از سرمایه‌دارهای انحصاری بودند که فاشیسم‌را درمبارزهٔ‌خودعلیه کشورما حمایت کردند، اما امپریالیسم به هرحال درمبارزه باآزادی وتکیه‌گاه‌عمدهٔ آن، برای هزارو یکمین‌بار در ۱۹۴۵ مفتضحانه شکست‌خورد؛

لیکن باوضع جدیدی که از پی این ماجرا آمد یعنی باپدید آمدن کشورهای هم‌مسلک و رشد سریع و فیروزیهای جدید مردم زحمتکش ونهضتهای آزادیبخش ملی، برای دفاع ازمواضع خود در جستجوی طرق و وسایل وگروههای ارتجاعی جدید برآمد. شیوهٔ استعمار نوین و تلاش در ایجاد «فوق امپریالیسم» در قالبهای خُرد و با تکیه بر شبکهٔ سرمایه‌های جهانی یهود،و افزایش قدرت اقتصادی آلمان باختری وایجاد نئونازیسم و تقویت صهیونیسم به‌عنوان ابزار ارتجاع و نیز ایجادوبرقراری تماس بااشکال مختلفهٔ ناسیونالیسم و عناصر انفجاری تخریب عقیدتی...آری، اینها همه گواه بر کوشش وتلاش شدید ارتجاع جهانی است که هرچند درحال عقب‌نشینی است هنوز سخت فعال وخطرناك است.

روزگار ظهور فاشیسم، دوران تقویت وتحکیم صهیونیسم نیز بود. صهیونیسم به‌عمر خود ادامه داد ونه‌بررغم فاشیسم بلکه از برکت وجود او موقعیت خویش را تثبیت کرد واینك نیز به‌سرعت می‌رود که جانشین اوگردد (تاریخ هیچگاه دقیقاً وعیناً تکرار نمی‌شود). هر ناسیونالیسمی که بر اساس اندیشهٔ برتری نژادی‌استوارباشد جرثومهٔ فاشیسم را در خود دارد. شدت وشور ناسیونالیسم فعال برحسب شرایط واوضاع فرق می‌کند، لیکن زرادخانهٔ امپریالیسم حاوی وسائلی هست که‌آنرا به‌سنتهای خود تحریك و تشدید کند.

اینك چند سطر زیر را از نظر بگذرانیم :«آنجا که راههای شرق‌راههای غرب‌را قطع می‌کنند شهر بیت‌المقدس، دژصهیون، واقع است، ویهودیان آنگاه‌که شامگاهان وبامدادان خدای اسرائیل، خدای قادر مطلق، یهوه، را نیایش می‌کنند راست

می‌ایستند و رو به سوی بیت‌المقدس به جانب صهیون می‌کنند: آنانکه درغرب‌اند به‌سوی شرق میل می‌کنند وآنانکه در شرق‌اند به‌جانب غرب. آری، درلحظه‌ای واحد همه‌روی به‌بیت‌المقدس دارند. به‌یاری حس درك مستقیمی که نسبت به‌چیزهای طالع دارند سیمای جهان خارج را که می‌رفت دگرگون گردد — یعنی نفی تبار و ارزش را به‌مدد پول— دریافتند...

«می‌دانستند که اسرحقیقی وسهم، اعمال قدرت و یا تحمل آن‌نیست. مگر اینان خود مظاهر قدرت را یکی پس‌از دیگری درهم نشکستند؟ اما اینان آنگاه‌که خود قدرتی نداشتند مُهر ونشان خویش را بر سیمای جهان باقی‌گذاشتند...

«...همین‌دانش اسرارآمیز بود که یهودیان‌را متحد ساخت ودرهم گداخت، ولاغیر. زیرا این دانش اسرارآمیز خود مفهوم ومحتوای «کتاب مقدس» بود.

«اگر اتحادشان بیش از وحدت سایر ملل جهان بود این کتاب مقدس بود که‌ایشان را در این وحدت جوش داد. آری، یهودیان‌گندمگون وسفید وسیاه وزرد، خردوکلان، فاخر و ژنده، وملحد وپارسا شاید که همهٔ عمر رادر اتاقی خلوت می‌گذراندند ویا در رؤیا بسر می‌آوردند ویاخود در هالهٔ شکوه وافتخار پهنهٔ جهان‌را در می‌نوردیدند اما تعلیمات کتاب مقدس درهمهٔ احوال دراعماق وجود ایشان بود...

«... این کتاب مقدس را از خلال دو هزار سال با خویشتن کشیده... وبه‌همهٔ ملل جهان داده وهمهٔ اقوام جهان آن را با آغوش باز پذیرفته بودند. اما صاحبان بر حق آن، دانایان و داورانش، جز ایشان نبودند.»

تکیهٔ روی‌کلمات از ی. ا

«لا ین فوخت واگنر» هیچگاه از خاطرش نمی‌گذشت که روزی این قطعات از کتاب معروفش به‌نام جوسوس Jew Suss را اینهمه جدی بگیرند و سخنانش روزی الهام‌بخش کسانی چون «اوری‌زوی‌گرینبرگ*» شاعر نمره یک فاشیست وسرایندهٔ تجاوز اسرائیل گردد. در بیست و سوم اکتبر ۱۹۶۸ روزنامهٔ اسرائیلی هاآرتس شاهکار «گرینبرگ» را تحت عنوان «ابَر زمان و مکان» انتشار داد که در آن به‌قول مطبوعات «شوالیهٔ ناسیونالیسم اسرائیل» باغرور هرچه تمامتر جنگ را می‌ستاید و صلح را خوار می‌دارد وبرفکر تساوی ملل لبخند تحقیر وتمسخر می‌زند وسرود شکوه وعظمت یهود را می‌سراید. هم اوتجاوز کثیف مهاجمان اسرائیل را باجنگ «یوشع» سردار اسرائیلی مقایسه می‌کند، که فتوحاتش را تورات سروده‌است، همان کس که با بیرحمی تام و تمام مردم بینوای سرزمینهایی را که اینک پامال چکمه‌های واحدهای ضربت اسرائیل‌اند ازدم تیغ گذراند. باری، این‌شاعرک، همهٔ خواستاران صلح و خاصه کوشندگان اسرائیلی را که به‌این تجاوز اعتراض کرده‌اند به‌باد دشنام و ناسزا می‌گیرد. او دراین نکته اصرار می‌ورزد که باز پس‌دادن سرزمینهای اشغالی به معنای پایان کار وانهدام اسرائیل است وهمهٔ کسانی را که حتی بدین مسأله می‌اندیشند به‌عنوان خائن محکوم می‌کند. قصیده‌اش با این کلام بلیغ پایان می‌یابد: «ای اسرائیل من، مانیازمند رهبری آهنین عزمیم!»

این چیزها راکه می‌خوانیم ناگزیر متوجه مسئولیت عظیمی می‌گردیم که بر دوش اهل قلم نهاده شده است، خواه در صحنهٔ تئاتر، سینما، یارادیو وتلویزیون. چقدر مهم است که

* Uri Zvie Greenberg

وسایلی که بر افکار عامه تأثیر می‌کنند در نظارت و اختیار مردمی شریف باشند. آری، همهٔ کسانی که پیشرفت و کمال راگرامی می‌دارند باید باهشیاری مراقب این وسایل ارتباطات جمعی باشند. دراین قرن پیچیدهٔ ما زمان باسرعت شگرف درگذر است. نخستین آثار نویسندگان صهیونیست، چندین دهه پیش ازهذیانهای «گلداشتوکر» بود، حال آنکه فاصلهٔ بین «دوهزار کلمه‌ای » که‌به اشارهٔ مشاوران برجسته درچکوسلواکی تحریر یافت تادرخواست‌گرینبرگ برای‌فاشیسم بی‌روی‌و ریا دراسرائیل، —که خود کنام صهیونیسم است—یک ماه بیش نبود. بنیادگذار حکومت ما ازماخواست که خلوص ایدئولوژی وروح جمعی در ادبیات راکه ازوالاترین انگیزه‌های انسانی مایه می‌گیرد، حفظ کنیم. هم‌او به‌ما آموخت که بهترین وغنی‌ترین سنتهای هنر مردم را پاس‌داریم ودر انجام وظیفهٔ خویش دردوستی باهمهٔ ملل جهان بکوشیم ودر موضع میهن‌پرستی خویش استواربمانیم. و به‌این علت که گروه پیشرو وعامهٔ مردم ما پرچم بنیادگذار حکومت مارا ازخلال طوفانها وجنگها برافراشته وبلند داشته و مردم آشتی‌جوی ممالک جهان را به‌دور خود گرد آورده‌اند ارتجاع جهانی دیوانه‌وار علیه مادست به‌کارهای نهانی‌می‌زند وآخرین ذخایر خویش رابه‌میدان می‌کشد.

صهیونیسم جهانی هم به همین «آخرین ذخایر» تعلق دارد. دریازدهم ماه مارس ۱۹۷۰ همین صهیونیسم با زبان گلدامایر نخست وزیر اسرائیل فرمان مبارزهٔ همگانی علیه مارا صادرکرد. شکل وقالب این مبارزه همان چیزی است که «ضد انقلاب مسالمت‌آمیز»ش می‌خوانند و درجریان اخیر چکسلواکی آن را شناختیم. شکل سازمانی این مبارزه نیز شناخته است.

وآن‌سوء استفاده از بازماندهٔ احساسات گذشته وبازماندهٔ روحیهٔ مالکیت سرمایه واعمال نفوذ فکری برافراد خودخواه و ریاست‌طلب به‌منظور ایجاد شرایطی است برای تشکیل گروههایی از این دست، که به یمن عمل وسایل ارتباطی قادر به‌فعالیت مشترك باشند.

سخن پراکنیهای صدای اسرائیل دارای محتوای ایدئولوژیکی قابل ملاحظه‌ای است. صرفنظر از فتنه انگیزیهای مستقیم، دشمنان ما مایلند مثلاً در عرصهٔ تئاتر و در باله‌های کلاسیك ما نکات جنسی بیشتری را ببینند ونواهایی نظیرموسیقی تئاتر «برودوی*» رابشنوند، وچیزهایی مانند این.

صدای اسرائیل به سه زبان برای کشور ما سخن‌پراکنی می‌کند: لحن سخن‌پراکنیهایی که به‌زبان روسی است قدری ناله آمیزند، وحتی انتقاد آمیز هم نیستند؛ سخن‌پراکنیهایی که به‌زبان «یدیش» می‌کند تبلیغ صهیونیسم است، ونثار بهتان وافترا برما، درحالی که سخن‌پراکنیهای عبری ابلاغ دستورات است وتعلیمات.

اما این تلاشها همه محکوم به‌شکست است. کشورما بر دشمنانی به‌مراتب مهمتر از اینها چیره شده‌است. دوستان زحمتکش یهودی کشور ما به‌این درخواستهای تحریك‌آمیز و فتنه‌انگیز تل‌اویو باخشم ودلزدگی پاسخ می‌گویند وعلیه جعلیات افترا آمیز نشریهٔ به‌اصطلاح مسألهٔ یهود دراتحادشوروی به‌تندی اعتراض می‌کنند.

صهیونیسم جهانی دشمن همهٔ مردم و ملل جهان است ومدتهاست که دیگر پدیده‌ای محلی وموضعی نیست... اوکه

* Broadway تئاتری درنیویورك.

منابع مالی عظیمی‌را در اختیار، وحکومت اسرائیل رابه‌عنوان پایگاه دارد واز جانب میلیونرهای ممالک امریکا وبریتانیا وفرانسه وآلمان باختری وافریقای جنوبی وایتالیا وآرژانتین و بسیاری ازممالک دیگر حمایت می‌شود هر روز درجایی علیه ما دست به‌مبارزه می‌زند ولذا وظیفهٔ اساسی همهٔ مردم‌آزادی دوست وزحمتکش وبیزار ازجنگ واستعمار است که‌علیه وی به‌مبارزه برخیزند.

صهیونیسم باتکیهٔ برتئوری برتری نژاد «یهود» هم‌در گفتار وهم‌درکردار پا برجای‌پای فاشیسم‌می‌نهد وپایگاه خویش یعنی اسرائیل را برای کسانی‌که از پذیرش تئوریها واعمال غیرانسانی اوسرباز می‌زنند—وخود «نامطلوب» تلقی می‌شوند— به‌صورت زندان درآورده است.

***

حیفا شهری است زیبا که در ردیفهای پرپیچ وتاب از فراز آب فیروزه‌گون خلیج سربر می‌کشد ورو به‌سوی تپه‌ای سرسبز و خرم می‌نهد که بر فراز آن کلیسایی است بس کهن که ایرانیان بنیاد کرده‌اند. اندکی بالاتر، در پس ستیغ کوهی، زندان «داسون Damon» است. در هفتم مارس ۱۹۶۹ یکی از روشنفکران اردنی به‌نام «اسحق‌علی‌المراری» دربخش اردنی بیت‌المقدس به‌اتهام مجعول« فعالیت خصمانه» باز داشت شد. وی را به‌سرعت به‌حیفا منتقل ودر« داسون» زندانی کردند. تا یک‌ماه کسی‌خبری ازاو نشنید. مقامات‌اسرائیلی درپاسخ تقاضای وکلای مدافعش که خواستار ملاقات با وی بودند باگفتن اینکه «تحقیقات هنوز ادامه دارد» ازانجام این درخواست سر باز می‌زدند. بعدها که کاشف به‌عمل آمد معلوم شدکه این

تحقیقات را کمیسر پلیس اسرائیل، مارکوس Marcus به عمل می‌آورد. المراری راسرنگون آویختندوچندین باربه‌او«شوک» الکتریک دادند؛ هرگاه‌که از هوش می‌رفت مارکوس دستور می‌داد به‌تناوب‌آب‌جوش وآب‌یخ بررویش‌بریزند. به‌مدت بیست و یک روز او را به‌چوب و شلاق بستند و سرش از چند جا زخم برداشت. نیمه‌گرسنه‌اش نگه می‌داشتند، و به‌جای آب‌آشامیدنی پساب ظرفشویی به‌وی می‌دادند. با چنین احوالی طبعاً مسألهٔ کمکهای اولیهٔ پزشکی منتفی بود؛ ودرحالی‌که این شکنجه‌ها اعمال می‌شد مارکوس تکرار می‌کرد: «اگر حرف نزنی این وضع همچنان ادامه خواهد یافت.» المراری هنگامی‌که زندان را ترک‌گفت معلولی بیش نبود.به‌عنوان بیگناه آزاد شد، چون درحقیقت شاهد ومدرکی موجود ودر دست‌نبود که‌به‌خلاف آن دلالت‌کند. المراری آنچه راکه در زندان بروی گذشته بود با خبرنگاران درمیان نهاد اما نه نیویورک‌تایمز و نه نیویورک هرالدتریبون و نه وقایع یهود* چاپ لندن ونه دیگر روزنامه‌های صهیونیستی و هواخواهانشان—که شماره‌شان ازصدها در می‌گذرد—هیچیک حاضر نشد داستانی راکه براو گذشته بود منتشرکند، تنها روزنامه‌ای‌که شرح این واقعه را به‌سمع مردم رساند روزنامهٔ زوهادره** ناشر افکار پیشروان اسرائیل بود.

«عبدالله یوسف عدوان» یکی ازپیشروان عرب از بیست‌و نهم مارس ۱۹۶۹ در زندان «کارم Karem» دردست نظامیان اسرائیل زندانی بود و تا هشتم سپتامبر به وکلای وی «فلیسیا

* Jewish Chronicle

** Zo Hadereh شمارهٔ بیست وچهارم، سپتامبر ۱۹۶۹

لانگر» و«علی‌رافا» اجازه داده نشد بااو دیدارکنند ووقتی باوی دیدارکردند چگونگی جریان روشن شد. «عدوان» به‌وکلای مدافعش گفت: «اینها مجبورم کردند شعلهٔ کبریت افروخته‌را ببلعم: اول لبم‌را کز می‌دادند وبعد مجبورم می‌کردند شعلهٔ کبریت رافرو بکشم.» وچندان شکنجه‌اش دادند تااز جهان رفت: اورا داغ کرده وآزار کرده و«برق» داده بودند.

آیا اینها حوادث منفرد واعمال تصادفی وخشونت‌آمیز چند بیمار روانی است یا ثمرهٔ آموزش‌گروهی ومتضمن هدف؟ ماقبلاً درجای خود به‌این پرسشها پاسخهای صریح گفته‌ایم. اما حقایق تازه وبسیار مهم دیگری‌هست که باید ازنظر گذراند:

درهشتم ژانویه خبرنگار رویتر ازتل‌آویو گزارش داد: «نتایج آمارگیریی که یکی از مؤسسات تحقیقاتی اسرائیل ازافکار عامه به‌عمل آورده است امروز در اینجا منتشر شد. بنابراین آمارگیری بیش از۴۴درصد از مردم اسرائیل موافق با انضمام فوری سرزمینهایی هستند که اسرائیل در جنگ شش روزه اشغال کرد و ۴۴/۴ درصد براین عقیده‌اند که وضع موجود علی‌العجاله حفظ شود، لیکن ۸۶/۴درصدطرفدار تأسیس قرارگاههای جمعی دراراضی مذکورند.»

اما مقصد جنائی، وسیلهٔ جنایت می‌خواهد.

در نهم فوریهٔ ۱۹۷۰ روزنامهٔ دیلی‌میل لندن گزارش داد که با اصلاحاتی که مخترع آن، سرگرد «اوزی‌گال»، دراین سلاح به‌عمل آورده نوع جدید ومؤثری ازمسلسل سبک«اوزی» دراسرائیل تولید شده‌است. این مسلسل را می‌توان در دونوع تولید کرد: یکی با کالیبر استاندارد «ناتو» ودیگری کوچکتر، باگلولهٔ «نوك قلمی». این‌گلوله که نرم است به‌محض اصابت

پخش می‌شود وایجاد جراحات وسیع می‌کند. هدف این است که پنج سرباز دشمن را با یک گلوله بتوان ازمیدان عمل خارج کرد: برطبق این تئوری که: کمک به یک زخمی مستلزم چهار سرباز است. این سلاح اینک به‌نیروهایی که در خطوط جبهه هستند تحویل شده تاجانشین مسلسل FN بلژیکی شود.

در سالیانی که فاشیستها به‌آزار یهودیان اشتغال داشتند حییم وایزمن، رهبر صهیونیست، درپاسخ به‌استفسار «کمیسیون سلطنتی بریتانیا» درخصوص امکان انتقال شش میلیون یهودی اروپای باختری به‌فلسطین باخونسردی گفت: «نه، سالخوردگان باید بروند...آنها دیگر یک‌مشت‌غبارند، غبار اخلاقی‌واقتصادی جهان... فقط شاخه ها می‌مانند.» سمبولیسم آدمکشان اینچنین است. فکر همانقدرکه دد منشانه بود روشن نیز بود: «بگذار بکشند،وبسوزانند، مادرعوض‌جوانها ومردم مرفه‌رابه‌فلسطین‌می‌فرستیم وبدیشان می‌آموزیم‌اسرائیلی راکه می‌خواهیم بنا کنند.»

سه‌سال بعد درهفدهم‌فوریهٔ ۱۹۷۰ وایزمن دیگری، عزر وایزمن*، وزیر حمل‌ونقل اسرائیل به‌زبانی که شاید چندان سمبولیک نبود اظهار آدمخوارانهٔ مشابهی کرد وگفت: «ارتش اسرائیل آماده است درهر مورد که حکومت بخواهد اقدام لازم رامعمول دارد... اسرائیل باستان اینک‌در دست ماست. هرگونه مذاکره‌ای با اعراب باید پیرامون حقوق اسرائیل باشد نه‌در زمینهٔ امتیاز ارضی. من‌ترجیح می‌دهم میلیونها عرب آوارهٔ دشت باشند تا چون دشنه‌ای در پشت.»

پافشاری رهبران صهیونیست در نظرات خود و نیز خشونتشان چیزی است مفهوم. و اما مردمی که از دستگاه

* Ezer Waizman

صهیونیسم چیزی نمی‌دانند یاآگاهی چندانی درآن باره ندارند این راحیرت‌افزا می‌یابند: این چگونه است که ۸۶/۴ درصد از مردم اسرائیل هواخواه شعار فاشیستی« فضای‌حیاتی» هستند، و این چگونه است که مقیمان سابق اردوگاههای اشویتس وداخائو می‌توانند باخونسردی براین ماجرا بنگرند درحالی که فرزندانشان از داغ کردن بدن مردم وشکنجه وآزار ایشان با جریان برق و انهدام خانه‌ها و کشتار ساکنان شهرهای عرب‌نشین لذت می‌برند؟ به‌نظر بسیاری ازمردم ممکن نیست درمیان ۸۶/۴ درصدازمردم اسرائیل باشند کسانی که شمارهٔ اردوگاههای نازیان را بر بدن خود داشته باشند. اما هستند!

چه مقدار باید تخم ناسیونالیسم یا تعصب مذهبی را به‌یاری آثار ادبی و هنری درذهن و فکر یک آدم درس خوانده افشاند تامثلاً بتواند فریاد برآورد: «درود برتو،دایان، ای‌یوشع نوظهور!»؟ آیا زرادخانهٔ امپریالیسم محتوی وسایلی هست که بتواند چنین تأثیری راپدید آورد؟ تجربه نشان می‌دهد که‌آری، چنین وسایلی رادراختیار دارد.

فهرست زیر نام برخی ازسازمانهای صهیونیستی است که مانند «مرکز اطلاعات مستند» وین مستقیماً درتحریک‌یهودیان چکوسلواکی خواه درجریان وقایع ویاقبل ازآن دست داشتند:

۱ـ سازمان جهانی صهیونیستها
۲ـ کنگرهٔ یهودیان جهان
۳ـ سازمان جوانان صهیونیست
۴ـ کنگرهٔ صهیونیستهای اروپا
۵ـ هیأت هماهنگی سازمانهای یهود
٦ـ شورای جهانی زنان یهود

۷ـ فدراسیون جهانی یهودیان غیر اروپایی (سفارادی)
۸ـ سازمان جهانی زنان صهیونیست
۹ـ سازمان جهانی مراقبت از کودکان، و بهداشت یهودیان
۱۰ـ شورای جهانی مربوط به‌خدمات و رفاه اجتماعی یهودیان
۱۱ـ شورای جهانی کارگران یهود
۱۲ـ اتحادیهٔ جهانی دانشجویان یهود
۱۳ـ آژانس تلگرافی یهود
۱۴ـ سازمان جهانی یهودیان ارتدکس (سخت‌کیش)
۱۵ـ اتحادیهٔ جهانی صنعتگران یهود
۱۶ـ فدراسیون جهانی جوانانی‌که به‌عبری باستان سخن می‌گویند
۱۷ـ کمیتهٔ مشورتی جهانی برای تأمین همکاری بین یهودیان و مسیحیان
۱۸ـ کنگرهٔ جهانی روزنامه‌نگاران یهود.

این صورت به‌قدر کفایت گویاست و به نظر ما هرگونه اظهار نظری دربارهٔ آن‌زائد است جزآنکه باید بیفزاییم که اگر یهودیان خارج ازجهان سرمایه‌داری تنها درمعرض تأثیرات روانی وایدئولوژیکی صهیونیسم هستند یهودیان پاره‌ای ممالک خاصه یهودیان مقیم اسرائیل برای معاش روزمره وحق‌حیات خود بدو وابسته‌اند. واین خود بر ارادت واخلاص مانسبت به پیشروان اسرائیل می‌افزاید وهمبستگی نیروهای مترقی جهان را با مبارزه وکوشش همگام یهودیان واعراب اسرائیل که در دشوارترین شرایط از برادری بین ملتها دفاع می‌کنند تحکیم

وتقویت می‌کند.

درشانزدهم فوریهٔ ۱۹۶۷ دفتر سیاسی حزب پیشرواسرائیل دربارهٔ خطر عظیمی که گسترش تدریجی تجاوز در بر خواهد داشت—خطری که‌حتی موجودیت آتی کشور راتهدید می‌کند— به کارگران وزنان وجوانان کشور هشدار داد. دراین هشدار گفته می‌شود که «محافل تندرو کشور که هدفهای توسعهٔ ارضی خودرا تعقیب می‌کنند دراجرای نقشهٔ جهانی امپریالیسم یعنی ازبین بردن نهضت آزادی ملی اعراب و واژگون ساختن حکومتهای ضدامپریالیستی درممالک عرب وگسستن رشته های دوستی بین ممالک عربی و اتحادشوروی و دیگر ممالک سوسیالیستی همگام و همدست با وی عمل می‌کنند. رهبران اسرائیل با اتخاذ این سیاست می‌کوشند کلیهٔ تلاشهای اتحاد شوروی ودیگر ممالک را درحل مسالمت‌آمیز بحران خاورمیانه براساس قطعنامهٔ نوامبر۱۹۶۷ با شکست مواجه سازند.»

تنها میهن پرستان واقعی نظیر افراد این جماعت‌اند که در اسرائیل امروز صدارا اینچنین بلند می‌کنند. هیچ تهدید وآزاری حتی اقدام به‌نابودی نمی‌تواند این مردم شجاع را بـه سکوت وادارد. درشانزدهم دسامبر۱۹۶۹ دبیر سازمان «صور» وابسته به‌این‌حزب، آقای«گازی شبیتا» که به‌نمایندگی شهرداری‌انتخاب شده بود به‌خانهٔ خویش بازگشت لیکن هرگز به‌مقصد نرسید. پلیس را ازمدتها پیش دیده وآدمکشان رااز تعقیب معاف داشته بودند. وقتی پای افراد پیشرو درمیان باشد« شین‌بت* Shinbet» بسیار با گذشت ودست و دلباز است. برای پلیس اسرائیل مسأله‌ای نیست که «قربانی» او از مردم «برگزیده»

* دستگاه ضد اطلاعات یا ضد جاسوسی اسرائیل

باشد یانباشد. ضربه از پشت‌سر وباچماق گلمیخ کوبیده وارد شده بود.

«شاتا» زندان مرتکبین به‌قتل با إعمال زور ومجرمین مشمول تشدید مجازات درنتیجهٔ تکرار جرم ومحبوسین سیاسی است. دوسال‌پیش یکی‌از آزادیخواهان رابه‌نام «نعیم شهاب» به‌اینجا آوردند. تحقیقی ازاو به‌عمل نیامد ومحاکمه‌ای هم صورت نگرفت وعلائم وآثاری‌هم نبودکه نشان دهدکه درنظر است چنین‌کنند. درهفتم ژانویهٔ سال۱۹۷۰ آدمکشی مزدور با سینی آهنین‌ضربه‌ای برسرش وارد آورد واورا زخمی‌سخت زد. نعیم‌که هنوز هم در محبس است باهمبستگی و وحدت دیگر زندانیان سیاسی‌اعم ازیهودی وعرب‌ازمرگ نجات‌یافت: زندانیان دست از غذاکشیدند وآشکارا گفتند به شرطی دست از اعتصاب می‌کشندکه نعیم را هر روز در «هواخوری» ببینند.

به‌هرحال، درمیان‌هیاهو وجنجال‌اعتراض‌آمیز صهیونیستها مسألهٔ نجات جان زندانیان سیاسی وعلی‌الخصوص زندانی‌اردنی توسط نمایندگان حزب پیشرو اسرائیل درکنشت مطرح شد. در دهم مارس ۱۹۷۰ نعیم شهاب توسط دوستان خود نامه‌ای به‌عنوان سازمان صلیب‌سرخ جهانی ارسال داشت.

چه‌تعداد نامه‌هایی نظیر این از اسرائیل ارسال‌گردیده و چه تعداد از آنها توانسته است از مرزهای این مملکت «دموکرات» بگذرد، و چه تعداد هرگز به‌مقصد نرسیده‌اند؟ با این‌حال فرستندگان همه چشم انتظارجوابند!

... کتابی روی میز من‌است که حروف آن از راست

به‌چپ نوشته شده. در کتاب عکس مردی است باابروان درهم کشیده وحالت چهره‌ای که حکایت از استغراق بسیار دارد. شرحی که متضمن پیشکش کردن کتاب است با این عبارت پایان‌می‌پذیرد: از«الکساندر پن*، که‌از راست به‌چپ‌می‌نویسد. مسکو، ۱۹۶۴/۸/۲۴» آری، پدر شعر کارگری اسرائیل و دوست مایاکوفسکی که خود از بهترین مترجمان شعر روس به‌عبری نیز هست، می‌نماید بازدر کنارم ایستاده وبر عصای تیره‌اش تکیه کرده است واین اشعار مایاکوفسکی را زمزمه می‌کند:

ما آشتی جوییم
اما اگر کسی دست به‌سوی مایازد
همه درصفوف می‌آییم
ودندانها راسخت برهم می‌فشریم.
برانگیزندگان جنگ باجبههٔ کارگران
خشماگین که تیغ آهخته‌اند
روبرو می‌گردند.

«پن» هرچند به‌سبب بیماری شدید در بستر است همچنان درصفوف مبارزان جهان وجنگندگان راه‌آشتی واز مخالفان تجاوز اسرائیل است. وی دختر بزرگ خودرا« سه‌نیلگا Senilga**» نام نهادزیرا علاوه بر مایاکوفسکی به‌شیشکوف Shishkov نیز سخت ارادت می‌ورزد. خاخامها مات ومبهوت بودند، لیکن این واقعه پیش از روزگاری بود که نژادپرستان فرامینشان را به‌خاخامهای محلی دیکته می‌کردند و«سه‌نیلگا» درنظرایشان

* Alexander Penn

** سه‌نیلگا نام‌شخصیتی‌است‌در رمان«رودخانهٔ اوگروم»نوشتهٔ شیشکوف.

نامی‌شایسته وحتی‌نام‌یهودی مناسبی بود. اما چه می‌توان کرد، روزگار عوض می‌شود.

در بیست و چهارم ژانویهٔ ۱۹۷۰ آسوشیتدپرس از بیت‌المقدس گزارش‌داد که «پارلمان اسرائیل ممکن است قانونی را بگذراند که رأی دادگاه عالی را مبنی بر اینکه «بچه‌ای که پدرش یهودی ومادرش غیریهودی باشد باز یهودی است بی‌اثر کند».»

یعقوب شاپیرو، وزیر دادگستری اسرائیل دربیست‌وپنجم ژانویهٔ ۱۹۷۰ اعلام کرد که برای لغو تصمیم دادگاه عالی پیشنهادی تقدیم مجلس خواهدنمود. به‌هرحال، ویکتورشمتوف Victor Shemtov وزیر مشاور (ویکی‌ازرؤسای سازمان اطلاعات ی. ا) براین اساس که تصمیم مذکور «مهاجرت یهودیان واز آن‌جمله یهودیانی راکه ازدواج آمیخته کرده‌اند تشویق خواهد کرد» از آن حسن استقبال کرد. این تصمیم که در دادگاه‌عالی باا کثریت ۵ رأی در برابر ۴ رأی گذشته بود طوفانی ازخشم و نارضایی و بحث و مناقشه در محافل صهیونیستی برانگیخت. ما خلاصهٔ این واقعه راکه موجب شدچنین بحث ومجادلهٔ گرمی درمورد این مسأله‌ای درگیردکه از برای نژادپرستان یهود اینهمه واجد اهمیت است ازگزارش آسوشیتدپرس می‌آوریم:

«این بحث پس‌از این واقعه روی دادکه دادگاه‌عالی از درخواست ناوبان «بنیامین شالیت Shalit» مبنی براینکه کودکانش، هرچندکه مادرشان مذهبی ندارد، بایدازشمار یهودیان محسوب گردند، پشتیبانی کرد. بنابر تصمیم محکمه کودکان مزبور باید درشمار ملت یهود، اما فاقد مذهب،

به‌حساب آیند. درحقیقت دادگاه عالی ازحقوق خود دانست که مذهب راااز قلمرو نفوذ علمای دین خارج کند.» (ضمناً توجه کنید وببینید که این خبرنگار چگونه گریز می‌زند ونیت خودرا بروز می‌دهد - ی .ا)

«خاخامها به مخالفت برخاستند و اعلام کردند که این جریان موجب شقاق درمردم یهود خواهد شد ودادگاه راتهم به کوشش در جدا کردن مذهب از حکومت کردند.»

در بیست و هفتم ژانویهٔ ۱۹۷۰ «فرانس پرس» از بیت‌المقدس خبر داد که: « غروب سه‌شنبه خاخام اعظم ثبت نام کودکان ثمرهٔ ازدواجهای آمیخته را ممنوع کرد و اعلام داشت که هیچ قدرتی در جهان نخواهد توانست این قانون را نقض کند که: فقط کسانی را می‌توان یهودی محسوب داشت که از مادرِ یهودی به دنیا آمده و یا خود تغییر کیش داده باشند» ( بنا بر شریعت موسی یهودی کسی است که یا مادرش یهودی بوده و یا خود کیش یهود را پذیرفته و تشریفات مذهبی لازم را انجام داده باشد. )

در بیست و نهم ژانویهٔ ۱۹۷۰ رویتر گزارش داد: « برای جلوگیری از یک بحران سیاسی، کابینهٔ اسرائیل امروز در این‌باره که «چه کسی را باید یهودی محسوب داشت» جلسهٔ فوق‌العاده‌ای تشکیل خواهد داد. آقای شاپیرو، وزیر دادگستری، به‌منظور حل این مشکل دو اصلاحیه را پیشنهاد می‌کند: یکی قانون بازگشت، که کلیهٔ حقوق تابعیت را به مهاجران یهودی اعطا می‌کند و شامل کلیهٔ کودکان می‌گردد، ولو مادرشان یهودی نباشد. اما بعد، کسانی که بخواهند یهودی محسوب گردند باید که مذهب یهود را بپذیرند.»

بالاخره، در دهم مارس ۱۹۷۰ پراودا خبر داد: «پارلمان اسرائیل قانونی را تصویب کرد که به موجب آن فقط کسانی یهودی شمرده خواهند شد که از مادرِ یهودی به دنیا آمده و یا خود مذهب یهود را پذیرفته باشند.»

در پس این جنجال تعمدی و آشفته و به درازا کشانده، چیست؟ در این، جز مورد دیگری از نژادپرستی آشکار صهیونیستها و آباء کنیسا چه چیز می‌توان دید؟ آیا این دلیل دیگری بر وجود تمایلات فاشیستی در فرمانروایان اسرائیل و مبین دشمنی ایشان با فرهنگ و روشنی افکار نیست؟ چرا، تا حدی همین‌طور است. ماهیت ارتجاعی مذهب یهود رازی نیست: آدم کافی است تورات را بگشاید و به یک نظر موارد و نمونه‌های نژاد پرستانهٔ بسیاری را ببیند. نژادپرستی رهبران صهیونیست از این هم آشکارتر است، چون به هر حال از همین جا آغاز کردند.

و اما چه رابطه‌ای است بین کودکان یک افسر نیروی دریایی اسرائیل که با زنی اسکاتلندی ازدواج کرده و وجود فرقه‌ای که صهیونیستها در ژاپن اختراع کرده‌اند و تمام ژاپنیها را از اعقاب «سبط مفقودهٔ اسرائیل» می‌دانند؟ اما اگر چه‌عجیب می‌نماید رابطه‌ای در این‌میانه هست، آن‌هم رابطه‌ای نزدیک. جار و جنجال اخیر در بیت‌المقدس، برخورد بین دو جناح حاکم اسرائیل بیش نبود — دو جناحی که به هیچ وجه دشمنی و کینه‌ای باهم ندارند و بلکه فقط علی‌العجاله در باب تأمین نیروی کار در اوضاع و احوال حاضر با هم اختلاف نظر دارند.

یکی از سیاستمداران بالنسبه با اسم و رسم بریتانیا اخیراً

ریاکارانه اعلام داشت: « درست همانطورکه هر انگلیسی آماده است تا آخرین نفس در کنار فرانسویان بجنگد همینطور هم هر یهودی اروپایی یا امریکایی آماده است تا آخرین نفس در کنار اسرائیل باشد.» همینطور، ۸۶/۴ در صد از مردم اسرائیل را داریم که طرفدار اسکان یهودیان — یهودیان مهاجر — در سر زمینهای اعراب‌اند.

رهبران اسرائیل به گوشت دم توپ و مصالح زنده از برای اسرائیلی‌کردن سرزمینهای اشغالی نیاز دارند و با توجه به همین امر بعضی از رهبران صهیونیست اسرائیل آماده‌اند اصولاً کیش یهود را که روزگاری بدیشان امکان می‌داد به‌یاری کنیسا بر شمارهٔ زیادی از مردم ساده و زودباور مسلط گردند به‌کناری نهند درحالی‌که گروه دیگرکه جانب احتیاط را بیشتر نگه می‌دارد این اقدام را نابهنگام می‌داند و نفوذ و تأثیر بر معتقدان بیشماری راکه در «حواشی» مرکز یعنی خارج از اسرائیل‌اند هنوز مهم می‌پندارد. باری، فشرده و چکیدهٔ جنجال و هیاهویی که در پارلمان اسرائیل درگرفته بود جز این نبود.

کاملاً طبیعی بودکه بنیامین شالیت مذکور آنهمه مشتاق باشد که مقامات اسرائیلی کودکانش را یهودی به‌شمار آورند چون غیرکلیمی بودن در اسرائیل به‌معنای محروم بودن از حقوق است. و از این بدتر وضع اعراب است که نژادپرستان یهود ایشان را در طبقهٔ ویژه‌ای، به مراتب پایین‌تر از غیر یهودیان، جای می‌دهند. در اسرائیل و علی‌الخصوص در سرزمینهای اشغالی، صهیونیستها آشکارا علیه اعراب دست به تجاوز گشوده اند. این تجاوز صور و اشکال مختلفی به خود

می‌گیرد اما همه یادآور شیوه‌هایی است که نازیان در جنگ جهانی دوم به کار می‌بستند. مردم غیر نظامی شهرها و دهات تحت اشغال اسرائیل مدام دستخوش تهدید به انفجار منازل و بازداشت و قتل و کشتارند. چنانکه روزنامهٔ گاردین* در چهارم مارس ۱۹۷۰ نوشت «بولدوزر» در واقع به مظهر اشغال اسرائیل در بیت المقدس تبدیل شده است: آری، صهیونیستها آیت کار را به مظهر ویرانی، ویرانی هزاران خانه، مبدل ساخته‌اند. از ۱۹۶۷ تا ژوئن ۱۹۶۹ ششهزار و هفتصد وبیست و هشت خانه در مناطق اشغالی ویران ویا مصادره شده است، پنجهزار نفر به قتل رسیده و شانزده هزار نفر مجروح یا محبوس یا« ناپدید » و به دیگر سخن سر به‌نیست شده‌اند.

مقامات اسرائیل می‌کوشند این خشونتها و بیدادها را که با موافقت و تأیید ایشان صورت می‌گیرد از نظرها پنهان دارند. اطلاعاتی که از جنایات ارتش اسرائیل به خارج درز می‌کند ناگزیر باید از سانسور داخلی و سانسور صهیونیسم جهانی خارج از اسرائیل بگذرد. هرکس که بخواهد ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از وسعت دامنه و شدت شکنجه و آزار اعراب توسط اسرائیل به عمل آورد این نکته را باید درمد نظر داشته باشد. در اوایل سال ۱۹۶۹ عبدالکریم شیخلی وزیر خارجهٔ عراق نامه‌ای برای اوتانت دبیر کل سازمان ملل متحد ارسال داشت و طی آن وی را از یکی از تازه‌ترین جنایات نژاد پرستان اسرائیل یعنی از زنده به گور کردن چهارده اسیر جنگی عرب آگاهانید.

انهدام دهات عرب و گلوله باران کردن نمایشهای

* Guardian از روزنامه‌های متنفذ انگلیس

مسالمت آمیز خیابانی و زنان و کودکان، اعمال شکنجه در بازجوئیها، استفادهٔ وسیع از مزدوران در «دفع شر» مردمی که از خدمت به‌منافع صهیونیستها امتناع می‌ورزند و دیگر کارهای تنفر انگیز مانند اینها چندان بر وجدان کسانی چون گلدامایر سنگینی می‌کند که از مستمعین خود می‌پرسد: «چرا وقتی خانه‌ای خراب می‌شود مردم فریاد سر می‌دهند و داد از توحش می‌زنند؟» !

صهیونیسم جهانی — این آلت و عامل امپریالیسم — در اشاعهٔ شیوه‌های فاشیستی در اسراییل و افشاندن و پروراندن بذر نژاد پرستی و آزار صدها هزار عرب به هیأتهای مختلف درمی‌آید تا بتواند بر اساس «علایق و منافع مشترک» بر ملل و گروههای مختلف ملی تأثیر کند. گاهی اوقات، و من‌باب نمونه، چنانکه‌در مورد افریقا می‌بینیم، ناآگاهی از ماهیت حقیقی صهیونیسم به وی امکان می‌دهد فرومایه ترین اعمال تحریک‌آمیز را به دستور لندن و واشینگتن انجام دهد.

مثلاً، خبرنگار واشینگتن پست رابرت استابروک*، اذعان کرد که مقامات اسرائیلی به عنوان یک مانور روانی که مراد از آن ایجاد تزلزل در اعتماد حکومت فدرال نیجریه و لذا « بی اعتبار کردن مسکو » بوده دست کم محتوی دو هواپیما از سلاحهای روسی را که از اعراب به غنیمت گرفته شده بود به« بیافرا » ارسال داشتند.

صهیونیسم جهانی (که همیشه هم تحت پرچم اسرائیل عمل نمی‌کند ) هر جا که بتواند می‌کوشد از حیثیت و اعتبار ما و ممالک هم مرام مابکاهد و علیه آنها از اقدام به فتنه-

* Robert Estabrook

انگیزی و اخلال، خواه در زمینهٔ عمل یا اندیشه، فروگذار نمی‌کند. امپریالیسم در هر شرایط و اوضاعی، و از زوایای مختلف و به صور گونه گون، و در زیر پرده‌های رنگارنگ استتار، از عوامل خود از آنجمله صهیونیستها استفاده می‌کند ومی کوشد این فکر را به مردم ما و دوستان ما عرضه کند که در عصر پروازهای کیهانی و نیروی هسته‌ای و ارتباطات‌جهانی تلویزیونی و دیگر وسایل ارتباطی نوین، بین حمایت از سوسیالیسم و میهن‌دوستی برکنار از تعصبات قومی تضاد «اساسی» وجود دارد. این «تضاد» دروغین را که‌سالها پیش اختراع شد می‌توان (طبعاً!) با دست کشیدن از مبارزهٔ طبقاتی و قبول «برتریها و مزایای» مالکیت خصوصی و مالکیت بر وسایل تولید حل کرد، چنانکه در هزاران «ابداع» ادبی و سینمایی و تلویزیونی می‌بینیم: ابداعاتی که متضمن انواع «ضد جهان و ضد مردم و ضد اخلاق و ضد کمونیسم»اند. جامعه شناسان و فیلسوفان و اقتصاد دانان بورژوا از سر لطف پیشنهاد می‌کنند که ما را از شر این «تضاد» های پیچیده برهانند و بدین منظور برخی خطوط اساسی و ذاتی سرمایه داری نوین را که در حال عقب نشینی است به طور مجزا و در اشکال کج و معوج و در حالی که بیش از حد طبیعی نمو کرده‌اند ارائه می‌کنند. اینان آماده‌اند یکپارچگی و تمرکز و هر نوع « جامعهٔ صنعتی پیوسته » را به نوع بشر عرضه دارند تا بدان وسیله پیشرفت نظام اجتماعی کشور ما را که بر رغم ناخرسندیهای ایشان پیروزمندانه ادامه دارد سد کنند.

یکی از مبتکران این تئوریهای دروغین« والت راستو* »

* Walt Rostow

کارشناس نام آور ضد شوروی است (وی در ۱۹۱۶ در خانوادهٔ« ویکتور هارون راستو » به دنیا آمد و مدتها کارشناس مسائل صهیونیستی کاخ سفید بود.) امپریالیسم امریکا در یورشهای ضد کارگری هنوز از خدمات این کارشناس کهنه کار استفاده می‌کند. اما زمان همچنان به پیش می‌رود و مشاوران جوان که چندان اکراهی در ابراز عقاید و نیات خویش ندارند به‌تدریج جایگزین مشاوران کهنسال کاخ سفید می‌گردند.

در بیست ودوم ژانویهٔ ۱۹۷۰ گزارشی رسمی از واشینگتن مشعر براین بود که مأموران عالیرتبهٔ حکومتی درکار سازمانهای صهیونیستی ایالات متحده فعالانه شرکت دارند. بنا بر مندرجات بولتن رسمی کمیتهٔ ملی حزب جمهوریخواه امریکا چهار تن از مشاوران ارشد ریاست جمهوری ایالات متحدهٔ امریکا در «کمیتهٔ تعاون یهودیان» وابسته به سازمان صهیونیستی پایتخت در امر یاری به نهضت گرد آوری اعانات به مناصب عالی گمارده شده اند. این اشخاص عبارت بودند از «لئوناردگارمنت*» رئیس تحقیقات هدفهای ملی (!) کاخ سفید؛ « ویلیام‌سافایر » دستیار مخصوص ریاست جمهور در مسائل مربوط به برنامه‌ریزی داخلی؛ « هربرت استاین »، عضو هیأت مشاوران اقتصادی ریاست جمهور و« یوجین کاون » دستیار امور اداری و روابط ریاست جمهور با کنگره، که خود رئیس افتخاری کمیتهٔ تعاون یهودیان است. به‌این ترتیب حلقهٔ حوادث کامل شده است: محافل حاکمهٔ امریکا بنابرخواست سرمایهٔ انحصاری ( که نمایندگان واقعی آن ترجیح می‌دهند در پس پرده بمانند)

* Leonard Garment– William Safire– Herbert Stein – Eugene Cowen

آشکارا با رهبران صهیونیست متحد گشته‌اند و پیوستگی و همبستگی خویش را بی پرده به جهانیان نشان می‌دهند.

* * *

هیچ چیز چون توجه افکار عامهٔ جهان موجب آشفتگی و سراسیمگی صهیونیسم نیست و هیچ چیز مانند پی‌جویی و اکتشاف راهی که از آغاز تا به امروز پیموده است نمی‌تواند چنین سیلی از اتهام و اِسناد «یهود آزاری» به ما را از او در کشد، و این خود تصادفی نیست؛ این امر علل و موجبات بسیار دارد، علت عمدهٔ آن این است که کوششهای «کنسرن صهیونیستی» در پوشاندن رّد و اثر راههای سازشی که در گذشتهٔ دور و نزدیک پشت سر نهاده چنانکه باید سودمند نیفتاده است.

با توجه به این امر صهیونیسم مدتهاست می‌کوشد که در نظر افکار عمومی جهان، در مقام دستگاهی که از لحاظ سازمان و اندیشه و عمل یکپارچه و نمایندهٔ یک کلّ واحد است جلوه کند. تکثر اشکال و تنوع نا معقول نما—آری چنین‌اند نقابهای نو و به دقّت انتخاب شده‌ای که صهیونیسم معاصر در این بالماسکه به کار می‌گیرد؛ و فقط دقت و مطالعهٔ کامل و تطبیق و مقابلهٔ حقایق و وقایع است که به ما امکان می‌دهد که روابط و پیوستگیهای مستقیم بین پدیده‌های به ظاهر نامربوط را (از تحریکات نظامی و ایجاد تلاطمهای اقتصادی گرفته تا خرابکاریهای ناچیز «جوانان بر آشفته») مشخص و معین داریم وچهره‌های آشنای دیرین را درپس نقابهای نوببینیم— و همین توجه و دقت است که رهبران کنسرن صهیونیستی را که مدتها است به بازی پس پرده خو گرفته‌اند از کوره در

می‌برد و بر آشفته می‌سازد.

تجاوز ژوئن اسرائیل چهرهٔ رهبران صهیونیست، این سازمان دهندگان تحریکات و فتنه‌های جهانی و جنایتها و توطئه‌های نابکارانه را که در راه تحصیل منافع و کسب قدرت آماده‌اند همه چیز را مورد بی اعتنایی قرار دهند از پس پردهٔ معمول به در آورد. امروز باز کم کمک به پشت پرده می‌خزند و در درون تیرگیها پنهان می‌شوند.

لیکن به عبث، زیرا در همه جا هستند مردمی که از برای صاحبان کیسه‌های پول و کاخهای رفیع حرمتی قایل نیستند و بدیشان اجازه نمی‌دهند که باز در تیرگی سایه‌ها کمین کنند، همچنانکه ملتها و تاریخ اجازه نخواهند داد که بی کیفر از معرکه به در روند.

باری، دهلیز سیاست بازان و دلالان صهیونیست، تار و پر پیچ وخم بود و پر پیچ و خم‌تر از آن مانورهای متحدانشان.

اما زندگی در امتداد قوانین عینی تکامل که دست آخر تعیین کننده اوست، جریان خویش را ادامه می‌داد.

# مآخذ کتاب

## فصل اول


۱ سنه، م. و ویلنسکا، ای. بحران صهیونیسم، تل‌اویو، ۱۹۶۱ صفحهٔ ۳
۲ اورشلیم پست (هفته نامه)، ۱٤ اوت ۱۹٦۷ صفحهٔ ٤
۳ بنت‌ویچ، ن؛ فلسطین، لندن، ۱۹۳٤ صفحهٔ ٦۰
٤ ساکار، ه. م؛ سیر تاریخ نوین یهود، نیویورك؛ ۱۹٦۳ صفحهٔ ۲٦٥
٥ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، لندن، جلد اول صفحهٔ ۲۱
٦ براندیز، ل؛ دربارهٔ صهیونیسم، نیویورک، ۱۹٤۲ صفحه‌های ۲٤—۲٦ (نقل‌از لونبرگ، س؛ یهودیان و فلسطین، لندن ۱۹٤٥ صحفهٔ ٤۲)
۷ اسکراموزا، و؛ و ماکندریك، پ؛ جهان باستان، نیویورك، ۱۹٥۸ صفحهٔ ۸٥
۸ ازوبل، ن؛ کتاب دانش یهود، نیویورك، ۱۹٦٤، صفحهٔ ۱۲٦
۹ همان کتاب
۱۰ برنتانو، زندگی در جهان باستان، ینا، ۱۹۲۹، صفحهٔ ۸۰

۱۱ پارکس، ج؛ پایان یک جلا، لندن ۱۹۰٤، صفحهٔ ۹۲
۱۲ یرمیا، ۲۹ —۵ و ٦ و ٦
۱۳ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحهٔ ۱۰٦
۱٤ المستد، ا. ت؛ تاریخ امپراتوری پارس، سری کتابهای عنقا شیکاگو، ۱۹٦۰ صفحهٔ ۵۷
۱۵ بارون، سالو، و؛ تاریخ اجتماعی و مذهبی یهود، چاپ دوم، جلد پنجم، نیویورک، ۱۹۵۷، صفحهٔ ۲۵
۱٦ همان کتاب
۱۷ تاریخ کمبریج در بارهٔ دوران باستان، جلد سوم، صفحهٔ ٤۰۷
۱۸ همان کتاب جلد ششم ۱۹۲۷، صفحه‌های ۱۳۷ و ۱٤۳
۱۹ ازوبل، ن؛ کتاب دانش یهود، صفحهٔ ۱۲۷
۲۰ اشتین، ل؛ صهیونیسم، لندن، ۱۹۲۵ صفحهٔ ۱۳
۲۱ اسکراموزا، و؛ وماکندریک، پ؛ جهان باستان، صفحهٔ ۵۹۹
۲۲ همان کتاب، صفحهٔ ٦۰۰
۲۳ روث، س؛ تاریخ یهود، نیویورک ۱۹٦۳، صفحه‌های ۵۵-۱۵۱
۲٤ تاریخ کمبریج در بارهٔ قرون وسطی، جلدسوم، ۱۹۳۲، صفحهٔ ٦٤٤
۲۵ ازوبل، ن؛ کتاب دانش یهود، صفحهٔ ۱۱۹
۲٦ المستد، ا. ت؛ تاریخ امپراتوری پارس، صفحهٔ ٤۸۱
۲۷ تاریخ کمبریج در بارهٔ دوران باستان، جلد ششم، صفحهٔ ۵۵۹
۲۸ روث، س؛ تاریخ یهود، صفحهٔ ۹۱
۲۹ تاریخ کمبریج در بارهٔ قرون وسطی، جلد سوم، صفحهٔ ٤۲۹
۳۰ ازوبل، ن؛ کتاب دانش یهود، صفحهٔ ۱۲۷
۳۱ ک. م؛ «ف. ا»؛ برلن ۱۹٦۹، صفحهٔ ۳٤۷
۳۲ همان کتاب
۳۳ روث، س؛ تاریخ یهود، صفحهٔ ۱۳٦
۳٤ بن هالپرن، فکر ایجادحکومت یهود، کمبریج، ماساچوست، ۱۹٦۱ صفحهٔ ۱۰۵

۳۵ تاریخ کمبریج در بارهٔ قرون وسطی، جلد دوم، صفحهٔ ۱۵۶
۳۶ همان کتاب، جلد سوم، صفحهٔ ۶۴۳
۳۷ همان کتاب، جلد سوم، صفحهٔ ۶۵۰
۳۸ ساکار، ه. م؛ سیر تاریخ نوین یهود، صفحهٔ ۲۷
۳۹ همان کتاب، صفحهٔ ۲۹
۴۰ تاریخ کمبریج در بارهٔ قرون وسطی، جلد هفتم، صفحهٔ ۶۴۸
۴۱ BSE
۴۲ همان
۴۳ روث، س؛ تاریخ یهود، صفحهٔ ۲۶۷ و دنبالهٔ آن
۴۴ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحهٔ ۱۸
۴۵ بارون، سالو، و؛ تاریخ اجتماعی و مذهبی یهود، جلد پنجم صفحهٔ ۲۷
۴۶ همان کتاب، صفحهٔ ۱۵۰
۴۷ استین، ل؛ صهیونیسم، صفحهٔ ۱۷
۴۸ یادداشتهای تئودر هرتصل، صفحهٔ ۲۶
۴۹ استین، ل؛ صهیونیسم، صفحه‌های ۲۰ و ۲۱
۵۰ ساکار، ه. م؛ سیر تاریخ نوین یهود؛ صفحهٔ ۲۷
۵۱ ولادیمیر، مجموعهٔ آثار، جلد ۷، صفحهٔ ۱۰۰
۵۲ استین، ل؛ صهیونیسم، صفحه‌های ۲۴ و ۲۵
۵۳ لیلیانتال، ا؛ اسرائیل به چه قیمت، شیکاگو، ۱۹۵۳، صفحهٔ ۱۶
۵۴ ازوبل، ن؛ کتاب دانش یهود، صفحهٔ ۲۳۴
۵۵ ساکار، ه. م؛ سیر تاریخ نوین یهود، صفحهٔ ۱۴۹
۵۶ همان کتاب، صفحهٔ ۱۳۱
۵۷ همان کتاب، صفحهٔ ۲۸۹
۵۸ ولادیمیر، مجموعهٔ آثار، جلد هفتم، صفحه‌های ۱۰۰ و ۱۰۱
۵۹ دالی، چارلز، پ؛ اقامت یهودیان در امریکای شمالی، نیویورک ۱۹۳۹ (نقل ازساکالو درتاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحهٔ ۵۷)
۶۰ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحهٔ ۲۲۲

۶۱ همان کتاب، جلد دوم، صفحهٔ ۲۲۱
۶۲ همان کتاب، جلد اول، صفحهٔ ۶۶
۶۳ همان کتاب، جلد دوم، صفحهٔ ۲۳۰
۶۴ همان کتاب، جلد اول، صفحهٔ ۱۱۸
۶۵ همان کتاب، جلد دوم، صفحهٔ ۱۳۸
۶۶ همان کتاب، جلد دوم، صفحهٔ ۲۴۳
۶۷ همان کتاب، جلد دوم، صفحهٔ ۲۵۹
۶۸ ادلمن، م؛ زندگینامهٔ بن گوریون، لندن، ۱۹۶۴، صفحهٔ ۵۵
۶۹ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحهٔ ۲۷۳
۷۰ ازماکس نوردو به مردم خود، نیویورک، ۱۹۴۱، صفحهٔ ۵۷
۶۱ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحهٔ ۳۷۱
۷۲ همان کتاب، جلد دوم، صفحهٔ ۴۷

## فصل دوم

۱ چشم‌اندازی نو، تل‌اویو، ژانویهٔ ۱۹۶۶، صفحه‌های ۴۹ تا ۵۸
۲ همان کتاب
۳ همان کتاب
۴ همان کتاب
۵ همان کتاب
۶ ولادیمیر، مجموعهٔ آثار، جلد هفتم، صفحهٔ ۱۰۱
۷ بن هالپرن، فکر تشکیل حکومت یهود، صفحهٔ ۶
۸ ساکار، ه. م؛ سیر تاریخ نوین یهود، صفحهٔ ۱۰۵
۹ بن هالپرن، فکر تشکیل حکومت یهود، صفحهٔ ۹
۱۰ ولادیمیر، مجموعهٔ آثار، جلد هفتم، صفحه‌های ۹۹ تا ۱۰۲
۱۱ لونبرگ، س؛ یهودیان و فلسطین، لندن، ۱۹۵۴، صفحهٔ ۱۳۴
۱۲ پینسکر، ل؛ خودآزادی، پطروگراد، ۱۹۱۷، صفحهٔ ۱۲
۱۳ سیمون، ل؛ مطالعه‌ای در ناسیونالیسم یهود، لندن، ۱۹۲۰،

صفحهٔ ۳۱
۱۴ هرتصل، ت؛ حکومت یهود ۱۸۹۶، صفحهٔ ۶۶
۱۵ ك. م، و«ف.ا» گزیدهٔ نامه‌ها، مسکو، ۱۹۶۵ صفحهٔ ۷۹
۱۶ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحهٔ ۶۱
۱۷ احدهاآم، ناسیونالیسم و اخلاق یهودی، نیویورك، صفحهٔ ۷۷
۱۸ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحهٔ ۱۸۹
۱۹ همان کتاب
۲۰ روث، س؛ تاریخ یهود.
۲۱ از ماکس نوردو به‌مردم خود، صفحهٔ ۱۶۳
۲۲ ولادیمیر، جلد هفتم مجموعهٔ آثار، صفحه‌های ۹۹ و ۱۰۰
۲۳ استین، ل؛ صهیونیسم، صفحهٔ ۷۷
۲۴ هرتصل، ت؛ حکومت یهود، صفحهٔ ۲۲
۲۵ پینسکر، ل؛ خودآزادی، صفحه‌های ۱۲ و ۱۳
۲۶ دارك، س؛ یهود امروز، لندن، ۱۹۳۳، صفحه‌های ۲۵و۲۶
۲۷ آژانس یهود برای فلسطین، بیت‌المقدس ۱۹۴۷، صفحهٔ ۷
۲۸ کراسمن، ر؛ ملتی نوزاده، لندن، ۱۹۵۹، صفحهٔ ۲۱
۲۹ ولادیمیر، جلد ششم مجموعهٔ آثار، صفحه‌های ۳۳۳ و ۳۳۴
۳۰ هرتصل؛ حکومت یهود، صفحهٔ ۷۱
۳۱ استین، ل؛ صهیونیسم، صفحهٔ ۵۷
۳۲ یادداشتهای روزانهٔ تئودور هرتصل به‌ترجمه و تصحیح لسونتال؛ نیویورك، صفحه‌های ۶ و ۱۰
۳۳ پینسکر؛ ل، خودآزادی، صفحهٔ ۱۶
۳۴ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحهٔ ۱۸۹
۳۵ ولادیمیر، جلد هفتم مجموعهٔ آثار، صفحهٔ ۱۰۰
۳۶ ازماکس نوردو به مردم خود، صفحهٔ ۷۳
۳۷ همان کتاب، صفحهٔ ۹۲
۳۸ هرتصل، ت؛ حکومت یهود، صفحهٔ ۱۰
۳۹ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحه‌های ۲۱ و۱۹۳

۴۰ وایزمن، ح؛ آزمایش و اشتباه، لندن ۱۹۴۹، صفحهٔ ۱۹۶
۴۱ پینسکر، ل؛ خودآزادی، صفحهٔ ۳۳
۴۲ سیمون، ل؛ مطالعه‌ای در ناسیونالیسم یهود، صفحهٔ ۴۳
۴۳ یادداشتهای روزانهٔ تئودور هرتصل، صفحهٔ ۲۶
۴۴ هرتصل، ت؛ پطروگراد، ۱۹۱۸، صفحهٔ ۱۶۴
۴۵ پینسکر، ل؛ خودآزادی، صفحهٔ ۳۳
۴۶ احدهاآم، ناسیونالیسم و اخلاق یهودی، صفحه‌های ۷۸ و ۷۹
۴۷ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول صفحه‌های ۲۰ و ۲۱
۴۸ یادداشتهای روزانهٔ تئودور هرتصل، صفحهٔ ۱۰۰
۴۹ پینسکر، ل؛ خودآزادی، صفحهٔ ۲۹
۵۰ هرتصل، ت؛ حکومت یهود، صفحهٔ ۳۱
۵۱ هرتصل تئودور، مجموعهٔ کامل نطقها و مقالات، ۱۹۰۵، — صفحهٔ ۲۵۷
۵۲ وایزمن، ح؛ آزمایش و اشتباه
۵۳ سنه؛ م، استنتاج در بارهٔ مسألهٔ ملی درپرتو مارکسیسم ـ لنینیسم، تل‌اویو، ۱۹۵۴، صفحهٔ ۹۸
۵۴ وایزمن، ح؛ آزمایش و اشتباه، صفحهٔ ۱۸۴
۵۵ ولادیمیر، جلد هشتم مجموعهٔ آثار، صفحهٔ ۵۳۷
۵۶ ساکالو، ن، تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحهٔ ۴۲
۵۷ هرتصل، ت؛ حکومت یهود، صفحهٔ ۴۷
۵۸ پینسکر، ل؛ خودآزادی، صفحه‌های ۴۰، ۳۳ و ۳۶
۵۹ احدهاآم، ناسیونالیسم و اخلاق یهودی، صفحه‌های ۶۷ تا ۷۷
۶۰ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحه‌های ۲۴ و ۲۵
۶۱ ازماکس نوردو به‌مردم خود، صفحهٔ ۲۴
۶۲ لونبرگ، س؛ یهودیان و فلسطین، صفحهٔ ۱۳۸
۶۳ ساکار، هـ. م؛ سیر تاریخ نوین یهود، صفحهٔ ۲۸۸
۶۴ ادلمن، م؛ زندگینامهٔ بن‌گوریون، صفحهٔ ۳۲
۶۵ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحه‌های ۳۶۴ و ۳۶۵

٦٦ همان کتاب، صفحهٔ ٣٦٦
٦٧ همان کتاب، صفحهٔ ٣٦٥
٦٨ همان کتاب، صفحهٔ ٣٧٦
٦٩ همان کتاب
٧٠ لونبرگ، س؛ یهودیان و فلسطین، صفحهٔ ١١
٧١ همان کتاب، صفحهٔ ١٧
٧٢ همان کتاب، صفحهٔ ٥٥
٧٣ هرتصل، ت؛ حکومت یهود، صفحه‌های ٢٥ و ٢٦
٧٤ BSE
٧٥ همان
٧٦ بین‌الملل ١٩٤٣/١٩١٩، اسناد، جلد اول، لندن ١٩٥٦، صفحهٔ ٣٦٦
٧٧ BSE
٧٨ ژابوتینسکی، و؛ بوندو صهیونیسم، ادسا، ١٩٠٦، صفحهٔ ٤٨
٧٩ ولادیمیر، جلد هشتم مجموعهٔ آثار، صفحهٔ ٤٩٥

## فصل سوم

١ آرشیو مرکزی اسناد انقلاب
٢ « »
٣ « »
٤ « »
٥ CGAOR ث. گ. آ. او. آر
٦ کراسمن، ر؛ ملتی نوزاده، صفحهٔ ٥٥
٧ CGAOR
٨ پاترسن، با لژیون یهود در گالی‌پولی، با پیشگفتاری از چوکوفسکی، پطرزبورگ ١٩١٧، صفحهٔ ٥
٩ CGAOR
١٠ همان، صفحهٔ ١٧٠

۱۱ CGAOR
۱۲ همان
۱۳ کراسمن، ر؛ ملتی نوزاده، صفحه‌های ۶۲ و ۶۳
۱٤ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحهٔ ٥٥
۱٥ لونبرگ، س؛ یهودیان فلسطین، صفحهٔ ۱۹۰
۱٦ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحه‌های ۸۹ و ۹۲
۱۷ هاروتیس، ج؛ مبارزه به‌خاطر فلسطین، نیویورک، ۱۹٥۰، صفحهٔ ۲۷
۱۸ احدهاآم، ناسیونالیسم و اخلاق یهودی، صفحه‌های ۲٤ و ۲٥
۱۹ بالفور، ا. ج؛ سخنرانیهایی دربارهٔ صهیونیسم، لندن ۱۹۲۸ صفحهٔ ۲٦
۲۰ گزارش کمیسیون سلطنتی‌فلسطین (CMD، ٥٤۷۹) ۱۹۳۷، صفحهٔ ۸٤
۲۱ ملکت، ه. ل. م؛ همسایه‌ات، نیویورک، ۱۹۳۷، صفحهٔ ٥۲٥
۲۲ کراسمن، ر؛ ملتی نوزاده، صفحهٔ ٦۱
۲۳ سایدبوتام، ه؛ علائق بریتانیا در فلسطین، چاپ گاردن سیتی، ۱۹٥۷، صفحه‌های ۱۱ و ۱۲
۲٤ هارویتس، ج؛ مبارزه به‌خاطر فلسطین، صفحه‌های ۲۷ و ۲۸
۲٥ آزماکس‌نوردو به‌مردم خود، صفحهٔ ٥۷
۲٦ ژابوتینسکی، و؛ پاسخی به ارنست‌بوین، نیویورک، ۱۹٤٦، صفحه‌های ۱۰ و ۱۲ و ۱٦
۲۷ فلسطین و خاورمیانه، جلد هیجدهم، شماره‌های ۷ و ۸، ژوئیه و اوت ۱۹٤۱
۲۸ دراشپیگل، ۱۹. X11، ۱۹٦٦
۲۹ سنه، م؛ استنتاج در بارهٔ مسألهٔ ملی ...، تل‌اویو، ۱۹٥٤ (فصل: صهیونیسم – ابزار بورژوازی یهود و امپریالیسم.)
۳۰ همان کتاب
۳۱ دراشپیگل، ۱۹. X11، ۱۹٦٦
۳۲ کوهن، م؛ اعتقاد یک لیبرال، نیویورک، ۱۹٤٦، صفحهٔ ۳۲۸

۳۳ هارویتس، ج؛ مبارزه به‌خاطر فلسطین، صفحهٔ ۲۷
۳٤ ادلمن، م؛ زندگینامهٔ بن گوریون، صفحهٔ ۹۲
۳٥ کیمکه، جون‌ودیوید، راههای‌مخفی، لندن، ۱۹٥٤، صفحهٔ۲۷
۳۷ آرنت، هنا، آیشمن در بیت‌المقدس، لندن ۱۹٦۳، صفحهٔ ۳۷
۳۸ ملکت، ه. ل. م؛ همسایه‌ات، نیویورك، ۱۹۳۷
۳۹ معاریو، اسرائیل، بیست‌و چهارم آوریل ۱۹٦٦
٤۰ همان روزنامه
٤۱ آرنت، هنا، آیشمن در بیت‌المقدس، صفحهٔ ٥٥
٤۲ دراشپیگل، ۱۹، XII، ۱۹٦٦
٤۳ همان مجله
٤٤ همان مجله
٤٥ همان مجله
٤٦ همان مجله
٤۷ کیمکه، جون‌ودیوید، راههای مخفی، صفحهٔ ٥٤
٤۸ ادارهٔ خدمات عمومی وزارت خارجه، امریکا، دسامبر ۱۹٥٤، صفحهٔ ۱٤
٤۹ لیلیانتال، ا؛ اسرائیل به‌چه قیمت، صفحهٔ ۹۲
٥۰ ساکار، ه. م؛ تأسیس حکومت اسرائیل، صفحهٔ ۳٤
٥۱ آرنت، هنا؛ آیشمن در اورشلیم، صفحه‌های ۳۷ و ۳۸
٥۲ ایوانف‌وشینس، حکومت اسرائیل و وضع و سیاست آن، ۱۹٥۸ صفحهٔ ۱۳۳
٥۳ قضاوتها، م. د؛ اسرائیل، ۱۹٦٥، صفحهٔ ٦٥
٥٤ کیمکه، جون ودیوید، راههای مخفی، صفحهٔ ۱۳
٥٥ لیلیانتال، ا؛ اسرائیل به‌چه قیمت، صفحه‌های ۳۳ و ۳٤
٥٦ کیمکه، جون ودیوید؛ راههای مخفی، صفحهٔ ۱۳
٥۷ لین‌وه، ای؛ حکومت و پراکندگی یهود، بیت‌المقدس، ۱۹٥۳ صفحهٔ ۱٥
٥۸ کنفرانس یهودیان امریکا (خلاصهٔ مذاکرات جلسهٔ دوم) نیویورك، ۱۹٤٤، صفحهٔ ۷۰

۵۹ همان نشریه، صفحهٔ ۷۳
۶۰ همان نشریه، صفحهٔ ۱۴۳
۶۱ همان نشریه، صفحه‌های ۳۰۷ و ۳۱۷ و ۱۰۰
۶۲ بن‌گوریون، اسرائیل: سالهای مبارزه، نیویورک، ۱۹۶۳، صفحهٔ ۲۲
۶۳ همان کتاب، صفحهٔ ۲۴
۶۴ سالنامهٔ فلسطین، جلد سوم، به‌تصحیح سوفی ا. اودین، نیویورک ۱۹۴۷ — ۱۹۴۸، صفحه‌های ۳۲۶ و ۳۲۷
۶۵ لیلیانتال، ا؛ اسرائیل به‌چه قیمت، صفحهٔ ۱۹۵
۶۶ همان کتاب، صفحهٔ ۱۹۶
۶۷ همان کتاب، صفحه‌های ۳۲ و ۳۳
۶۸ همان کتاب، صفحهٔ ۳۳
۶۹ لیلیانتال، ا؛ آن روی سکه، نیویورک، ۱۹۶۵، صفحهٔ ۱۸۴
۷۰ لیلیانتال، ا؛ اسرائیل به‌چه قیمت، صفحه‌های ۲۰۷ و ۲۰۸
۷۱ وایزمن، ح؛ زندگینامه‌ای از چند نفر، صفحهٔ ۱۹۹
۷۲ گزارش کمیسیون سلطنتی فلسطین، لندن، ۱۹۳۷، صفحهٔ ۲۴۰
۷۳ به‌سوی اتحاد در فلسطین، به‌تصحیح م. بابر، بیت‌المقدس، ۱۹۴۷، صفحهٔ ۷
۷۴ ویلیز، م، مسألهٔ فلسطین و کشمکش اعراب و اسرائیل، تل‌اویو صفحهٔ ۵
۷۵ همان کتاب
۷۶ لونبرگ، س؛ یهودیان و فلسطین، صفحه‌های ۱۷۶ و ۱۷۷
۷۷ همان کتاب، صفحه‌های ۱۸۰ و ۱۸۱
۷۸ محاکمه، اورشلیم، ۱۹۵۹، صفحهٔ ۹۶
۷۹ گاژانسکی، تشکیل حزب کارگر اسرائیل و وضع آن ۱۹۶۶، رسالهٔ دانشگاهی
۸۰ گاژانسکی، مجموعهٔ نطقها و مقالات، تل‌اویو، ۱۹۵۹، صفحهٔ ۴۲

## فصل چهارم


۱ زرومسکی، ا؛ غرب‌اردن، ورشو، ۱۹۶۵، صفحهٔ ۱۷۲
۲ CGAOR
۳ حزب پیشرو اسرائیل، بولتن کمیتهٔ مرکزی، تل‌اویو، ۱۹۶۵
۴ همان نشریه
۵ زرومسکی، ا؛ غرب‌اردن. صفحهٔ ۳۶
۶ بن‌گوریون، اسرائیل: سالهای مبارزه، صفحه‌های ۲۳۲ و ۲۳۳
۷ والیچنوفسکی، ت؛ از فرات تا نیل، شمارهٔ ۲ کانتی‌نتی، ۱۹۶۸
۸ همان نشریه
۹ همان نشریه
۱۰ زرومسکی، ا؛ غرب اردن، صفحهٔ ۲۳۶
۱۱ همان کتاب، صفحهٔ ۲۷
۱۲ وینگرود، ا؛ مناسبات گروهها در جامعه‌ای جدید، لندن، ۱۹۶۵ صفحهٔ ۳۹
۱۳ همان کتاب، صفحهٔ ۴۱
۱۴ همان کتاب، صفحهٔ ۷۵
۱۵ اخبار امریکا و گزارشهای جهان، دهم و هفدهم آوریل ۱۹۶۷
۱۶ زرومسکی، ا؛ غرب‌اردن، صفحه‌های ۱۵۲ و ۱۵۳
۱۷ ویلنر، م؛ مسألهٔ فلسطین و کشمکش اعراب و اسرائیل، تل‌اویو،
۱۸ همان نشریه
۱۹ در بارهٔ وضع اعراب در اسرائیل، حزب پیشرو، تل‌اویو، سپتامبر ۱۹۶۶
۲۰ همان نشریه
۲۱ ویلنر، م؛ مسألهٔ فلسطین و...، صفحهٔ ۲۸
۲۲ زرومسکی، ا؛ غرب‌اردن، صفحهٔ ۲۲۷
۲۳ در بارهٔ وضع اعراب در اسرائیل، حزب پیشرو، سپتامبر ۱۹۶۶
۲۴ اخبار حزبی، فوریهٔ ۱۹۶۶
۲۵ همان نشریه

۲٦ سنه، م؛ اقتصاد اسرائیل، ۱۹٦۱، صفحهٔ ۸
۲۷ والیچنوفسکی. ت. از فرات تا نیل، کانتی‌ننتی، شمارهٔ ۲، ۱۹٦۸
۲۸ زوهادره، ۱۹٦۷/۱۱/۱۷
۲۹ ویلنر، م؛ «حزب پیشرو اسرائیل درنبرد علیه تجاوز و به‌خاطر صلح» آوریل ۱۹٦۸، صفحهٔ ۷۳
۳۰ نیوزویک، پانزدهم نوامبر ۱۹٦٥ صفحه‌های ٤۳ و ٤٤
۳۱ زرومسکی، ا؛ غرب‌اردن، صفحهٔ ۱۱۸
۳۲ هاولام نازه، شمارهٔ ۱٥۳۰، اسرائیل ۱۹٦٦، (عبری)
۳۳ آندره چوك، رخنهٔ اسرائیل در آسیا وافریقا، ۱۹٦۷، صفحهٔ ۳٦
۳٤ سالنامهٔ دولتی، اورشلیم، ٥۷۳۰ (۱۹٥۹، ۱۹٦۰) صفحهٔ ٦۹
۳٥ برچر، م؛ ممالك نوین آسیا، لندن ۱۹٦۳، صفحهٔ ۱٤۷
۳٦ مجله جهانی؛ آوریل ۱۹٦۸، صفحهٔ ۷۳
۳۷ همان نشریه
۳۸ کاسیگین در اجلاسیهٔ فوق‌العادهٔ مجمع عمومی سازمان ملل‌متحد در ۱۹ ژوئن ۱۹٦۷، پراودا
۳۹ مجله جهانی، آوریل ۱۹٦۸، صفحهٔ ۷٤
٤۰ داوار، اسرائیل، ۲۲ اوت ۱۹٦۷
٤۱ نامه‌ای از اسرائیل، پراودا، هشتم آوریل ۱۹٦۸
٤۲ کارگر، ایالات متحدهٔ امریکا، هفتم ژانویهٔ ۱۹٦۸
٤۳ دویچ ولك تسایتونگ، شمارهٔ ۳ دورهٔ ششم، ۱۹٤٥، برلن

## فصل پنجم

۱ منورا جرنال، ایالات متحدهٔ امریکا، فوریهٔ ۱۹۲۸
۲ نیویورك تایمز، دوم ژانویهٔ ۱۹٥۳
۳ چرنوف، جنگ سری اسرائیل، روزنامهٔ ستارهٔ سرخ، سوم اکتبر ۱۹٦۷
٤ دیلی‌میل، دوم ژوئن ۱۹٦۷
٥ اورشلیم پست، ۱۷ اوت ۱۹٥۱

٦ لیلیانتال، ا؛ آن روی سکه، صفحهٔ ۲۰۸
٧ همان کتاب، صفحهٔ ۱۹٤
٨ ولادیمیر، جلد بیستم مجموعهٔ آثار، صفحهٔ ۲۹
٩ کنگرهٔ یهودیان جهان سی ویکم ژوئیه ۱۹٦٦ صفحهٔ ۸
١٠ اطلاعات بین‌الملل سوسیالیستها، ۱۹٦٦ – ۱۹٦٧
١١ همان نشریه
١٢ همان نشریه